حسن تقی زاده

مقالات ۱۳۲۲

از نشریات کتابخانه طهران

مقالات

حسن تقی زاده

قسمت اول



درچاپخانه های علمی و آزردگان و شرکت محدود چاپ شد

سال ۱۳۲۲

فهرست مندرجات کتاب

قسمت ششم بعداز نقل وطبع معلوم شد بقلم اقای جمال زاده است

ملاحظه

چندیست عده ای از آقایان شفاهاً وکتباً ازاینجانب (که ربطی سی وهشت ساله باآقای سید حسن تقی زاده که دراین تاریخ سفیرایران درلندن هستند دارد) تقاضا نموده اند مقالات معظم له را چاپ نموده بشکل کتابی انتشار دهد . خود اینجانب هم مدتی بود باین خیال بودم و حیف میدانستم این آثار گرانبها در گوشهٔ نسیان بماند وکثرت مشاغل این امر مفید را بتأخیر میانداخت واز طرفی نشر اینمقالات که بطور تخمین قریب هفتادهزار بیت است با وضع گرانی کاغذ وچاپ دراین موقع یکجا ممکن و صلاح نبود وبعلاوه قیمت هم بقدری سنگین میشد که اسباب زحمت طالبان بود لذا دربن صدد برآمدم که با اذن فحوای نویسنده گرامی آن بتدریج همه را درچند مجموعه بطبع رسانم تا اشخاصی که دوره های مجلس ومجله کاوه وآیندهٔ ایران وتعلیم وتربیت وغیره را ندارند وهمه اینهابندرت بدست می آید ازمطالعه آنها استفاده علمی وتاریخی وادبی را بسهولت بتوانند نمود بنابر این فعلا یك قسمت اول انرا در ۱۱۹ صفحه بنظر اقایان در خواست کننده و آنهائیکه میخواهند از نظرات عالی این مرد نامی استفاده نموده ودرمواقع مناسب ازمضامین و افکار مهم ایشان طرفی بترقی و نجات ایران بربندند دردسترس مطالعه خود چندین جلد کتاب بیمثلی داشته باشند.

درنقل این مقالات که همه وهریك بجای خود قابل اهمیت شایان بلکه منشاءفضل ایرانی اقلا در یك قرن میتواندباشد از تقدم وتأخر تاریخی ومهم واهم چشم پوشیده وانچه سردست بوده طبع ونشرداده شده است.

این مقالات حاصل تجارب یك مغز بزرك ونتیجه تتبعات یك شخص اجتماعی ایرانی وبر اثر بروز یك حوادث بی نظیریست که درچهل سال اخیر یانزدیك به نیم قرن معاصر برای مملکت قدیم ماایران رخ داده است:

جادارد گفته شود تاریخ , ادب ، اجتماع سیاست وبالاترنسل حال واستقبال بالخصوص نوخواستگان مکتب کنونی که امید اینده ایرانند میان جمیع تألیفاتی که نیم قرن اخیر درایران شده است بیشتر از همه این مقالات را سرمشق ودستورروش آینده خود قرار دهند.

حسین پرویز

مقدمات آینده روشن (۱)

چهار رکن
و
چهار اساس

مؤسس و مدیرمحترم مجلهٔ «آینده» بواسطهٔ حسن ظنی که باین‌ضعیف دارند از من‌تقاضا فرمودند که در شمارهٔ اول این مجله سطری چند بنگارم. اینجانب نظر باعتماد و اعتقادی که بپاکیزگی مسلك و خلوص نیّت ایشان و روش مستقیم مجله دارم مطلوب ایشانرا اجابت وبتحریر سطور ذیل مبادرت کردم:

یقین است که دراین حوزهٔ پرهیاهوی سیاست امروزی مقصود ایشان آن‌نبوده که‌من درادبیات و تاریخ یااصلاحات اجتماعی و نظیر آنها چیزی بنویسم و اگر هم مقصود ایشان این‌بوده‌باشد شکی ندارم که مطلوب اکثریت خوانندگان طهرانی غیراز این است یعنی اغلب مردم روزنامه خوان این‌پایتخت‌مایلندیك‌مقالهٔ‌سیاسی‌بخوانند و عقاید سیاسی نویسنده‌را بسنجندحتی اگرخواسته‌باشید نوشتجات‌شما برغبت تمام خوانده شود بایدعنوان مقاله و موضوع آن‌راجریانات پارلمانی، مبارزهٔ احزاب سیاسی، سیاست کابینهٔ ایران و انگلستان، ما وروسیه و نظیر آنها قرار بدهید. لهذا اینجانب نیز باوجود عدم میل بدخول دراینگونه مباحث‌فرعیه وجدال انگیز بازموضوعی راکه اختیارنمودم سیاسی است ولی راجع باصول اساسی سیاست واحتیاجات‌عمدهٔ مملکت نه‌جزئیات مسائل جاریه.

---

(۱) نقل از نمرهٔ اول مجلهٔ آینده؛ تیرماه ۱۳۰۴ شمسی

چون موضوع مجله چنانکه ازاسم آن استنباط میشود توجه بآیندهٔ مملکت ایران وسعی درجلب افکار ملتست بشرایط ضروریهٔ یك آیندهٔ روشن اینجانب نیز عنوان مقاله‌را همین موضوع قرارداده و سطری چند درباب مقدمات اساسی یك آیندهٔ ایمن و روشن برای ملت ایران و آنچه امروزه بنظر خیلی مهم واساسی میآید تااندازه‌ای که بفهم قاصرخود درك میکنم ذیلا باختصار در صفحات مجله «آینده» ثبت میکنم :

* * *

بنظر اینجانب برای استقلال و ترقی و تمدن ایران چهار رکن عمده و شرط ناگزیر لازمست وپس ازفراهم ساختن این ارکان اصلیه باید در چهار اساس مهم کار کرد. پیش از شرح و تفسیر این مطلب میخواهم یك مسئلهٔ مهم را توضیح کنم وهیچ شبهه‌ای درآن نگذارم و آن این است که ما بیش از هر چیز دیگر تمدن و ترقی و آبادی ایران و تربیت مردم این ملك‌را طالبیم و ایرانیان تجدد دوست‌وترقی طلب و اصلاحات خواه عظمت و قدرت آن را برای آن نمیخواهند که عشایر ایران‌تامرکز هند ویاپترسبورك‌بچاپندواز‌بیم‌صولت شیران عجم مردم در قسطنطینیه خواب راحت نکنند یا آنکه دایرهٔ نفوذ کلمهٔ‌عناصر‌قهقرائی ماوسعت گرفته‌تاژنو ، ولاهه ، هم برسدوآنجاهارا بحالت اردبیل بیاورند و یا (۱) رادر اکناف فرنك نیز رواج بدهیم یاآنکه تفلیس‌رانیول یك (۲) نموده‌ومداخل حکومت لاهوزرا بیکی «از مستحقین بیکار» ونوکر های در خانه رجوع نمائیم. نه‌ما ایران

(۱) دراین جا دو کلمه‌سانسور شده . (۲) دراین‌جا دو کلمه سانسورشده .

متمدن و آباد و با تربیت میخواهیم که در هیئت جامعهٔ ملل عالم آبروئی داشته در ترقی و آبادیعالم وافزایش علم و معرفتبشر باآن ملل همدستی نماید ورنه حب وطنتنهابمعنی لغویقدیمی آن کهاهل «زنگبار» و «حبشه» و «کنگو» نیز دارند باآنکه فیحد ذاته صفت ممدوح و دلیل نجابت اخلاقی است کافی برای مقصود وطن خواهان نیست. باید باندازهٔ وطن دوستی وحتی بیش از آن اندازه ترقی و تمدن دوستی داشته باشیم و نه تنهـا بتصاحب و تملك ابدی قبرستان خراب خود دلخوش باشیم بلکه برای گلستانساختن آنویرانه نیزبکوشیم.



ارکان اربعه

چهار رکن عمدهٔ این استقلال و تمدن و ترقی بعقیدهٔ اینجانب عبارتست از وحدت ملی، امنیت، اصلاح ادارات دولتی وبخصوص مالیه و اصلاح اصول حکومت ملی و نمایندگی ملی.

درباب وحدت ملی ایران و اهمیتآن شرح و تفصیل لازم نیست و تقریباً بدیهی است کهوجود ایران بشکل یك دولت مهم ویك مملکت معتد به کاملاً بستهباتحاد عموم ملت ایرانست فقط باید این حسهم وطنی و یگانگی رابهر وسیله تقویت و تایید کرد.

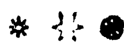
امنیت عمومی و قدرت قاهر مرکزی دولت در اکنافمملکت ازدور و نزدیك و ازریشه برانداختن ملوك الطوائف بزرگترین ومهم ترین قدمیست که این مملکت بسوی استقلال وتشکیل حقیقی دولت بر میدارد و این فقره شرط اساسی وحدت ملینیز هست.

اصلاح ادارات دولتی مبنای هر اقدام و هر ترقی است و این

اصلاحات باید از مالیه شروع شود . فعلاً اصلاح حقیقی بدون کمك مستشاران خارجی غیر ممکنست و هرچه باتعصبات بی‌اساس و با وطن پرستی مفرط قهقرائی دراین کاراخلال وایجاد موانع و مشکلات شود ویا اقدام بجلب مستشاران برای بعضی ادارات دیگر بتأخیر بیفتد نهضت ابتدائی این مملکت بسوی ترقی بتأخیر افتاده است .

خوشبختانه مالیهٔ مادر کار اصلاح است و اگر آقایانیکه پس از پنجسال خصومت بابلژیکهای گمرك وبست نشستن درشاه عبدالعظیم و قم برای بر همزدن اصلاحات آنها پس از ۲۲ سال مداومت آنها در آن اداره ازاعمال آنها وحسن‌ادارهٔ گمرك تمجید میکنند کم حوصلگی نفرموده از مستشاران مالیه (۱) مادر دوسه سال نتیجهٔ کامل اصلاح مالیه‌را نخواهند و مجال کار بآنها داده تقویت لازم بکنند پس‌ازشش هفت سال دیگر ادارهٔ مالیه مانیز منظم‌میشود وزمینهٔ محکمی برای ترقیات دیگر پیدا میشود ولی مسلمست که برای سرعت اخذ نتیجهٔ ترقی برای فلاحت و تجارت‌وفوائد عامه نیز بایدمدیران متخصصی از خارجه جلب کرد .

برای تقویت اصلاحات و تأیید امنیت عمومی و سرعت جریان اقدامات لازمهٔ مجلس شورای ملی خوب ودانائی لازم است (۲) .



---

(۱) - مقصود دکتر میلسپو و همقطاران‌ایشان است .

(۲) - نظر باینکه مجله آینده میخواهد فعلا درمبحث انتخابات وارد نگردد و باین واسطه در آغاز نامه هم این مسئلهٔ خیلی مهم مسکوت گذاشته شده ، عجالة این قسمت مقالهٔ آقای تقی زاده درج نمیشود و از نویسندهٔ معظم امید عفو داریم . برای اینکه در مقاله هیچگونه تغییری‌رخ‌ندهد بجای قسمت حذف شده نقطه گذارده میشود (د . ا .)

چهار اساس

آنچه درفوق ذکر شد یعنی وحدت ملی ، امنیت عمومی، اصلاح ادارات توسط متخصصین خارجه واصلاح ترتیب نمایندگی ملی بعقیدهٔ اینجانب چهار رکن مهم وشرط عمدهٔ تمدن وترقی و اصلاحست . پس از کم‌وبیش فراهم ساختن این شرایط عمده میتوان بترقیات واصلاحات مهمه دست زد .

مقاصد عمدهٔ ملی‌را میتوان چهار فقره دانست که سعی درحصول آنها واجب‌ترین کار خیرخواهان این خاک‌است .

اولاً ترقیات اقتصادی ومخصوصاً ساختن‌راهها و اصلاح زراعت و آبیاری بترتیبات ممالک متمدنه فوق ترین کارهاست هرچه از فوائد وموجبات راهسازی گفته شود توضیح واضح خواهد بود لکن اشاره بفوائد اصلاح زراعت وآبیاری باوجود وضوح آن بیفایده‌بنظر نمیآید . مملکت ایران اگرچه فعلاً دراغلب لوازم زندگی خاصه در مصنوعات بخارجه محتاجست وباید تااندازه‌ای درداخله صنایع ماشینی را ترویج کرده وآنچه ممکن است ازمصنوعات لازمه تهیه کند لکن بایدمعلوم شود که اینمملکت فعلا وبلکه تاصدسال دیگر مملکت فلاحتی خواهد بود واز محصولات خام خود کسب ثروت تواند کرد ، پنبه . شکر ، ابریشم ، پشم ، چای ، نیل ، کتیرا ، درخت‌جنگلی و بخصوص گندم اگر عمل آوردن آنها توسعه یابد منبع ثروت بزرگی برای ایران توانند شد لکن فقط محتاج بایجاد آب وبستن سدها و اصلاح امر آبیاری‌وترویج طریقهٔزراعت‌علمی ودفع آفات بوسیلهٔ متخصصین‌است .

ترقی ما دراین زمینه واهتمام ما در توسعهٔ آن برخلاف ترقیات صنعتی نه تنها موجب رقابت واخلال دول خارجه نمیشود بلکه ممکن است مورد تشویق آنها نیز واقع شود.

بدبختانه در خیلی جاهای ایران حتی آبهای موجود هدر رفته وحرام میشود واستفادهٔ زراعتی از آنها بعمل نمیآید برای انجام همهٔ این مقاصد استخدام چند نفر مستشار فلاحتی واجب فوری است.

ثانیاً اهتمام جدی بامر صحت عمومی و نشو و نمای بدنی و جلوگیری از آفات مضره مانند مالاریا و کوفت وسل و امراض اطفال و تریاك و الکل وسعی بلیغ در کار ورزش های بدنی.

اهمیت اینکار نیز محتاج بتوضیح زیاد نیست لکن تاکید این فقره لازم است که این کار را هم قطعاً باید بدست متخصصین خارجه سپرد ورنه پول خزانه تلف میشود وفایدهٔ مطلوب حاصل نمیشود.

ثالثاً تعلیم عمومی ابتدائی. این فقره بنظر اینجانب مهمترین تمام مقاصد ملی و کلیهٔ امور اساسی مذکور در این مقاله است، ولی بدبختانه باکمال تأسف و تلهف قلبی باید گفت که توجهی که کم و بیش بامور مهمهٔ دیگر در افکار عامه موجود هست باین فقره که رکن اعظم واساس اهم ترقی واستقلال وتمدن وقدرت مملکت و بلکه حیات ملی ماست موجود نیست واین کار مورد رغبت عمومی و التفات مردم نشده و هنوز کما فی السابق آنرا از مستحبات و محسنات میپندارند.

ممکن است بعضی از خوانندگان بعضی مذاکرات شفاهی

و تظاهرات صوری را مأخذ قرار داده بگویند مطلب اینطور نیست و افکار عامه باهمیت این مسئله متوجه است . هیچ دلیلی قاطع‌تر از اوضاع فعلی معارف برای رد این نیک‌بینی بیجا لازم نیست ارائه شود . برای همه چیز پول هست مگر معارف .

بودجهٔ معارف شرم انگیز است و قسمت بزرگ آن برای مدارس عالیه و متوسطهٔ طهران صرف میشود و یا برای ادارات وزارتی یعنی « میز و صندلی » . برای معارف تمام ایران باستثنای طهران صد و هفتاد هزار تومان یعنی کمتر از یك صدم بودجهٔ مملکتی صرف میشود آنهم نه تنها برای مدارس بلکه صنایع مستظرفه و ادارات معارف ولایات و مفتشین و غیره نیز در آن جمله داخل است . هیچ چیزی عجیب‌تر از فرق ظاهر و باطن توجه مردم ایران بمعارف نیست . در ظاهر بقدری از معارف و لزوم آن حرف زده میشود که تصور میرود تمام مردم مملکت بدرجهٔ حقیقی اهمیت این مسئله در ترقی و استقلال و ثروت و تمدن و قدرت مملکت پی برده‌اند ولی « باطنش قهر خدا عزوجل » است و ابداً چیزی که در پی آن نیستیم معارف یعنی تعلیم عمومی است و بس .

نصف تشکیلات و مخارج حالیه که میشود هم بلاشك برای پیدا کردن کار باشخاص و « نان خوردن » مردم است و فایده ای برای مقصود حقیقی ازاین کار ندارد .

برای نویسندهٔ این سطور باعث نهایت تعجب و حیرت است که حتی جمع قلیل دانایان این مملکت هم کما ینبغی بحقیقت اهمیت این فقره متوجه نیستند و نمیتوانم تصور بکنم که چگونه از این نکتهٔ اساسی غفلت دارند که پایهٔ استقلال آیندهٔ ایران جز بانتشار تعلیم ابتدائی در

میان ملت و باسواد شدن عامهٔ مردم استوار نتواند شد. قشون قوی ، مالیهٔ منظم ، ترقی اقتصادی و راه آهن امروز ممکن است بواسطهٔ اندکی آسودگی خارجی ایرانی پیدا شود و فردا بمجرد یك جنبش پنجهٔ آزار یا انگشت تحریك یك قوت خارجی درهم شکسته و چنان پاشیده شود که همه خواب بنظر آید و باز بر گردیم بگرفتن مساعده‌های بیست و پنجهزار لیره‌ای متوالی درمقابل از دست دادن حقوق عمده و باالتماس اجازهٔ افزودن یك فوج بعدهٔ ژاندارم خودمان و دورهٔ زجر و شکنجهٔ هولناك وقبض روح تدریجی سالهای ۱۲۹۲ (هجری شمسی) تجدید شود چنانکه تاحال مکرر ترتیبات امید بخشی پیش آمده و بعد بهم خورده از زمان ورود هیئت نظامی ژنرال گاردان فرانسوی بایران در سنهٔ ۱۸۰۷ مسیحی تا اخراج هولناك شوستر امریکائی از ایران بیش از ده مرتبه تشکیلات منظمی در این یا آن ادارهٔ مملکتی شروع شده و بعد بواسطهٔ حوادث داخلی یا خارجی پاشیده شد لکن چیزیکه بر انداختن و نابود کردن آن بهیچ قوهٔ داخلی و خارجی ممکن نیست ملت با سواد و عالم است.

مملکت آلمان قبل از جنگ قریب شصت هزار کیلومتر راه آهن ، قریب صد و سی هزار کیلومتر راه شوسه ، یازده ملیون قشون حاضر و ردیف ، ملیارد ها پول ، قریب پنجهزار کشتی تجارتی ، ده هزار لوکوموتیف و هشتصد هزار واگون در کشتی های جنگی درجهٔ دوم در دنیا داشت و مستعمرات زیادی رادر آسیا و افریقا و اقیانوسیه مالك بود عهدنامهٔ ورسای قدرت آلمانرا درهم شکست و بواسطهٔ چندصد ماده و فصل تمام دشمنان آن مملکت متفقاً برای سلب قوای

آندولت هر تدبیر تصور پذیری‌را اندیشیده ودرعهد نامه گنجانیدند ، کشتی های جنگی وتجارتی اورا از دستش گرفتند . پول و ثروت اورا گرفتند ، سیمهای تحت البحری اورا بامریکا گرفتند ، پنج هزار لکوموتیف ، صدو پنجاه‌هزار واگون ، صدهزارها توپ مسلسل وسنگین و ملیونها خروار ذخیرهٔ جنگی ، مقدار بیحساب ماشینها و کارخانها ، معدنهای ذغال سنگ تمام مستعمرات ، چندین ایالت مهم از خاك او ، هزاران اسب و گاو شیرده وماشینهای زراعتی وهزاران هزار چیزهای دیگررا گرفتند ، هزاران بند و قید بردست و پای او نهادند که در آتیه‌حرکتی‌نکند وجنبشی نتواند بنماید ، لکن چنانکه خود آلمانیها مکرر گفتند علم آلمان و اندوختهٔ مغز ملت تنها چیزی درعالم بود که عهد نامهٔ و رسای آنرا نتوانست بگیرد وفقط بهمین جهة است که آلمان باز زنده است و زنده خواهد ماند و باز ملت قابل اعتنائی در میان ملل خواهد شد چرا که درتمام مملکت آلمان که قریب هفتاد ملیون نفوس داشت درسنهٔ ۱۹۰۰ مسیحی فقط ۱۳۱ نفر بیسواد بود وامروز قطعاً هیچ نیست قریب هفتاد هزار مدرسهٔ ابتدائی . قریب دویست هزار معلم و بیشتر از دو ملیون شاگرد وجود داشت . بهر نهصد نفر نفوس یك مدرسهٔ ابتدائی بود و علاوه براینها مقدار زیادی مدارس خصوصی موجود است که در این حساب داخل نشده و بلاشك اگر این سرمایهٔ علمی نبود بعد ازعهد نامهٔ و رسای آلمان بپایهٔ مملکت بنگاله یادکن نازل میشد .

ملت ایران اگر معتقد است که حالیه فرصتی تاریخی جزئی و موقتی و گذرنده برای ایران پیش آمده و اگر ایمان آورده‌اند که

نجات قطعی ایران فقط بواسطهٔ تعلیم عمومی میسر تواند شد باید پیش ازهر کار ملی و مملکتی باین مقصود اهم کوشیده و اقلاً یك عشر عایدات دولت را صرف تعلیم ابتدائی ملت نمایند ، مجلس مالیات مخصوصی که عایدات آن مخصوص صرف در تعلیم ابتدائی عمومی باشد وضع نماید و دولت عایدات مخصوص بمعارف را صرف میز و صندلی ننماید بلکه به بسیط ترین طریقی خواندن و نوشتن را بمردم ولایات یاد بدهد و قبل ازهر چیز دارالمعلمینها بنا کند و برای تنظیم وزارت علوم و گذاشتن شالودهٔ صحیحی برای کار اداری آن وزارتخانه یك مستشار خارجی استخدام کند

اساس چهارم ترقی نهضت ملت است بسوی تمدن و ترقی و تجدد و آزادی - این باب فصول متعدد دارد و میدان وسیعی است و اول قدم آن جنگ است برضد تعصبات جاهلانه که سد آهنینی درجلو ترقی ملت ما شده و زنجیری بدست و پا و بند بند عقل بشری و فطری زده است شکستن طلسم تعصب قهقرائی پیشروان رشید و با اخلاق لایقی لازم دارد و این اشخاص را بتدریج مدارس ما تهیه خواهد کرد . «حسن تقی‌زاده»

تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی ؟ (۱)

از اقتراحات مجلهٔ «آینده» درشماره دو یکی نیز سؤال فوق بود که بعقیده اینجانب حل این سؤال خود موضوع مهمی است و قبول افکار عامهٔ مملکت یکی ازدو مطلب را یعنی اهم بودن تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی قدمی بزرك در پیدا کردن شاهراه نجات و ترقی خواهد بود ، بهمین جهة نویسندهٔ این سطور نیز خواست بقدر مقدور در جواب این سؤال هر آنچه بفهم قاصرش میرسد بطور اختصار بخوانندگان مجله

(۱) نقل از شماره سوم مجله «آینده»

تقدیم کند .

اولاً مقصود ازتعلیم‌ابتدائی قطعاً تعلیم ابتدائی عمومی یااقلاً وسیع‌الانتشاراست‌وموضوع سئوال‌مقایسهٔ فوائدتعلیم‌ابتدائی عمومی با تعلیم عالی‌محدوداست ، ورنه‌عنوان سؤالی‌درباب ترجیح تعلیم ابتدائی وتعلیم‌عالی بریکدیگردریك‌حوزهٔمعین محدودی‌عجیب بوده واستفتاء مطلب بدیهی است ، اگر کسی ازشمابپرسد که ما به‌صد نفرجوانی که در تحت تربیت ماست تعلیم ابتدائی بدهیم یاتعلیم عالی شما این سؤال را غریب خواهید پنداشت وشاید بدون تأمل خواهید گفت واضح‌است که کمال بهتر از نقصست و غناء بهتر از فقر ، لکن مسئله خیلی‌فرق میکند وقتیکه کسی سؤال کند که مایك سرمایهٔ محدودی برای صرف درتعلیم داریم و این سرمایه کافی تعلیم عالی هزار نفر جوانست یا تعلیم ابتدائی پنجاه هزار نفر طفل پس این سرمایه‌را بکدام یك‌از این دوامر خیرصرف‌بکنیم بهتراست آنوقت است که مسئله نظری می شود وجواب استفتاء ، آسان نیست خصوصاً که درنظر گرفتن «وضع امروزهٔ ایران (بیپولی - بیمعلمی - بیکتابی - اداره بازی . .) »شرط شده باشد .

حل‌اینمسئله فی‌الواقع‌برای پیشوایان امروزهٔترقی ایران‌اهمیت اساسی دارد و باید ازمجلهٔ «آینده» ممنون شد که این‌اقتراح‌را طرح نموده است .

بجای اینکه بفرضیات برویم خوبست عین مسئلهٔ مبتلابه را ذکر کنیم در میزان جمع و خرج مملکت ایران مبلغی که قریب یك کرور تومانست برای معارف منظور شده است اینمبلغ برای نشر

علم در مملکت و ترقی دادن پایهٔ معرفت ملت ایرانست (و یابایدبرای این مقصود باشد) حالا مطلب اینستکه آیابهتر است قسمت بزرگ و بلکه نه عشر این پول‌را صرف تعلیم ابتدائی دراکناف مملکت بکنیم و یا قسمت عمده‌را مخصوص تأسیس و نگاهداری مدارس عالیه ومدارس‌متوسطه بنمائیم.

جواب این مسئله بعقیدهٔ اینجانب بدون تردید آنست که تعلیم ابتدائی و وسعت دائرهٔ آن درمملکت بقدری مهم ومفید است که‌حتی با اهمیت تعلیم عالی قابل قیاس‌هم‌نیست، ذیلاً دلائلی که بنظرمیرسد ثبت میشود :

۱ - اینمسئله‌اگردرست‌دقیق‌شویم‌درواقع‌ارتباط‌داردبه‌یک‌مسئلهٔ دیگر اساسی‌وآن‌این‌است که‌آیاتربیت‌وترقی‌وتمدن‌ملت‌جاهلی‌بواسطهٔ طبقهٔ مدیرهٔ عالم ولایق وامکان‌سر کارآمدن‌آن‌طبقه وبقاءواستحکام موقع آنطبقه در حکومت و پیشرفت کار ازآنها و برنخورد نشان به موانع ومشکلات طاقت‌فرسا ودلشکن‌درهر قدم‌اصلا بسته‌بوجودملت با معرفتیست که افکار عامه درآن اندکی آثار رشد داشته و در حال افکار عامهٔ مردم اسلامبول و ینکیچریها درعهد سلطان محمود وایجاد نظام جدید و یا افکار عامهٔ امروزی اردبیل و قم نباشد، البته درهمین باب‌هم‌عقایدخیلی‌مختلف‌است‌واشخاصی‌هستند که‌تاریخ‌پطر کبیرروسی، حکومت حالیهٔ روسیه وایتالی، کرمول انگلیسی، میکادوی متوفی ژاپنی، محمدعلی پاشای‌مصری‌رابطورسطحی‌خوانده و برای‌خودنتیجه گرفته اند که اشخاص‌بزرگ‌درهرمملکتی عطیهٔ خداوندیست ونجات

هر قومی وقتی حصول میپذیرد که خداوند یکی ازافراد آن قوم را بر انگیزد و باو قدرت بدهد که ملت خودرا تربیت نموده بپایهٔ ترقی برساند خواه آن‌ملت استعداد و مایهٔ‌ترقی و شرائط تمدن‌را داشته‌باشند و خواه ازاین شرائط محروم باشند ، لکن باوجود عدم افکار اهمیت اشخاص تاریخی درزندگی ملل درباب بصیرت در تاریخ که تعمق کافی در اسرار آن کرده اند شکی ندارند که نه‌تنها ظهوراشخاص بزرگ دانا و لایق‌و عاقل‌ودرستکارو باهمت‌بلکه‌مخصوصاً‌پیشرفت کار آنها و یا اقلا دوام نتائج اعمال آنها منحصراً‌بسته باستعداد و علم و تربیت ورشد اجتماعی وسیاسی وعقلی‌ملتیست که‌آنهارامیپروراندومحال عقلی‌است که اصلاحات رجال خیرخواه در مملکت محروم ازتربیت وتعلیم دوام پیدا کند و حتی ظهور طبقهٔ مدیرهٔ لایق و خیر خواه و باهمت درمیان چنان ملت بیرشد از ممتنعات‌ریاضی است .

مساعی محمد علی پاشای مصری درنظام جدید وتأسیس مدارس عالی،واسمعیل‌پاشا درقشنگی کوچهای‌مصر و تأسیس تآتر و باغ‌عمومی بکجا منتهی‌شد ؟ پس‌از هفتادسال مساعی ترقیخواهی باین رویه (یعنی تربیت طبقهٔ مدیره و بنای مدارس عالی) بقول یکی ازمورخین مصری بیشتر ازسی‌هزار قشون‌نظامی مصر که‌بتمام مقدسات آسمانی‌قسم‌خورده بودند که تادم مرگ‌در دفاع استقلال مصرایستادگی نموده و از عرابی پاشا جدانشوند درمقابل‌عده‌ای‌ازقشون انگلیس که کمتر از نصف عدد آنها بود و هفت‌هزار آنها هندی بود در (التل‌الکبیر) پاشیده شدند و مصررا بدست ملت خارجی سپردند چرا ؟

زیراکه سلطان عثمانی که خلیفهٔ مسلمین بود فرمان یاغیگری

عرابی را باصرار و تهدید انگلیسها دراسلامبول صادر کرده ودرجرائد نشر کرده بود و مأمورین انگلیس مقدار خیلی زیادی از روزنامهٔ (الجوائب) عربی منطبعهٔ اسلامبول که فرمان سلطان رابعربی داشت گرفته و در اردوی مقابل خود در (التل الکبیر) منتشر کردند و برای قشون قسم خوردهٔ مصر که برای دفاع حقوق سلطان درمصرجنگ میکردند در یکدقیقه عمل واجب حرام شد !

زحمات پطر کبیر با همهٔ عقل و دور اندیشی او روسیه‌را از مخاطرات عظیمه ایمن نکرد ودرواقع هیمنت دربارتزاری و تشکیلات آندولت یك هیکل خوش ظاهر وپوسیده‌ای بود که چون تکیه برملت باسواد نداشت در مقابل طوفان امواج تاریك هشتاد ملیون (موژیك) بیسواد و بیرشد سیاسی درهم شکست ، سلطان محمود و سلطان مجید عثمانی باهمهٔ میل ترقی که داشتند چه خطریرا از مملکت خود توانستند دفع کنند و اصلاحات آنها درمیان ملت جاهل خود چه‌پیش رفتی کرد ؟ لکن امثال میکادوی سابق وسید احمد خان هندی سر حقیقی ترقی‌را دریافتند و بتعلیم عمومی صرف مساعی کردند و نتیجهٔ اعمال اولی مشهود است و ثمرهٔ جهد دومی درآیندهٔ نزدیك روشنتر خواهد شد .

ملت جاهل و پیشوایان جسمانی و روحانی‌جاهل اوسد عظیم وطلسم ظلمت پولاد شکنی در مقابل هرنوع‌همت عالی‌اصلاح طلبست وعاقبت دندانه‌های‌چرخ آهنین شخم کن وتخم پاش ترقی‌درآنزمین ریگزار پر خار سخت از سنگ‌تعصب و کلوخ خرافات یکی بعد از دیگری خواهد شکست .

۴ ـ وقتیکه بعضی ممالك راکه تعلیم عالی بدرجهٔ قصوی ودارالفنون‌های خیلی‌عالی و کامل و کتابخانهاو موزه‌ها و مجامع‌علمی (آکادمی) وهمه نوع تأسیسات علمی ومدنی عالی‌ازهر قبیل داشته‌اند ولی عامهٔ ملت در آنها بیسواد بوده‌بابعضی دیگر ازممالك که در آنها ملت باسواد و دارای تعلیم ابتدائی بوده ولی تعلیم عالی نسبهٔ وسعت زیاد ندارد مقایسه کنیم فرق حقیقی تأثیر تعلیم ابتدائی درحیات ملل روشن‌میشود.

مملکت روسیه تابیست سال قبل‌ازاین ، نه‌دارالفنون‌داشت که‌در آنها قریب بیست هزار نفر تحصیلات عالی خودرا تکمیل میکردند ، تمام وسائل و وسائط علمی که در ممالك اروپای غربی است در آن جا نیز کاملاً یاباکمی فرق موجود بوده ، مجامع علمی ، موزه‌ها ، و کتابخانهای خیلی معتبر و عالی ، انجمنهای صنعتی ، طبی ، زراعتی صحی ، مهندسی وغیره ازهر قبیل دائر بود.

علاوه بر دارالفنونها شش مدرسهٔ عالی طبی که‌یکی مخصوص زنها بود ، شش آکادمی عالی علوم روحانی ، شش مدرسهٔ عالی نظام ، پنج تأسیس راجع بعلم السنه و لغات ، سه‌تأسیس راجع بالسنهٔ شرقیه ، سه مدرسهٔ عالی علم حقوق ، چهار مدرسهٔ بیطاری ، چهار مدرسهٔ‌عالی فلاحت ، دو مدرسهٔ عالی معدن شناسی ، چهار مدرسهٔ عالی مهندسی و دو دارالفنون مخصوص نسوان داشت.

دراین‌مملکت علماءِ خیلی‌بزرک‌درجهٔ‌اول‌مانند علمای بزرك سایر ممالك اروپا درهر فن زیاد بودند ، اطباء ، مهندسین ، سیاسیون فراوان آنهانه‌در کمیت ونه‌درکیفیت ازممالك‌بزرک‌دیکرفرنک خیلی

عقب نبودند . اما بتعلیم ابتدائی عمومی توجهی کافی نبود .

نه تنها در تحصیل در دارالفنونها و حتی در مدارس متوسطه از امتیازات طبقهٔ متمول و عالی مملکت بود و نه‌تنها تعلیم ابتدائی کاملا اهمال شده و طبقهٔ عامه از سواد و تحصیل ابتدائی محروم بود بلکه وزارت معارف آن مملکت هر نوع اقدامات خصوصی یا مملی رابرای نشر سواد درمیان طبقهٔ بیسواد ملت منع میکرد ، در چهل سال قبل پس از آن که ۱۲۲ سال بود که در مملکت همسایهٔ بلا فاصلهٔ روسیه یعنی آلمان تعلیم اجباری عمومی جاری بود درروسیه برای هر ۲۶۶۵ نفر یك مدرسه واز هر ۴۸ نفر سکنه یک شاگرد مکتبی بود .

بموجب احصائیهٔ سال ۱۸۹۸ مسیحی عدهٔ اشخاص بیسواد در میان اهالی بلوکات و دهاقین از قریب نود درصد تاپنجاه درصد از عدهٔ نفوس ودرمیان اهالی شهرها در ٦٤ درصد تا ۳۷ درصدبود نتیجهٔ این بیسوادی عمومی و دوری افق نظر و پایهٔ معرفت طبقهٔ مدیرهٔ آن مملکت ازعامهٔ ملتیکه در تحت ادارهٔ آن طبقه بودند و عدم استحکام این بنای بظاهر عظیم دربیست‌سال اخیر بطوری واضح شد که‌حاجت بشرح نیست .

از طرف دیگر مملکت کوچك (دانمارك) رادر نظر بیاورید ، اینمملکت اگرچه‌ازحیث‌ثروت‌نسبت‌ببزرگی‌خودخیلی خوشبخت‌است فقط یك دارالفنون دارد ولی تمام اهل مملکت بدون استثناء باسواد هستند وتعلیم‌عمومی‌ابتدائی‌اجباری ومجانیست‌مردمان آن‌خوشبخت و مشغول کار وسیاستش‌مثمر وموجب‌ترقی مملکتست .

برای وضوح مقایسهٔ مملکت آلمان را نیز درنظر بیاورید که

در کثرت نفوس و شکست در جنگ شباهتش بروسیه بیشتر است اگر چه آنجا تعلیم عالی هم بقدر کافی ترقی دارد ولی عمده برای انتشار فوق‌العادهٔ تعلیم ابتدائی است که پس از اینهمه صدمات فوق‌الطاقه بعد از جنگ و انقلابات داخلی و فقر و از دست دادن تمام مستملکات و مقدار زیادی از خاك خود و واقع شدنش درزیر فشارهای کمر شکن ازهم نپاشید و باز دست و پای خود را جمع کرده قدی علم میکند .

۳ ـ روح مطلب اینست که تجربهٔ هزاران سال تاریخ دنیا بطور قطع ثابت کرده که ترقی حقیقی یك مملکت مستقلی ممکن نیست مگر بمعاضدت و همدستی و اشتراك افکار خود مردم آنمملکت یا اکثریت آنها و تکیهٔ طبقهٔ مدیره بر همفکری و آمادگی ملت در اصلاحات و بدون این ترتیب حکومت طبقهٔ مدیرهٔ اصلاح خواه و ترقی طلبی (اگر نادراً بر خلاف میل و سعی ملت همچو حکومتی مثل یك موهبت نادر آسمانی در آن مملکت ظهور کند) مانند حکومت یکمشت بیگانه و غاصب بوده هر قدمیکه بردارد باشکال تراشیهای طاقت فرسا از طرف خود ملت که دشمن آن اصلاحاتست و بنظر خصومت بآن اقدامات نگاه میکند برمیخورد و اضلال و کفر و افساد تلقی میشود . دراینصورت پیشوایان ترقی و تمدن هرقوم ناگزیر از همعقیده ساختن عامه باخود در مقاصد عالیهٔ خویش بوده و محتاج بنشر عقاید خود و محسنات و مرجحات و فوائد مادی و معنوی آن عقاید بادلائل حقیقی و صحیح در میان گروه انبوه قوم خود میباشند و هیچ چارهٔ جز این نیست و اگر هم باشد راه بیخطر و راست نیست .

خوب حالا این نشر عقاید بچه وسیله میسر است؟ پیش از اختراع خط تصویری در مصر و چین و خط حروفی درجزیرهٔ کریت وجزائر بحرالجزایر یافنیقیه تکلیف نوع بشر معلوم بود و فقط اسباب وآلات او درنشر عقیده منحصر بزبان بود بعداز اختراع خط نیزتاوقتی که فهم این معما یعنی خواندن مطالب مخصوص یك طبقهٔ بسیار کوچك و محدود بوده این هنر دردیرها و مساجد محبوس بود وآلت تبادل افکار عمومی نشده بود باز میدانیم که دعات و مبلغین مقاصد دینی و سیاسی بایستی شهر بشهر وقریه بقریه بگردند ویك بیك مردم راملاقات وبا هر کدام یگان یگان چندین روز وساعت صحبت کرده و اگر مقصدسری بود بهرتك تك مردم مطالب خودرا تکرار و هزاران مرتبه ازابتدا تا انتها بیان بنمایند. ابومسلم خراسانی و رفقای او ، قرامطه ، اتباع حسن بن صباح ، مبشرین مسیحی . مبلغین حقوق انسان و آزادی در فرانسه روزانه همه باین ترتیب پر زحمت و طاقت شکن کار کردند و درست مثل رفتن و اسکوودگاما بدماغهٔ امید و کریستف کلمب بامریکا بدون و سائل سهله در مقصود خویش که آسانتر ازسیاحت دور کرهٔ زمین باشتر نبود میکوشیدند . لکن پس ازآنکه دانایان آلمان و انگلیس و فرانسه چارهٔ آسانی برای تبادل افکار در میان افراد یك ملت پیدا کردند و تعلیم عمومی را اجباری نموده مقالات ، جرائد و کتب را جانشین نطقها کردند دائرهٔ نشر عقاید و خیالات و مباحثه و مذاکره بین ملیونها مردم یك مملکت یك بر هزار وسعت گرفت و مطالب زود حلاجی و پخته و منتشر گردید ، مثلاً اگر یك ناطق خوش بیان و پرشور ومسلح ببرهان و دلیل بایك

نفر مخالف عقیدهٔ خود با یك مرد ساده‌لوح عوام در مطلبی مذاکره کند و پس ازدو ساعت نطق و اقامهٔ ادله مقصود خودرا باو مدلل کرده واورا شریك عقیدهٔخود سازدتازه ممکنست پس‌از اینهمه نطق‌وخستگی یکی دیگر وارد اطاق شود و مطلب‌را ازسر بگیرد و همان ایراداترا که مخاطب اول کرده و جواب شنیده باز پیش بیاورد و باز مباحثه در بگیرد، واگر ناطق پرشور بازدو ساعت دیگر صرف اوقات کند تازه‌دو نفر را معتقد بعقیدهٔ اصلاحی خود کرده و از کجا که بعد یك ثالثی وارد نشود و حاجت بتکرار مطلب مرتبهٔ سوم پیدا نگردد و اگر آن شخص سخنور صدنفر راهم دریکجا خطابه کند و آنهارا ملتفت نکاتی که ازآنها غافلند بنماید فرداصد نفردیگری منکرمطلب جلومیآیند وباید ناطق ازآن قریه بقریهٔ دیگر رفته سخن‌را ازسربگیرد فرضاً هم تمام اینمطالب را درصد قریه تکرار کرد و تأثیری موقتی حاصل کرد مگر مطالب و دلائل بقدر یك مجلس صحبتست و فردا هزاران مطلب دیگر پیش نمیآید ومخالفین مطلب دلائل خودرابهمان جمع تکرار کرده دوباره آنهارا اضلال نمیتوانند بکنند؟ دراینصورت ناطق اولی باید بازبر گردد وبرای بجوش آوردن دیگهای‌سرد شده دو باره آتش سینهٔ خودرا برآنها بدمد.

لکن اگریك کتابی وبلکه‌چندین جلد کتاب بفراغت‌خاطروتعمق کافی واستدلال مبسوط نوشته شود فوراً همان‌آلت نشرخیالات درمدت کمی درتمام مملکت منتشر میشود ودرآن واحد باصد هزاران‌اشخاص درموقع فراغت آنها مذاکره میکند و آنهارا بدون تحریك خصومت

ولجاج که گاهی نتیجهٔ خطاب وجدال شخصی‌است مطالب خودرا الزام مینماید و بدون مخارج قابل ذکری‌ازشهری بشهری‌سفرمیکند و در هرخانه‌ای بدون تعارف و تکلف داخل شود و باهر کسی در موقع میل وحضور قلب‌وی سخن گوید وبدین طریق درعرض یکماه ملیونها اهل مملکت ازتمام‌عقاید همدیگر ودلائل موافق ومخالف مطلع‌میشوند وباهمدیگر درجرائد مباحثه‌میکنند تاحقیقت‌ازمیان‌احتجاجات‌هزاران اشخاص و تصادم صدهزاران عقول ظاهر و غالب گردد و اینهمه فقط بشرط آشنائی مردم بیك هنر خیلی جزئی و ساده یعنی خواندن سی چهل نقش (و یادرخط فارسی بعلاوهٔ اشکال ترکیبات آنها) حاصل می شود، باین طریق همهٔ اهل مملکت از افکار همدیگر مطلع شده وسخنوران و دانایان‌ملت میدانی برای‌خطاب بعامهٔ مردم‌مملکت‌دارند واز شورای عمومی ملت حقایق ظهور وغلبه پیدامیکند و ماشین شخم وشیار وتخم‌افشان بسرعت پیش رفته تخم‌هر اصلاحیرا درمزرع ملیونها دلها میپاشد وبآبیاری استدلال ومباحثه واحتجاج وتکرار منظم و تذکار متوالی طولی نمیکشد که‌خرمن معرفت ملت‌همان حاصلیرا بارمیآورد که دانایان میخواستند.

بدون‌تعلیم‌عمومی‌ابتدائی‌وباسواد کردن‌عامهٔ‌ملت تمام اقدامات دلخوش کن یك طبقهٔ تربیت شدهٔ محدود ولو تعلیم عالی داشته باشند مانند نمایش‌بهار و گل وشکوفه وفوارهٔ‌آب‌است درصحنهٔ‌تآتر درماه‌بهمن که بیرون‌را برف احاطه کرده باشد جمعی محدود تماشای آن نمایش را کرده وخودرا فریب بدهند بدون تعلیم ابتدائی‌عمومی دستهٔ محدود تربیت شدگان محلات شمالی طهران که نه‌عشر آنها اجزای ادارات

دولت هستند درنظر انبوه ملت و عامهٔ اهل مملکت «یکمشت فرنگی مآب» «چهارتا فکلی» جمعی لاابالی اززی‌خود خارج شده» هستند وافکار وعقاید یك‌عده قدم‌زنان خیابان لاله‌زار بگوش مردم بروجرد ومازندران وخلخال ورفسنجان نخواهدرفت سهلست تأثیری در مردم محلات چاله میدان و سید نصرالدین وخانی‌آباد نخواهد کرد.

بلا شك بزرگترین واجبات کیش‌ترقیخواهی علی‌الأطلاق سعی درنشر تعلیم ابتدائی عمومیست وتااین نکته درمغز رجال مملکت و ارکان‌دولت جای‌نگیرد و بودجهٔ معارف(مخصوصاً تعلیم سادهٔ ابتدائی) ازاین میزان شرم انگیز بالا نرفته و اقلاً عشر عایدات مملکت صرف اینمقصود اهم که اولین‌اصل ازاصول دین‌ترقی وتمدن و نجات استقلال مملکتست نگردد و پایهٔ معرفت عمومی و متوسط ملت بالاتر نرود تمام اقدامات دیگر نقش برآب وحباب درخشان اقیانوس‌ظلمتست.

بدبختانه‌اشخاصیکه شور اقدام در این امر ندارند و یابقدر لازم بحقایق عالیهٔ فوائد این کاربی نبرده اند اغلب عذرهای مختلفی در رد پیشنهاد های راجع بتعلیم‌عمومی پیش‌میآورند که‌شایدهم‌برحسب‌ظاهر موجه بنظر میآید. آن‌دلائل جمود و خمود عبارت از اینست: پول نداریم، کتاب نداریم، و بدترازهمه معلم نداریم. چون جواب این سفسطه‌ها خودمقالهٔ مبسوط دیگری میشود نمیخواهم‌بیش‌ازاین تطویل کلام کنم، لکن بطور اجمال لازمست گفته‌شود پول کافی برای نشر تعلیم ابتدائی داریم ولی صرف امور دیگری میشود که اهمیت آن‌ها نسبت باین امر بمنزلهٔ نقش ایوان نسبت به‌تشیید بنیانست و با کمال آسانی میتوان خیلی از مخارج دیگر را فدای اینمقصود اساسی کرد

اگر معلم و کتاب نداریم لازم نیست که اقدام بنشر تعلیم ابتدائی را از تأسیس مدارس ابتدائی شروع کنیم که درمعلم و کتاب آن معطل بمانیم ، اگر شما دو ملیون تومان درسال صرف تعلیم ابتدائی بکنید ممکنست یك کرورتومان وبلکه دو کرور ازآن را تاچند سال صرف تأسیس دارالمعلمین‌ها ، نشر کتب سهل و ساده برای تعلیم ابتدائی ، فرستادن محصلین بفرنگ برای فرا گرفتن علم تربیت و آوردن معلمین دانا و مستشاران لایق تعلیم و تربیت ازاروپا وآمریکا کرد همچنانکه اگر کسی لزوم ایجاد باغ بزرگی درفلان نقطهٔ بایر پیشنهاد کند نمیشود درجواب او گفت بقدر کافی درخت تناور نداریم که فوراً باغی در آنجا ایجاد کنیم و مسلمست که اگر چنین جوابی گفته شود پیشنهاد کننده باین عذر خندیده وخواهد گفت خوبست مبلغی را که سالیانه برای این کار منظور شده صرف آوردن تخم و کاشتن درخت و تربیت نهال و نشا کردن اصله‌ها بکنید تاسال دیگر باز این حرف را تکرار نکنید همانطور فراهم آوردن وسائل تعلیم ابتدائی نیز جزو خود کار است و قدمیست روبشاهراه سعادت حقیقی .

این بود عقیدهٔ اینجانب درجواب اقتراح مجلهٔ «آینده» و باید بگویم که باوجود طول اینمقاله خیلی ازتیرهای دلائل در ترکش ماند وحق مطلب کماینبغی ادا نشد لکن چون مجال مجله تنگست سخن را بیك بیت ناصرخسروعلوی ختم میکنم که گوید :

«مباش عام که عامه بجهل تهمت خویش
چه برقضای خدای وچه بر قدر دارد»

۲۴ شهریورماه ۱۳۰۴ «سید حسن تقی‌زاده»

✿✿
✿

(۱) جناب رئیس اذن میخواهم که چند کلمه حرف بزنم ' هشت روز است که اینجا حاضر میشوم و گمان میکنم که این مدت برای بدست آوردن موضوع کافی باشد ' و چون موکلین من حقوقی برذمهٔ من دارند که باید ادا کنم وغیر مرتب بودن مجلس برای نگفتن من عذر نخواهد بود ' زیرا امیدانم که اگر اینها را نگویم خواهند گفت که در خصوص همین عدم انتظام مجلس بایستی حرف بزنی که هم عیبی با گفتن رفع میشود و در گفتن اثری هست که در نگفتن نیست ' واگردرجواب ایشان بگویم که همین نطق بازدر انتظام داخلهٔ مجلس است باز موکلین من خواهند گفت که توبایست بگوئی تا تکلیف اسقاط شود لهذا اذن میخواهم که دودقیقه مساعده حق نطق بمن بدهید ' و ازهمقطاران خودم خواهش میکنم که تاآخر نطق من ساکت باشند وگمان میکنم بترتیب نوبت ' نوبت نطق بمن رسیده باشد .

رئیس بفرمائید :

آقا سید حسن ـ مجلس ما خیلی ناقص است ' و بدتر آن که در راه ترقی وتکمیل هم نیست چه اگر دول وملل عالم ترقی وتنزل ایشانرا مقیاس قرار داده و تقسیماتی تادرجهٔ اعلی و درکات اسفل ثبت کنیم چون ازصفر بالا رویم پله پله ازدرجات ترقی ملل صعود کنیم میرسیم (۲) بدول مشروطهٔ اطریش و آلمان و انگلیس وازآن بالاتر بدولت فرانسه و سویس و مجلس آمریکا میرسیم که رفته رفته نقائص کمتر میشود

«۱» نطق در مجلس روز شنبهٔ ششم شهر ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ هجری نقل از روزنامهٔ مجلس شماره ۱٦ صفحهٔ ۱ ستون اول .

(۲) بدول منظمهٔ قانونی چون روس عثمانی و چین و ژاپن ' مرتبهٔ ...

واغلب اصلاح شده .

در آن درجات اعلی بازه‌ببینم که نسبت بخودشان نواقصی دارند که پارلمنت ایشان‌مشغول‌اصلاح آن‌هاهستند، ولی‌چون درعالم‌هم از آنها نیز بگذریم ودولتی فرض کنیم که‌آن نواقص هم‌درآن رفع شده‌باشد بالجمله بحد کمال نوع بشری رسیده باشند چون ایندولت‌را معکوس کنیم دولت و ملت ماخواهد شد .

همانطور که ازقلب مغاره چاه پدید آید چون این نقائص فوق‌العادهٔ خودرا دیدیم، بایدازراه ملت پرستی برفع آنها بکوشیم و باصلاح آنها همت گماریم و نباید غیرت آنمعایب رابکشیم .

بآن معنی که غیرت‌را درایران استعمال میکنند که عیب نا گفته بماند و ماغیرت آنرا بکشیم وبرخودمان رجز بخوانیم وخود را گول بزنیم پس با اینهمه نواقص ما وقلت وقت ما که‌باید همه‌را اصلاح کنیم وچشم امیدجمیع‌ایرانیان‌داخله‌وخارجه‌بدین مجلس دو ختهشده اصلاح جمیع معایب ورفع نواقص‌را ازما میخواهند چون میدانید که پیش ازاین درصدی نود ملت ماازمعایب ایران بکلی غافل بوده‌ووضع خودرا بهترین وضع‌ها میدانستند، چون روستائیان وعوام، ودرصدی‌ده عیب را میدانستند ولی امید گاهی برای رفع آن‌ها درنظر نداشتند ومأیوس وناامید نشسته بودند بعدازاین انقلابات اخیره که اینمجلس نتیجهٔ آن‌ها شد گلهای امید در قلوب مردم ازدور ونزدیك شکفته گردید و امید گاهی پیداشد این است که انظار تمام ملت و ایرانیها بسوی اینمجلس معطوفست، پس برخلاف کلمهٔ منحوسهٔ (حالا زود است) که درلسان ماممعولست وقت‌ما پرقیمت و گرانبها است بحدیکه

باکمال جرأت میتوانم بگویم که وقت مجلس مبعوثان ما گرانبهاترین اوقات دنیاست و هر دقیقه‌اش ازقیمت معادل دوسال وقت پارلمنتهای فرانسه وانگلیس است ولی باوجود این پرقیمت بودن وقت من نمیدانم که اگر ششماه ازاین وقت گرانبهارا صرف تکمیل خود مجلس و شرایط اساسیه آن بکنیم که جامع‌الشرایط باشد و نتیجه بخشد و بعقیدهٔ من برای آنکه مااول مجلس خودمانرا مجلس بکنیم وبعد بکارهای دیگر که مجلس باید تسویه نماید بپردازیم ازچهار فقره ناچاریم .

اولاً اجراء نظامنامهٔ داخلهٔ مجلس است که چون درمادهٔ ۳۷ درآن ذکر شده که هریك ازوکلا حق دارند که اگر بر ترك فصلی از فصول آن مطلع باشند برئیس اخطار کنند ومن بحکم همان ماده اخطار میکنم : که این نظامنامه ازسرتاپا متروک گشت . چنانکه وقت انعقاد مجلس معین نیست وما که ازولایات دور برمیخیزیم وباینجا برای این کارمیآئیم حق ما و کلای ولایات درمیان تلف میشود زیرا که ممکن است دروقت تشکیل اینمجلس شما آقایان عصرها پس از فراغت از کارها مجالسی تفننا فراهم بیاورید و حالا اینراهم مثل آنها حساب میکنید ولی مانمیتوانیم که ازراه دور که بواسطه همین کار آمده دراینجا معطل شویم ، مختصر آنکه باید وقت انعقاد مجلس و حضور وکلاء در ساعتهای سه یادو یایك هر کدام باشد معین شود که درآن ساعت و دقیقه تمام وکلاء در اطاق انتظار حاضر شده و درسر موعد زنگ زده همه یکدفعه در اطاق مجلس داخل شده وهریك درجای معین خود و صندلی نمره دار خود قرار گیرند پس ازآن رئیس افتتاح مذاکراترا اعلان کند و مطلبی را که پیش ازوقت درمجالس سابقه معین شده

طرح نماید پس از آن هر وکیلی که در آنمطلب بحثی دارد و نطقی حاضر کرده ازجای خود بلند شده وازرئیس اذن بخواهد رئیس به‌شما ده دقیقه یا یك ربع یاهرقدری که صلاح بداند برحسب اقتضا اذن تکلم میدهند آن شخص ازجای خود براه افتاده میرود تاروی آن عرشهٔ مخصوص که برای این کار است یعنی برای نطق ناطقین و خطابهٔ خطبا معین است در آنجا قرار میگیرد و درهمان مدت مطلب خودرا بدون آنکه از آن موضوع خارج شود میگوید ودراثناء نطق او کسی دیگر حرف نمیزند همه ساکت گوش میدهند بعداز اتمام او بجای خودش برگشته دیگران برخواسته درهمان موضوع صحبت میکنند تاوقتیکه نتیجهٔ مذاکرات بجائی منجر شود آنوقت رئیس بعداز گرفتن آراء قطعنامه صادر میکند ولی در تمام مباحثات نباید هیچ ناطقی از آن مطرح خارج شود ودرساعت معین اجزاء مجلس برحسب اعلان رئیس پراکنده میشوند و تمام این ترقیات باجزئیاتش اهمیت زیاد دارد که بیوجود یك جزء از آنها کار مختل میشود و مجلس اگر چند سال منعقد باشد نتیجه نمیدهد مثل مجالس سابقهٔ ما که دراین شصت سال گذشته مهمل واقع شده و نتیجه جز اغتشاش امورنداد البته میدانید که این وضع اداره و اینمجلس و این اسمیکه برای شکل حکومت ما گذاشته‌ایم در کتب سابقهٔ مااز قدیم نبوده اگرچه شریعت مطهرهٔ ما بکلمات عدل و انصاف و مشورت امر فرموده ولی جزئیاتش باینوضع که حالا میخواهیم غیرمبین است ولی میخواهم بگویم که این مشروطیت را درجاهای دیگر دنیا بازحمات چندین ساله اختراع کرده‌اند، چون هرچیزاختراعی راازمأخذش که برداریم باید باتمام جزئیات و آلات آن

برداریم . و اگر ساعت‌را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم ولکن یکی از چرخهای آنرا نگذاریم کار نخواهد کرد و نتیجهٔ که تعیین وقتست بعمل نخواهد آورد و دراین موارد عدم به‌از وجود ناقص است که ضرر مالیه‌ای خواهیم داشت .

دوم احضار و کلاء ولایات است که بعداز مرتب شدن نظامنامهٔ مجلس باید در این امر بکوشیم زیرا که حکام که تجدید مدت یك لحظه ازدورهٔ استبداد خودرا صرفهٔ خویش میدانند دراین کار مسامحهٔ کلی ومخالفت باطنی دارند مثل شخصیکه پیش صرافی وجهی داشته‌باشد و بکسی دیگر بدهکار بشود و بخواهد هرقدر که ممکن است طفره و دفع‌الوقت طلبکار را دفع کند که‌اقلاً یکروز پولش پیش طرف‌بماند تاتنزیلش بیشتر باشد باید حکماً ازاینجا مأمورین پیش فرستاد برای ترتیب انتخاب وراه انداختن آنها ومنتخبین بایدمخارج‌راه وحقوقشان معین باشد .

ثالثاً که از همهٔ اینها برای استنتاج از مجلس اهم است حضور وزراء ومقابلهٔ هیئت قانون باهیئت اجراست وگرنه سؤالات بروی که توجیه بشود و توضیحات از که خواسته شودماهزار دردبیدرمان داریم، امروز میخواهیم بدانیم هموطنان مارا باشد ظلماً شهید کردند برای چه و دولت‌ما دراینخصوص چه اقدامات کرده ؟ بلی امروز هموطنان مادرآنجا دلخوشند که بمجرد شنیدن تلگراف این وقعه بطهران و کلای‌ملت‌هیجان فوق‌العاده واقدامات جدی خواهند کرد ودرمجلس خود کشی میکنند و بداد ما میرسند ولی حالا میبینیم که وزیر امور خارجه باحضار‌مجلسیان‌تمکین‌نکردوحاضر نشد ، جواب کتبی‌بر خلاف

قانون اساسی داد ، همچنین خیلی ازوکلا مطلب بسیار مهم اظهار می کنند و دادو فریاد میزنند دادرسی نیست و مطلبشان ازمیان میرود ، من محققاً میگویم که هیئت قانون وهیئت اجرا پدر ومادر نظام مملکت میباشند ، چنانچه جمعی مرد دریك اطاق هیچوقت فرزندی عمل نخواهند آوردهمچنین ازاجتماع نسوان چیزی بعمل نمیآید بدون تلقیح هیئت اجراء و هیئت قانون و بدون اجتماع آنها ثمری حاصل نخواهد شد ومن ازبعضی شنیدم که میگویند درهیچ جای عالم وزراء همیشه بمجلس حاضر نمیشوند بلی صحیح است ، ولی اینرا باید دانست که در آن ممالك کار خیلی کم است و حضور جمع وزراء هرروزه تضییع وقت پرقیمت آنهاست چطور که میبینیم آنها اغلب مجلس را هفته و ماهی تعطیل میکنند بکلی و گاهی در ظهور امر مهم فوق العاده اجتماع فوق العاده مینمایند ولی ما که آنقدر کارداریم که بدون همه چیز اگر مجلس خودمان را کامل و مثل مجلس آنها کرده ، اگر پنجاه سال همه‌روزه بنشینیم و کاربکنیم بازقطعاً میگویم که مثل یکدولت نیمه منظم خواهیم بود .

چهارم مطالبهٔ قانون اساسی ازدولت است که باید متفق شده و بخواهیم بیش‌ازاین تأخیر نیفتد . (دراینموقع خطاب بو کلاء واصناف نموده گفتند . شما صدا بصدای من بدهید و متفق شده مطالبه کنید شما که اس اساس مملکت و صاحب حقیقی این خاك هستید ، شما که جمیع متنفذین ومتشخصین ریزه خوار محصول دست شما هستند ، شما که اینها خون شمارا خورده بالا دست شما مینشینند و بچشم حقارت بشما مینگرند وازصرف مال شما تحصیل علم کرده افادهٔ علمی وحقوق

دانی بشما) میفروشند رئیس ـ کاش فقرهٔ چهارم‌را مقدم‌میداشتیدزیرا همهٔ‌نواقص‌مذکوره ازنبودن فقرهٔ‌چهارم‌است‌والبته میدانید که‌هر مطلبی یك‌مدت‌لازم دارد هنوزحقوق‌وحدودو دولت‌وملت معین‌نشده که‌مجلس درمقام اجراء آن باشد ودولت هم عذر موجهی دارد شمامیخواهید که طفل یکشبه ره صد ساله برود نخواهد شد .

آقا سید حسن ـ آنچه شما فرمودید صحیح است که چون اینمطالب بسته بنظامنامهٔ اساسی است غیر از مطلب اول که اجراء نظامنامهٔ داخلی باشد که آن دخلی باین ندارد و اهمیتش بر خلاف ظن شما بیشتر است زیرا شما میگوئید که ما جمع شده مطالبهٔ قانون اساسی را میکنیم ولی‌در صورت عدم نظام داخلی چگونه حرف بزنیم تا مطالبهٔ قانون اساسی را بکنیم واگر پنجاه نفرصدا بصدا داده مطلبی بگویند خود این‌مطلب هم ازمیان‌خواهد رفت .

ترقی زبان فارسی در یك قرن (۱)

فارسی عهد حاجی میرزا آقاسی

«نوزدهم شهر محرم روز تولد پادشاه انگلیس بوده‌جناب‌وزیرمختار دولت علیهٔ انگلیس‌جشنی ملوکانه ترتیب داده وزیر مختار دولت علیهٔ روسیه وامراو سرکردگان و صاحب منصبان روسیه وجناب وزیردول خارجه میرزا مسعود و جمعی کثیر ازاعزه و اشراف و بزرگان و چاکران درگاه شاهنشاهی را دعوت نموده خانهٔ بزرگ‌سفارت شوکت انگلیس را چراغانی‌نمودند باغچهٔ اینخانه بغایت باصفا ومشحون بگلها ولاله‌های الوان و اشجار دلکش است ، هزاران فانوس و قنادیل بلور و مشاعل و شمعدان نقره وطلا باطراف ایوان‌و

(۱) نقل از شمارهٔ ۳ ـ سال پنجم «مجلهٔ کاوه» شمارهٔ مسلسل ۳۸

رواق و طاقها و باغچه‌ها و دیوارها آویخته و افروخته که شب رشک روز آمد ، شبیه مبارک شاهنشاه اسلام پناه را در پردهٔ نقش نموده در بالای طاق او طاق و چندین قندیل و شمع باطراف تصویر همایون ترتیب داده و شبیه پادشاه انگلیس را نیز در پردهٔ دیگر مقابل شبیه مبارک نصب نموده و قندیلها آویخته و آتش بازی عظیمی برپا ساخته . . . .

و انواع سازها و اسباب طرب بعلاوه یك بند موسیقی متعلق بفوج بهادران بنواختن سازهای غریبه مشغول بودند که نعمتی غیر مترقبه اتفاق افتاده ، عالیحضرت میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصهٔ سلطانی بتهنیه وارد و بوزیر مختار اعلام نمود که اعلیحضرت ظل اللهی بجهتی فخر و سرافرازی وزیر مختار یك قطعه تصویر خود بشبیه نظر که باچندین قطعه الماس و جواهر گرانبها مرفع و مکلل شده بود آویزهٔ گردن اعتبار مرحمت فرمودند معزی الیه از استماع اینگونه التفات و مرحمت شاهانی باستقبال تصویر مبارك تا بیرون عمارت شتافته حضار مجلس کلاً و طراً با معزی‌الیه همراهی نمودند و مبارکباد و تهنیه گفتند و این موهبت عظمی مزید برعشرت و شادی‌ها آمد و تا هشت ساعت از شب گذشته چنانکه از بیان آن عاجز است مشغول عیش و عشرت بودند .» (۱)

* * *

از دوست رنجیده‌ای را دیدم که همی رفت و میگفت پاداش ستمش

(۱) نقل از روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» نمره ۲٤ مورخه ۱۷ رمضان ۱۲٦۷

(۲) روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه دایر شد بمدیریت حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام و مدیر ادارهٔ تذکره و کاربرداز ایران در بغداد پسر حاجی علی خوئی و پدر میرزا جوادخان سعدالدوله و بمباشرت برجیس صاحب انگلیسی شمارهٔ اول آن در ربیع‌الاول ۱۲٦۷ نشر شده و تادهسال بهمین اسم منتظماً درهر هفته منتشر میشد .

چنین کنم و سزای جفایش چنان دهم ' گفتم ای عزیز بادوستان سر تسلیم درپیش بهوتیرستیزه در کیش ' خموشی به که ازباران خروشی ' بادشمنان تذلل و خشوع به که بادوستان تجلد و بینیازی . »

* * *

انگلیس : چونکه اکثر اهل مشورتخانه درباب بعضی امورات رأیشان مخالف رأی وزراست مدتیست که رادبردن امورات دولتی برای وزراء مشکل شده است ' چند وقت پیش ازاین میخواستند معزول بشوند اما دستهٔ دیگر که بجای آنها مناسب باشد نتوانستند جمع و جور بکنند گفتگوی معزول شدن آنها بازدر میانست اما معلوم نیست که دراین زودیها معزول بشوند یانه . »

فارسی خان والده

درعهد « پارلمانی » (۱)

« باید اعتراف کرد و بخود تهران اقرار گردانید که هرچهاز آن محیط میغ اندود صادر میشود همه مظهر یك مبهمیت خاطر آشوب و معکس یك ملاحظه کاری نابهوقع است . »

« بعبارهٔ اخری ' آن چیز پنهان ' آن سرشت تغییر نا پذیر (Caraetére immuable) آن ژنی غیرقانونی (Gémte immertel) که باقتضای زمان ' و مکان ' گاه اولاد ساسانی و گاهی نادرهای خروشانرا ' سرکردهٔ کتیبههای خود قرار داده ' ازتودههای درهموبرهم استیلاها یك ایران همیشه جنبندهرا مرة بعداخری ' احیا کرده است

«۱» نقل ازشمارهٔ ۳ مجلهٔ کاوه سال پنجم (نقل ازیکی ازجرائد ایران ' شماره ، ۵۸ مورخه ۲۹ صفر ۱۳۳۶)

در این دفعهٔ امروزی ، بنام و ننك خـود جنایت ورزد » . . . . . .

« ایران امروز ساعی است که با کسوهٔ نجیب بازبان سلیس و فطرت ارجمند ایرانیت خودش، درخانوادهٔ بزرگ بشریت اثبات وجود کرده ، دعوی مظلومیت و معذوریت خویش‌را به‌پیشانی متعدیان ایران فریاد نماید ؟ . . . .

به واندال (Vandals) های شرق وغرب نشان بدهد که بواسطهٔ اشکنجه کردن ایران چه جنایت عظیم بشریت آزاری (Lésehumanité) راایقاع نموده‌اند ؟ . . . .

بالشویسم در ایران قدیم
(مزدك)

اکنون مدتی است که دنیـا نگران اوضـاع تازه‌ایست که باسم «بالشویکی» از ذی‌الحجهٔ ۱۳۳۵ باینطرف در روسیه جریـان دارد و قسمت مهم آن مملکت پهناور را تماشاخانهٔ واقعات نوظهوری نموده که تااین اواخر هم فقط دربارهٔ کتابها وتألیفات بعنوان مزید اطلاع ذکری از آن میرفت وعموماً آنهارا نتیجهٔ افکار واهی و خیالات پریشان چند تن اشخاص موهوم پرست ، بقول فرنگیها «اتوپیست» وبقول خودمان خام و چرسی و بنگی میدانستند که غافل ازنظام و تربیت جاری‌دنیا پرت و پلائی میزنند و درگوشهٔ عزلت و انزوا و بـاحالت تهیدستی و درویشی ونشهٔ عوالم خیال سلاطین‌را ازتختها بزیر کشیده ، قشونهای معظم‌را منحل و قانونهای شرعی وعرفی متداوله‌را درآتش سوخته و جلو گردش چرخ دنیارا گرفته و سلطنت حقهٔ خیالی خودرا که پیش از وقت باتمام جزئیات دربوتهٔ اندیشه ساخته و پرداخته دارند بمقـام عمل گذارده و شیوهٔ دنیا را یکباره دگرگون میسازند

مقصود نگـارنده دراینجا بهیچوجه ستایش ونکوهش «بالشویسم»

و «سوسالیسم» نیست چه اینگونه وقایع عمده و ظهورات عظیمه که در صورت پیشرفت در تاریخ بشر حکم سرفصلهای مهم را دارد و مانند کشفیات علمی و فلسفی یونانیان قدیم وظهور نصرانیت و فتوحات عرب و استیلای مغول و کشف امریکا و شورش بزرگ فرانسه دارای اثرات بسیار و عواقب گوناگون میتواند بشود خیلی پیچیده‌تر از آن است که هر کسی بتواند در آن باب بآسانی رأیی زده و نسنجیده زبان ستایش و تصدیق یا دشنام و درشتی گشوده و باسرعت حکم اظهار عقیدهٔ قطعی بنماید .

مقصود از نگارش اینمقاله تحقیق در نکته ایست تاریخی بسی شایان دقت و التفات چه تقریباً نظیر همین وقایع واصولی را که امروز باسم «بالشویسم» درروسیه میبینیم ودر دو مملکت دیگر اروپا هم یعنی مجارستان (از ۲۱ جمادی الآخره ماه ذی القعدهٔ ۱۳۳۷) و باویر از ممالك آلمان) از ۲۱ جمادی الاُولی تا ۱٤ رجب ۱۳۳۷) جلوه‌ای نمود و بر افکنده شد ، تقریباً درهزار وچهارصد سال پیش درایران خودمان دربحبوحهٔ استبداد ساسانیان یك ربع قرنی حکمروانی میبینیم چنانکه میتوان گفت تاآن اندازه که تاریخ بما نشان میدهد اولین جلوه وظهور طریقهٔ سوسیالیستی درایران بوده و اولین شخص سوسیالیست مشهور دنیا که عقاید وخیالات خودرا ازقوهٔ فکر بعمل هم رسانید مزدك ایرانیست که شرح تاریخ اومنظور این مقاله است . وقبل ازشروع به مطلب باید دانست که درطی این مقاله هروقت ذکر کتابی میرود مقصود طبع اروپائی آنست والا مخصوصاً قید میشود .

مآخذ تاریخی دربارهٔ مزدك

قبل ازشروع بمطلب باید دانست که مآخذ تاریخی اصلی در

خصوص مزدك بسیار محدود است وتمام اسنادیکه امروز دردست است ظاهراً ازدوسه منبع بیشتر مشتق نشده است :

یکی شرحی است که عبدالله بن المقفع درحدود نیمهٔ قرن دوم هجرت نوشته وبعد ها مورخین دیگر از روی آن استنساخ کرده‌اند ومفصل‌ترین صورتیکه ازآن دردست است پس ازمیان رفتن کتاب خود ابن مقفع موسوم به «سیر ملوك العجم» که ترجمهٔ پهلوی «خدای نامه» بوده‌است در کتاب «نظم الجواهر» ابن بطریق (۱) است (۳۲۸-۲۶۳) ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۰) در «کتاب المعارف» وطبری (۲۲٤ ۳۱۰) ومطهر مقدسی (۲) هم معلوم میشود همین مأخذرا دردست داشته‌اند.

مأخذ دوم مأخذ مجهولیست که درجای دیگر از کتاب طبری (۳) بکار آمده وابوحنیفه احمدبن داود دینوری (متوفی درسنهٔ ۲۸۲) در «الاخبار الطوال» و یعقوبی (٤) (درسنه ۲۷۸ میزیسته) هم ظاهراً همین مأخذرا دردست داشته‌اند.

شرحی‌را که فردوسی درخصوص مزدك نوشته درآن قسمت که راجع است بمذهب و اصول دین مزدك چندان بانفصیلاتی که ابن مقفع نوشته‌موافق است که شکی نمیماند که روایت هردو مورخ بطور مستقیم یابواسطهٔ بیك مأخذ مشترك منتهی میشود.

---

(۱) سعیدبن بطریق معروف به «افتیشیوش» Futychius کتاب اورا اویس شیخو ازآباء یسوعی باسم «کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق» درسنهٔ ۱۹۰۵ میلادی در بیروت بطبع رسانده است.

(۲) مطهربن طاهر المقدسی مؤلف «کتاب البدء والتاریخ» که درسنهٔ ۳۵۵ تالیف شده است وازسنهٔ ۱۹۰۱-۱۹۰۳ میلادی کلمان هوار Clement Huart ۳ جلد ازآن‌را باترجمهٔ فرانسوی درپاریس بچاپ رسانده است.

(۳) درموقع ذکر سلطنت قباد، جلد ۲ ازسلسلهٔ اول، صفحه ۸٦٦ و ۸۸۷

(٤) احمدبن ابی یعقوب بن جعفربن وهب بن واضح. هوتسما Houtsma کتاب تاریخ اورادر لیدن درسنهٔ ۱۸۸۳ میلادی بطبع رسانده است

ازطرف دیگر تفصیلات روایت فردوسی دربعضی فقرات آنکتاب پهلوی «بهمن یشت» اقوال مورخین دیگری را ازقبیل مالالای انطاکیه ای(۱) وتئوفانس (۲) مورخ رومی (بیزانسی) رابیاد میآورد که هردو نفر تفصیلات راجع بمزدکرا در کتاب خود ازروی نوشتجات یك نفر ایرانی که خودشاهد وناظر واقعات راجع بمزدك بوده نوشته‌اند وایرانی مذکور که قبول دین مسیح نموده و بمملکت روم آمده بوده است موسوم بوده است به‌تیموتئوس (۳)

ازمورخین عرب ثعالبی (٤) (متوفی درحدود سنهٔ ۴۲۹) رابابد مخصوصاً نام‌برد که دربعضی مطالب راجع بمزدك (۵) معلوم میشود همان مأخذ فردوسی‌را دردست داشته است. مسعودی (٦) (متوفی در سنه ۳٤٦) و ابن‌اثیر (۵۵۵ ـ ٦۳۰) وابوالفدا (متوفی درسنه ۷۳۲) علاوه برمأخذمذکور ظاهراً مأخذثالثی هم راجع بمزدك دردست داشته‌اند.

---

(۱) مالالا درکتاب خودکه‌بزبان یونانیست وقایع تاریخی راجع بساسانیان راتاسنهٔ ۵٦۵ میلادی یعنی تاسی‌وپنجمین سال از سلطنت انوشیروان ثبت نموده‌است.

(۲) تئوفانس (Théophdnes) درسنهٔ ۱۳۳ ـ ۲۰۲ هجری میزیسته‌است تاریخ وقایع واردهٔ درسالهای ۲۸٤ تا ۸۱۳ بس‌ازمیلادمسیح (۱۹۸ هجـ ت) رانوشته‌است.

(۳) (Timotheus) تیموتئوس داخل‌در خدمات دولتی ایران بوده و مورخینی که ذکر اورا نموده‌اند صفت‌«بستگیار» (Bastagiarlos) رابااسم او زیاد کرده‌اند که‌معنی آن درست معلوم نیست وشاید بمعنی «باجگیر» باشد چنانکه اسپیکل آلمانی هم درکتاب خود موسوم به «وصف الحال ایران قدیم» ازقول ایزیدر isidor یونانی ذکر گمرکخانه‌ای رامینماید درنزدیکی قریهٔ صحنه موسوم به بستیگریان Batsigrahan ـ ومیگوید که اینکلمه ازکلمه «باج» و ازیکی‌از مشتقات مصدر «گرفتن» آمده است.

Fr. spiegel. Eranische Altertnmskunde, leipzig 1871, S119 und Bemerung 2

(٤) ابی منصور عبدالملك‌بن محمدبن اسمعیل مؤلف کتاب «غرر اخبار ملوك‌الفرس وسیرهم» طبع زوتینبرك (H. Zotenderg) پاریس ۱۹۰۰ میلادی

(۵) مخصوصاً مباحثه بین مزدك وموبدان.

(٦) هم در (کتاب‌التنبیه والاشراف) وهم در (مروج‌الذهب)

وعلاوه برمورخین مذکور حمزهٔ اصفهانی (دراواخر قرن چهارم میزیسته) و ابوریحان بیرونی (۳۶۲ ـ ۴۴۰) و ابوعلی مسکویه (متوفی درسنهٔ ۴۲۱) وابن‌الندیم (۱) هم درخصوص مزدك هرکدام کم‌یابیش چیزی نوشته‌اند ومخصوصاً شهرستانی(۴۷۹ـ۵۴۸ یا ۵۴۹) در خصوص اصول مذهب مزدك سخن رانده است.

ازمورخین فارسی‌زبان علاوه برفردوسی بایدنظام‌الملك(مقتول درسنهٔ ۴۸۵)را نام‌برد که درباب مزدك و ظهور وی وخاتمه و عواقب کار مزدکیان تفصیلات مشروحی نوشته است که بدبختانه عموماً معلوم نیست ازروی چه مأخذیست و پس‌ازآن ازجمله مؤلفینی که دراین باب چیزی نوشته‌اند ابوالملا محمدبن عبیداست که درهمان‌سنهٔ ۴۸۵ شروع بتألیف کتاب خود موسوم به«بیان الادیان» نموده است و ابن اسفندیار و حمدالله مستوفی و حافظ ابرو و سید ظهیرالدین مرعشی‌و امیر دولتشاه‌بن علاءالدوله و میرخوند ومیرزا محسن کشمیری فانی واین آخری که درقرن‌یازدهم میزیسته است در «دبستان المذاهب»در خصوص‌بقایای‌پیروان‌مزدك‌تفصیلات‌واسامی‌چندی‌ذکر مینماید که‌معلوم نیست مأخذ صحیحی داردیانه و بهرحیث تازگی‌دارد. در«کتاب‌الاغانی» تألیف ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ـ۳۵۶) ودر کتاب موسوم‌به«تبصرة ـ العوام فی معرفة مقالات الانام»هم ذکری ازمزدك رفته است (۲)

(۱) مقصود ابوالفرج محمدبن اسحق الندیم مؤلف (کتاب الفهرست) است که درسنهٔ ۳۷۷ تألیف شده است.

(۲) این کتاب بچاپ نرسیده و شفر در «منتخبات نظمی ونثری فارسی» درجلد ۱ صفحه ۱۳۶ـ۱۳۷ ذکر آنرا نموده و میگوید این کتاب رانسبت میدهند بمرتضی نامی «غیراز شریف مرتضی (که درسنهٔ۴۷۶) وفات نموده است. نگارنده خود کتاب راندیده است

Ch Seheter :Chreslomatihie Perrocopiussan - Poris 1883

این کتاب در سال ۱۲۹۶ یکبار در هند ویکبارهم بسعی عباس اقبال در طهران سال ۱۳۰۷ شمسی چاپ‌شده. ناشر.

بالاخره مورخ سریانی یشوع استیلیت (۱) را باید نامید که خود معاصر مزدك بوده و درسنهٔ ۵۱۵ میلادی درحیات بوده است و همچنین مورخ پروکوپیوس (۲) از اهل قیصریه (درفلسطین) که درسنهٔ ۵۶۶ میلادی درعهد انوشیروان میزیسته است و این هردو مورخ هم دربارهٔ مزدك شرحی نوشته‌اند .

علاوه براینها درترجمهٔ قدیم اوستا (۳) هم ذکری ازمزدك شده است و در کتاب مجعول «دساتیر» هم تفصیلی درخصوص مزدك (درفقره ۴۷ ازنامهٔ ساسانیان پنجم) وجوددارد ولی چون این کتاب اخیر مجعول و بی اعتبار است نگارنده متعرض مندرجات آن نشد .

مطلب دیگر این است که نویسندگانی که نام آنها مذکور گردید عموماً بطور قدح و طعن و لعن ازمزدك سخن میرانند و جهة آن هم مخصوصاً علاوه برمخالفت شدید آن باشعائر اسلام اینستکه زردشتیان که مزدکرا مرتد واهل بدعت میدانستند معلوم است بچه نحو ازاو سخن میرانده‌اند واصول و رفتار و کردار اورا درتحت چه رنگهای زشت و نا پسندی جلوه میداده‌اند و سند مورخین بعدهم عموماً همینگونه گفتار و یا نوشتجات بوده است .

و علاوه برآن بدعتهای تازه‌ای راهم که یاحقیقةً مزدك آورده بوده و یابوی نسبت داده‌اند درنزدعامهٔ مورخین واضحست که‌اسباب دهشت عظیم میشد و تنها کسیکه ازنویسندگان متقدمین باحترام از مزدك سخن راندهٔ فردوسی است که‌ویرا «بادانش ورأی وکام» و «گرانمایه» گفته و بگفتار و عقایدوی رنگ وبوی مطبوع ومقبولی داده که‌چنان

Josue stylites (۱)

Procopius (۲)

(۳) وندیداد ، فرگرد .

میرساند که محرک مزدك در وضع مذهب جدید شفقت بخلق‌الله ودلسوزی حقیقی بحال‌فقرا وتهیدستان وتنفر ازنفاق ومخالفت و کینه ورزی وغیره بوده است (۱) .

اکنون بپردازیم بشرح تاریخ مزدك و نگارنده دربعضی ازاین مطالب اینمقاله فصل عالمانه ای‌را درنظر گرفته‌ام که استاد نولد که مستشرق مشهور آلمانی درخصوص(۲) مزدك درملحقات کتاب "تاریخ ایرانیان و اعراب دردورهٔ ساسانیان نوشته است .

تاریخ مختصر مزدك

مزدك (بافتح میم وزای ساکن) اسم شخصی بوده که دراوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸_۵۳۱ میلادی (۳)) پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن بااصول سوسیالیسم ازخیلی جهات‌شباهت تام داشت و بنای آن براشتراك مال و عیال بوده‌است .

مزدك درمدت اندك پیرو بسیارپیدانمود وحتی‌خود قباد هم‌تابع کیش او گردید ولی‌چندی بعد قباداز‌تخت وسلطنت مخلوع گشته و

---

(۱) مؤلف (دبستان المذاهب) هم‌از نویسندگان متأخرین . باحترام‌ازمزدك ومزدکیان سخن میراند ومیگوید «وبسا سخن باشدکه دشمن ازمخاصمت برآنها بندد» طبع بمبئی ، سنهٔ ۱۲۹۲ ، صفحهٔ ۱۰۵ ،

Th . moldeter: Geschiehte der Perser und(۲) Arader sur er sesaniden (aus der aragischen ghronik fabari) Leipig 187i S . 433 - 467

(۳) ازسال ایرانی که در۲۲ تموز ۴۸۸ میلادی شروع‌میشده تا۱۳ا میلادی ۵۳۱ .

برادر وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۶ـ۴۹۸ میلادی(۱)) قباد دوباره با کمك پادشاه هیاطله(۲) و بامردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان مملکت بسلطنت رسید ولی پسر وی خسرو (انوشیروان) همان در دورهٔ ولیعهدی خود (دراواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدك و مزدکیان را عرصهٔ هلاك و دمار ساخت و آن دین و مذهب را بر انداخت ولی بازمدتها کسانی که درخفا معتقد بدان مذهب بودند درپی خیالات خود بوده و باسمهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالاخره در عهدالمعتصم بالله (۲۱۸ـ۲۲۷) شکست خورده و اگرچه باز تاحدود ۳۰۰ گاه بگاه سری میجنبانیدند ولی درواقع دیگر کارشان ساخته و بقول معروف کلکشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدك چنانکه رویهمرفته از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود ما درذیل واردشدن درجزئیات است که بوسیلهٔ قرائن ومقایسه و استدلال سعی کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق و مطالب راجع بموضوع خودرا روشن نمائیم.

تفصیلات و توضیحات

اولا درخصوص اسم مزدك که عموماً هموطنان بغلط باضم میم تلفظ میکنند(۳) باید دانست که قطعاً مزدك بافتح میم صحیح است

(۱) از سال ایرانی که در ۲۰ تموز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تاسالی که در ۲۰ تموز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است.

(۲) هیاطله یا هیتالیان طایفه‌ای بودند ازجنس مغول که درزمان ساسانیان بلخ وخیوه و آن نواحی‌را گرفته ودر سنهٔ ۴۲۰ میلادی بنای حملهٔ بایرانرا گذاشتند بعدها کم کم باملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خوارزمرا تشکیل دادند.

(۳) وحتی (مجمع الفرس) رسماً در کلمهٔ (مزدك) مینویسد (مزدك بضم میم سکون زای فارسی .. الخ)!؟

چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی(۱) طوری شده که فقط امکان قرائت بافتح و کسرهٔ میم ممکنست وباضمه محالست و از آنجائی که ظاهراً کلمهٔ مزدك ازمشتقات «مزدا» است که درزبان اوستائی بمعنی خدا است وآهور مزدا که بعدها اور مزد و هرمز شده هم‌ازترکیبات همان کلمه است قریب بیقین است که‌تلفظ صحیح کلمهٔ مزدك همان بافتح میمست .

اسم‌پدر مزدکرا مورخین عرب مختلف نوشته‌اند ، چنانکه مثلا ابوریحان بیرونی«همدادان»«بامدادان» ومسکویه «قامارد» ودینوری «مازیار» مینویسند ولی ظاهراً این اختلافات ناشی ازاستنساخ نسخ مختلف است و الااسم پدر مزدك چنانکه ازترجمهٔ پهلوی آوستا بر میآید «بامداد» بوده است که دوپهلوی «بامدات نوشته میشده وبعدها «بامداد » شده است و اگر بعضی ازمورخین ازقبیل حمزهٔ اصفهانی «بامدادان» باالف ونون‌نوشته‌اند ناشی ازاشتباهست واین‌اشتباه ازآنجا میآید که درترجمهٔ پهلوی «مزدك بامدادان» نوشته شده والفونون بامدادان دراینجا الف ونون ابوت(۲) است که درفارسی بوده ونباید باالف ونون جمعی اشتباه شود ودرنوشتجات پهلوی مثال‌برای این‌الف و نون زیاداست ، مثلا خسرو وقبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابك وغیره .

درمحل تولد مزدک هم اختلاف هست چنانکه دینوری وی‌را

---

(۱) ترجمه پهلوی وندیداد (ازنسکهای بیست‌ویك‌گانهٔ اوستا) فرگرد چهارم

(۲) AnPatromymique . رجوع شود بکتاب «تتبعات ایرانی» « فرانسوی » تألیف دار مستتر صفحهٔ ۲۲٦ : James Darmestey Etudesraniennes .PartIn 883.

از اصطخر مینویسد و ابوریحان بیرونی از نسا (۱) و مؤلف تبصرة العوام از تبریز درطبری که بمناسبت تقدم قولش را ممکن بود سند قرارداد بدبختانه شهریکه مزدک را بدان نسبت داده چنان درنسخه‌ها مغشوش است که فهم آن تابحال ممکن نشده است.

مشارالیه مزدک را مینویسد «من اهل مذریه» (یا مدریه مطابق نسخه دیگر.)

بالاخره مسئلهٔ دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلا از بعضی قراین بنظر میرسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه اوخود پیرو وداعی شخصی بود که درهمان زمان وی یامقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی دردین زردشت بعمل آورد ولی بعدهامعلوم میشودخود مزدک جلوافتادومرید مرادرا تحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند وشبیه اینواقعه در تاریخ دیده میشود و حتی درزمانهای اخیر هم بعضی مثالها ازجلو افتادن بعضی ازپیروان مذهبی ازخود مؤسس مذهب دیده شده است.

خلاصه دلیل براینکه مزدک دراول امرداعی وپیرو شخص دیگر بوده قول طبریست که مینویسد: «چون خسرو (انوشیروان) بسلطنت رسید دین شخص منافقی ازاهل فسا را که موسوم بود به «زردشت» پسر «خرکان» برانداخت واین دین بدعتی بود که‌این شخص دردین مجوس گذارده بود ومردم هم دراین راه پیروی اورا نمودند و کاراو بالاگرفت

---

(۱) نسا شهریست درخراسان دردو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو ویك منزلی ابیورد وشش یاهفت منزلی نیشابور «معجم البلدان». یعقوبی در (کتاب البلدان) «صفحه ٦٧٧» میگوید ازطوس تانسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزلست درفارس وکرمان وهمدان هم شهری باین اسم بوده است ودرولایت کرمان شهرنسا از بلوکات بم بوده است «معجم البلدان».

و ازجمله کسانیکه مردمرا باین دین میخواندند شخصی بود از اهل مذریه(؟) موسوم به «مزدق» پسر «بامداد» (۱) .

بعلاوه از «کتاب الفهرست» هم قریب همین مدعا استنباط می شود چنانکه در آن کتاب مذکور است: «خرمیه دو نوع هستند خرمیهای اولی که موسوم هستند بمحمره (۲) و در حوالی عراق عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پرا کنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز. اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوائف معروف به «لقطه» (۳) هستند و پیشوای آنها «مزدک قدیم» است که آنهارا دعوت کرد بچشیدن لذائذ و بهوی و هوس رانی و بخوردن و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعض دیگر. و بین آنها اهل و عیال بطور مشار کتست و عیال و حرم خودرا از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمان نیکخواه و برضد قتل نفوس واذیت و آزار هستند و در مهمان نوازی شیوه‌ای دارند که در هیچ مذهب دیگری نیست و وقتیکه کسیرا مهمان میکنند هیچ چیزرا ازاو مضایقه نمیکنند و «مزدک اخیر» هم همین مذهب و کیش را دارد.

وی درزمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب

---

(۱) تاریخ طبری ، سلسله اول صفحهٔ ۸۹۳ «طبع لیدن» .

(۲) درخصوص اینوجه تسمیه که بعدها باینطایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است ، یکی آنکه بمناسبت رنك لباسشان که در ایام بابك خرمی سرخ بوده «البسهم الحمرة» ویا بمناسبت آنکه مسلمانها آنهارا «خران» - حمیر- میگفته اند «کتاب المواقف تألیف عضدالدین الایجی» شهرستانی هم درذکر «غالیه» مینویسد که اینها درهر مملکتی اسمی دارند چنانکه دراصفهان آنهارا **خرمیه** و کودیه مینامند ودرری مزدکیه وسنبادیه ودر آذربایجان ذکولیه و در بعضی جاها **محمره** ودر آن طرف جیحون مبیضه .

(۳) درنسخه‌های دیگر «اللفطه» و «اللقطة» و «اللاقطه» مذکور است .

اورا بکشت و اینمسئله معروف و مشهور است و بلخی(۱) درکتاب «عیون المسائل والجوابات» اخبارراجع بخرمیه ورفتار و کردار آنهارا درشرب ولذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینیان ما نوشته‌اند دراینجا نیست»

و ازاین‌روهم معلوم میشود که پیش‌از مزدك پسر بامدادشخص دیگری پیشرو او بوده است وهم برهمین معنی‌دلالت کند نوشتهٔمورخ سریانی یشوع استیلیت سابق‌الذکر که معاصر بامزدک وقباد بوده وی درموقع صحبت ازخشونت اخلاق قباد وتهدیدات وی‌درطلب‌خراج ازامپراطور روم آناستاز اول(۲) (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس‌از میلاد) که تازه جانشین زنون(۳) (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد:

(آناستازی) که باخلاق زشت او (قباد) مسبوق بود و بعلاوه میدانست که‌اوارتداد بلید مجوسی زردشتهارا که امر باشتراك زنان مینمودومطابق آن هر کسی میتوانست باهر زنی که خوشش می‌آمد نزدیك بشود از نو قائم نموده بود ..... جواب تحقیر آمیز بوی فرستاد و ازآنجائیکه درین فقره کلمهٔزردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت پسر خرّکان پیشرو مزدك هم بوده است.



تاریخ و کیفیت ظهور مزدك

تاریخ ظهورمزدك بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که‌بطور

---

(۱) مقصود ازالبلخی باغلب احتمال ابوزید احمدبن سهل‌البلخی «متوفی‌در سنهٔ۳۲۲» است‌ولی ازکتاب‌مذکور یعنی «عیون‌المسائل والجوابات» امروزاثری نمانده است.

(۲) Anastasios DiKoros

(۳) Zenoiaurius

یقین مذهب وی درهمان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده بوده است ، چونکه چنانکه گذشت **آناستاز** امپراطور روم درهمان ابتدای سلطنت خود (٤٩١ میلادی) که دو سه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قبادرا ببدعتهای تازه شنیده بوده است و ازاینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدك بهر حیث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است .

کیفیت ظهور مزدکرا هم مورخین مختلف نوشته اند . یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل ازوی که کتب آنها دردست است قباداز کیفیت ظهوراصلاً حرفی نمیزنند ، فردوسی درموقع سلطنت قبادمینویسد :

بیامد یکی مرد مزدك بنام سخنگوی و باداش و رأی کام
گرانمایه مردی و داش فروش قباد دلاور بدو داده گوش
بنزد شهنشاه دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت

درهمان اوقات درایران خشکسالی شده وقحطی روی داد ، مزدک پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم جواب دهی و :

بدو گفت کانکس که مارش گزید همی ازتنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پاد زهر گزیده نیابد ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست ....

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بمار گزیده نمی دهد خونیست و اورا باید کشت . پس از آن مزدک بازلب به پرسش گشوده :

چنین گفت کای نامور شهریار کسیرا که بندی ببند استوار

خورش باز گیرند ازاو تا بمرد — بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی — مراین بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا — که این مرد دانابد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونیست و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگاه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر کجاهست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرید همینکه قباد ازاین مسئله خبردار شد بامزدک بنای عتاب وخطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من ازروی پاسخ ورأی خود پادشاه عمل نمودم و گفت :

اگر دادگر باشی ای شهریار — در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد — که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دوراو جمع شده و کارش بالا گرفت و «براو انجمن شد فراوان سپاه» وهمی :

«ازین بستدی چیز و دادی بدان — فرومانده از کار او موبدان
چو بشنید دردین او شد قباد — بگیتی زگفتار او بود شاد»

شاه اورا دردست راست خود جای داده و دین او درهمه جا پیشرفت نموده و :

«توانگر همی سرزنیکی بکاشت — سپردی بدرویش چیزیکه داشت»

گفتار فوق فردوسی یکتا مأخذ قدیمی است دربارهٔ کیفیت ظهور مزدک یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دستست دراین باره چیزی نگفته‌اند جز نظام‌الملک که در «سیاست نامه» بدون ارائهٔ سند شرح مفصلی افسانه مانند درین خصوص نوشته که مختصر آن ازاین

قرار است:

مزدک که موبدان مؤبد (۱) بود «نجوم نیکودانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد» که کسی ظهور خواهدنمود وسایر دینهارا باطل خواهد کرد و خواست این کس اوباشد وچون در دربار پادشاهوپیش بزرگان‌دارای مقام وحرمت زیادی بود درصدد فریب‌دادن آنها برآمد و غلامان خود را گفت که از جائی پنهانی تا میان آتشکده نقبی کندند و درآنجا کسی رامخفی میکرد و درموقع‌لزوم شخص مخفی سخن میراند ومزدک چنان میفهماند که وی آتش را بسخن آورده است واین کار رامعجز خود قرار دادوادعای پیغمبری کرد «وگفت‌مرا فرستاده‌اند تادین زردشت تازه گردانم که خلق‌معنی زند واوستا فراموش کرده‌اند وفرمانهای یزدان‌نه‌چنان میگذارند که زردشت آورده است».

قباد برو‌ی‌بگروید «وازجهة وی کرسی زرمرصع فرمودتابرتخت بارگاه بنهند بوقت بار وقباد برتخت بنشست ومزدکرا برآن کرسی بنشاند و بسیاری ازقباد بلندتر بودی و مردمان بهری بر غبت و هواو بهری بموافقت‌ملك در مذهب مزدك همی آمدند».

گرویدن قباد بمزدك

سبب حقیقی گرویدن قبادرا بمزدك نویسندگان مختلف نوشته‌اند آنچه که امروز عقیدهٔ بعضی از متتبعین نقاد فرنگی میباشد این است که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدك ضعیف نمودن طبقهٔ روحانیین واعیان بود که‌درآن اوقات قدرتشان خیلی‌زیاد شده بود. درحوالی سنهٔ ٤٩٠ میلادی ازعظمت و قدرت ساسانیان

«۱» بیرونی هم مزدك‌را «موبذان موبذای قاضی القضاة» مینویسد.

کاسته بود. فیروز پدر قباد درسال ٤٨٤ میلادی در جنگ باهیاطله کشته شده بود (١) واین قوم خاک ایران‌را استیلا نموده و ایران‌را مجبور بقبول صلح ننگینی کرده بودند.

بلاش برادرفیروز که‌اندکی پس‌از کشته‌شدن وی بتخت نشست نتوانست باروحانیان که‌بااعیان‌و بزرگان همدست‌بودند راه‌برود و چون خزانه هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان رابا خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی‌را ازتخت بزیر آورده‌و کور کرده و پسر فیروز قبادرا (٤٨٨ یا ٤٨٩ میلادی) بتخت نشاندند (٢) قباد در اینموقع خیلی جوان بود چنانکه فردوسی گوید:

«جوان بود سالش سه‌پنج و یکی — زشاهی ورا بهره‌بود اندکی (٣)»

و باین جهت

«همی راند کار جهان سوفرای — قباد اندر ایوان بدی کدخدای»

---

(١) «نولدکه» اسم پادشاه هیاطله‌را در موقع این جنگ «آخشنوار» (achsunwâr) مینویسد ومیگوید فردوسی و دیگرمورخین ایرانی که «خوشنوار» و «خوشنواز» نوشته‌اند تصحیفست واصل کلمه‌ظاهراً چنین‌بوده‌است «تاریخ‌ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان — صفحه ١٢٣»

(٢) ابوحنیفه دینوری مینویسد که بعداز فیروز پسرش بلاش ٤سال سلطنت کرد و درگذشت و سوخرا قبادرا بتخت نشاند «الاخبارالطوال ، صفحه٦٢»

(٣) سلطنت قباد بطور تحقیق ٤٣ سال و ٢ماه بوده است (رجوع شود به کتاب نولدکه مذکوردرفوق صفحهٔ ٤٢٧ ـ ٤٢٨) وازاینقرار قباد بایستی‌تقریباً بسن ٦٠ سالگی درگذشته باشدولی فردوسی‌پس‌از آنکه خود میگوید که‌قبادبشانزده‌سالگی «سه‌پنج ویکی» بسلطنت رسید و

«زشاهیش چون سال بگذشت چل — غم روز مرگ اندر آمد بدل»

وصیت نامه نوشت و خسرو نوشیروان‌را ولیعهد نمود مینویسد:

«بهشتاد شد سالیان قباد — نبدروز پیری هم‌ازمرگ شاد»

واین بنظر صحیح نمیآید ، دینوری هم میگوید که وقتیکه‌قباد بسلطنت رسید ١٥ ساله‌بود (الاخبارالطوال صفحه ٦٦)

سوفرای (یاسوفرا) که مورخین عرب از قبیل طبری وغیره سوخراً ضبط کرده‌اند معلوم میشود ازخانوادهٔ معروف قارن‌ها بوده که دردورهٔ ساسانیان دارای قدرت وقوت کامل بوده‌اند (۱) این صغرسن پادشاه وصلح نامساعدو سنگینی که ایران باهیاطله بسته بود باعث اغتشاش وهرج و مرج درمملکت شده بود وطبقهٔ روحانیان وبزرگان بیش ازپیش دستشان باز و توانا شده بودندو ازآنجائیکه توانائی بی‌عنان عموماً موجب بیداد گری وظلم و ستم میشود ظاهراً جور وبی‌رویه گی روحانیان وبزرگان زیاد شده بود وقباد هم که کم کم بسن رشد وتمیز رسیده ومیدانست که اگر درصدد اقدامی برخلاف سوفرا (۲) وزیر توانا و همه کارهٔ خود برآید ممکنست مانند عموی خود بلاش ازدیدگان محروم گردد مترصد ترتیبی بود که ازقوت وقدرت روحانیان وبزرگان بکاهدو ظهور مزدک را که آنرا هم نتیجهٔ همان بیدادگری روحانیان وبزرگان وتوانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته وسلسله جنبان اینخیالات جدید گردید که بطور مستقیم بااغنیا وخانمانهای پایه‌دار و کهن وروحانیان حکم طرفیت ودشمنی اوست

---

(۱) دینوری اسم این شخص را «شوخر» مینویسد ومیگوید چون فیروزمیخو است بجنك برود «خلف علی ملکه رجلا من عظماء وزرائه یسمی شوخروتدعی مرتبة قارن» (الاخبارالطوال ص ٦۱) .

(۲) نولد که درخصوص سوفرای مینویسد : درخصوص این اسم و صاحب این اسم درتاریکی هستیم . ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقینی است . فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفراو سوفرای نوشته‌اند . ممکنست این از قرائت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشد که حرف خارافا خوانده باشند واصلا درکتابت این کلمه بعربی هم ممکنست اشتباه روی داده باشد . . . . سوخرا (یاهر طور دیگر که باید خوانده شود) اصلا بنظر میآید اسم خانواده باشد نه‌اسم شخص واینطور معلوم میشود که ازخانوادهٔ مهم و توانای قارن‌ها باشد و شاید هم که سوخرا و یاسوفرا وزرمهرفامی که میگویند پسر وی است درواقع یك شخص واحدباشند . شیراز مسقط الرأس این خانواده بوده‌است (نولد که صفحهٔ ۱۲۰ - ۱۲۱)

اصول مذهب مزدك

حالا بگذریم باصل مطلب و اصول مذهب مزدك اولا باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در اینخصوص آنچه نوشته اند موافقت تام دارد ومعلوم میشود از روی یك مأخذ نوشته‌اند واشعار فردوسی در این باب ازین قرار است :

بپیچاند از راستی پنج چیز — که دانا برین پنج نفزود نیز
کجا رشک و خشم است و کین و نیاز — بپنجم که گردد بر او چیره آز
تو گر چیره باشی برین پنج دیو — پدید آیدت راه کیوان خدیو
ازین پنج مان زن و خواسته(۱) است — که دین بهی در جهان کاسته است(۲)
زن و خواسته باید اندر میان — چو دین بهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشک و آز و نیاز — که با خشم و کین اندر آید براز
همی دیو پیچد سر بخردان — بباید نهاد این دو اندر میان

و نیز گوید :

---

(۱) خواسته بمعنی متاع واسباب . . . شیخ ابو الحسن شهید گفته
هر کرا دانش است خواسته نیست — هر کرا خواسته است دانش کم
(فرهنك انجمن آرای ناصری)

(۲) در ترجمهٔ عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی در بین سنهٔ ٦٢٠ و ٦٢٤ نموده است ترجمهٔ این اشعار اخیر را چنین مینماید والذی یمنع الناس عن سلوك طریق السداد منحصر فی خمسة اشیاء لاغیر وهی الغیرة والحقد والغضب والحرص والفقر واذاقمعت هذه الاخلاق الشیطانیه استقام لك طریق الحق ومنشاءها کلها من شیئین المال والنساء .

همی گفت هر کو توانگر بود تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفرود توانگر بود تار و درویش بود
جهان راست باید که باشد بچیز فزونی توانگر حرامست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است
من این را کنم راست تا دین پاك شود ویژه پیدا بلند از مغاك

ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدك شرحی مینویسد که ترجمه آن ازین قرار است :

« خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خودش را ببرادرش ترجیح میدهد ما میخواهیم درین کار نظارت و وارسی کنیم و مال فقرا را از دولتمند ها گرفته و از توانگران تهیدستان بدهیم و از هر کس که مال و زن و خدم و امتعهٔ زیادی داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند (۱)

نظام الملك مینویسد :

« مزدك گفت مال بخشیدنیست میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند (۲) و بچه حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و درماندگی و متساوی

(۱) کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق صفحه ۲۰۶
(۲) باین مسئله که « همه بندگان خدای و فرزندان آدمند » ابی الفداهم اشاره میکند و میگوید « ظهر مزدك الزندیق و ادعی النبوة وامر الناس بالتساوی فی الا موال و ان یشترکوا فی النساء لانهم اخوة لابوام آدم و حواء »

الحال باشند ... وبا باحت‌مال‌راضی شد. آنکه گفت زنان شماچون مال شماست باید که‌زنانراچون مال‌یکدیگرشناسیدتاهیچکس ازلذات‌وشهوات دنیا بی‌نصیب نماند ودر مراد برهمه خلق گشاده بود(۱)

در خصوص اشتراك زن نولد که‌مینویسد: «در اینکه‌آیامزدك اصلا مزاوجت را ازمیان برداشت‌مورخین عرب چیزی‌صریح‌نمیگویند ولی انتزاع زنها بزوراز آن کسی که زن‌زیادی داشت ورفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم‌ست منتج میشد بمنسوخ شدن مزاوجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می بندد که اشیاء بالاشتراك‌باشد یعنی دیگر دارائی‌شخصی‌در بین نباشد وبدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد بایدارث ومیراث‌وخانواده را که بنایش بر روی و راثت است از میان بردارد (۲). این که مسئلهٔ نسخ خانواده از طرف مزدکیها تا چه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشتجات مورخین عرب برمیآید که میگویند دیگر تقریباً نصف بچها نمیدانستند پدرشان کیست(۳)

این بود اصول عمدهٔ مذهب مزدك‌ درآنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماعیست میگوید خدا مردم رامتساوی آفرید وارزاق ونعمات را هم آفرید که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانهٔ رشک‌وخشم و کین ونیاز (احتیاج) وآز (طمع) باعث‌ظلم و تعدی وعدم‌مساوات گردیده وچون این «پنج دیو» هم خود ناشی از دارائی وزن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی وزن را

---

(۱) «سیاست‌نامه» متن فارسی‌صفحه۱۶۷.

(۲) چنانکه الان بالشویکهای روس همین راه‌رامی‌پیمایند.

(۳)«تاریخ ایرانیان ... الخ صفحه ۴۵۸.

هم بطور اشتراك قرارداد که همه از آن بهره مند باشند و مخالفت وطمع از میانه برخیزد ولی ممکنست که مزدك این صغری و کبری را بدین روشنی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حیث شکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی است (۱) اینگونه خیالات تراوش مینموده است و اثرات خود را هم بخشیده بوده است .

رشد اجتماعی (۲)

ووسائل حصول آن درمملکت ما

سرنوشت ملت ایران مثل هر ملتی دردست قائدین اوست یعنی بطور کلی ترقی و انحطاط هر قومی وافتادن وی در راه راست وصول بمقصود یا کج رفتن او واتلاف وقت وسعی و سرمایه یا اصلا سیر قهقرائی او بسته بمیزان عقل و فهم وعلم واخلاق و شهامت و بیغرضی پیشوایان اوست منتهی در مللی که هم عامهٔ افراد ملت تاحدی تربیت یافته و تعلیم دیده وتجربهٔ سیاسی واجتماعی پیدا کرده، هم عدهٔ پیشوایان بقدری زیاد است که هر عقیده ومسلکی وهر فکری هزاران پیشرو و صد هزاران پیرو دارد انحراف ملت از شاهراه حقیقت و خطاپیمائی اجماع یا اکثریت عظیمهٔ مردان کار و فکر پیشوایان اجتماع آسان نیست واجماع امت وائمه یعنی پیشروان وپیروان برضلالت و خطا اتفاقی است

---

(۱) شماره ۷ و۸ سال سوم مجلهٔ تعلیم و تربیت سال ۱۳۰۶

(۲) تفاوت بسیار مهم مذهب مزدك وسوسیالیسم همین است که مزدك باسم مذهب و خدا حرف میزد وسوسیالیستها باسم سعادت نوع بشر صرف نظر ازهرگونه نظریات مذهبی وآسمانی

و شاید هم اگر اقلیتی خود پسند بر اکثریت ملت بجبر مسلط نشده و آزادی افکار و گفتار وقلم را فوق العاده محدود نکرده باشند غیر ممکنستولی در مملکت ما چون اصلا قائدین بافکر و با عقیده‌و دانا بمعنی معهود در ملل متمدنه وجود ندارد و یا بقدری نادراست که در حکم معدومست ودستهٔ معدودی از ارباب حل وعقد هم که قوهٔ متفکرهٔ ملت شده اند و در واقع فقط نتیجهٔ عقاید و آراء آنها بموقع اجرا گذاشته‌می شودو یا امکان اجراء دارد در کیفیت و کمیت بغایت کممند خبط و اشتباه این جمع در خارج شدن ملت از جادهٔ مستقیم و افتادنش براه کج خیلی مؤثراست لهذا هر وطن دوست صادقی باید آرزو کند که همین جمع معدود که حقاً یا بناحق عوامل موثرهٔ در امور اجتماعی مملکت بوده و آراء و افکار آنها خط سیر ملت را راست یا کج تواند کرد ازعقل و فهم وتفکر و پختگی آراء وعقاید بهرهٔ کافی داشته باشند...... بد بختانه و سائل پختگی افکار ورشد اجتماعی در اینمملکت مفقود است و باین جهةممکنست مردم ایران اگر آن وسائل را بدست نیاورند پس از پنجاه سال مشروطیت و زندگی سیاسی و اجتماعی در خامی افکار و عقاید و سادگی خیالات و کم عمقی تفکرات در همانجا بمانند که بودند و هیچ نوع ترقی دربن زمینه حاصل نکنند مگر آن اندازه که از تجارب شخصی عمرخود شان حاصلشود . مهمترین آنوسائلدرتمام ممالك دنیا کتاب است و ترقی فکری و عقلی ممالك اروپا وآمریکا

از داشتن کتب زیاد در هر زمینه بعمل آمده و امروز نیز اداره کنندهٔ تمام جریانات فکری و سیاسی و علمی و مذهبی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و ذوقی در آن ممالك کتبست ، همهٔ متفکرین و دانایان و عقلای آن ممالك عقاید علمی و اجتماعی خود را بشکل کتاب نشر میکنند و تفکرات عمیق و عالی آنها که در نتیجهٔ سالیان دراز فکر وتأمل وتعمق وتحقیق وروزگاری بتجربه و غور و بحث و کشف حقایق مانند طلای خالص حاصلشده فوراً دردسترس تمام افراد ملت خود وتمام افراد ملل دیگر گذاشته میشود و چون ترجمهٔ کتب هرملتی بزبان هرملت متمدن دیگری درحکم سیر چائی چین وهند وپنبهٔ آمریکا وچوب سوئد و کرهٔ دانمارك و گندم روسیه و شورهٔ شیلی والماس ترانسوال ورشتهٔ ایطالی و گوسفند استرالی و قالی ایران شده وبدون استثنا هر کتاب مهمی بمجرد انتشار درزبان اصلی خود درزبانهای ملل متمدن دیگر نیز نشر میشود (١) لهذا امروز افکار وعقایددنیای متمدن ازتأثیر کتب صورت می‌بندد وامور اجرائی تمام عالم نیز که ما باوجودخارجی آنهارا می‌بینیم نتیجهٔ همان‌خیالات وعقایداست.همهٔجریانات‌عظیمهٔاروپاوآمریکاوعقایدمستولیهٔ‌آن‌ممالك را کتب نویسندگان معروف بوجود آورده و این نهضتهای بزرگ جهانگیر که شرق و غرب را مسخر ساخته مخلوق افکار عده ای از متفکرین بزرگ بشریست که دریونان وروم وفرانسه وانگلیس و آلمان

---

(١) یکی‌ازکتب‌تولستوی‌نویسندهٔ معروف روسیه‌وقتی که‌در پترسبورك چاپ میشد جزو بجزو ترجمهٔ انگلیسی آن نیز بلندن تلگراف میشد و در آنجافوراًبچاپ میرسید .

وسایر ممالك مغرب زمین درقرون عدیده ظهور کرده اند و مخصوصاً درعهد قدیم دریونان ودرقرن یازدهم ودوازدهم وسیزدهم هجری در اروپا انقلاب عظیم فرانسه که مطلع نور آزادی عالم بود مخلوق نویسندگان عهد لوی پانزدهم بود که تخم آزادی عقل را پاشیدند، ماننده مونتسکیو وروسو وولتر وغیره، اتحاد ژرمنی که بدست بیسمارك انجام گرفت نیز زائیدهٔ کتب متفکرین آلمانی نصف اول قرن نوزدهم مسیحی بوده فکر ایردانتیسم در ایطالی، استقلال در آن مملکت، الغای برده فروشی در انگلیس و امریکا، سلیقهٔ آزادی و استقلال شخصی در انگلیس عقیده الحکم لمن غلب درحکومت نظامی پروس، آئین مونرو وعزلت سیاسی درآمریکاوخیالات تفوق نژاد ترك و آرزوی توران بزرگ درعثمانی همه ازچند کتاب پیداشده واینك ولولهای که برای سوسیالیسم درممالك دنیا وحکومت کمونیسم در روسیه محصول کتب یك یهودی آلمانیست که در یك گوشهای افکار خود را درتحت نقشهٔ معین واصول مرتبی بقالب تحریردرآورد

رشد اجتماعی ملل متمدنه عمده از تاثیر انتشار کتب ازیکطرف واستعداد زمینهٔ اخذ مندرجات آن کتب درعامه بوسیلهٔ تعلیم عمومی وتعمیم سواد ازطرف دیگر است که باینطریق هر صاحب استعدادی در طبقه پائین و هریك از تربیت شدگان مدارس متوسطه وعالیه از حاصل افکار و تتبعات و عقاید و استدلالات صاحبان عقول عالیه مطلع شده و در افکار خود پخته میشود ومثل شخصی میماند که هزاران سال زندگی تجربه کرده و کامل شده است ومانند پیشروان ما محتاج این

۱۲۶۵۴

نخواهد بود که حاصل تفکرات وتجارب قرون عدیدهٔ دنیا را گذاشته مثل طفلی که تنها درجزیره‌ای بزرگ شود هرمطلبی راخودازسر گرفته وبخواهد بافکر وتجربهٔ خود آنرا حل کند.

البته درمیان ملل متمدنه نشر عقایدو افکار منحصربکتاب نیست بلکه گذشته از سایر انواع نوشتجات و وسائل صامت انتقال خیالات از قبیل مجلات مفیده ومقالات جرائد وغیره محاضرات و خطابه ها و محافل بحث وتاتر ها ومخصوصاً سینما و اخیراً بیشتر از همه وسائل شفاهی رادیو نیز خدمت مهمی بتبادل وتداول افکار ومعلومات بشری کرده ومیکنند لکن باز در مقام انصاف و حقیقت گوئی باید گفت که اگر تأثیرهمهٔ این وسائل مذکوره‌را روی‌هم‌یك‌واحدفرض کنیم تأثیر کتب‌دراین‌زمینه‌نه‌برابرآنست‌یعنی‌نود درصدباید اثر کتاب‌راسنجیدوده درصد باقی عوامل را من حیث المجموع و این فقره البته در مللی که سواد عمومیست چنین است . حاصل مطلب آنکه ترقیات‌اساسی هر ملتی وحصول اصلاحات اصلی ومهم در هر مملکتی کاملاموقوف‌برشد اجتماعی ملت و راستی و عمق افکار پیشروان آنست و اینمقصود نیزحاصل نمیشود جز بتعلیم عمومی آزادی در اظهار عقاید و افکار در هرزمینه ، انتشار کتب مهمه بحد کافی وفراوان و ترجمهٔ کتب مفیده اززبانهای دیگر بزبان بومی .

این است سه اصل اساسی برای نشو و نمای فکری وعقلی ملل وتکامل آن وبدون هریك ازین سه‌عامل ملت نه‌تنها بحدرشد نمیرسد بلکه اگردرجات کمال انسانی را مطابق‌اصطلاحات شرعیه بیان کنیم

بچه بلوغ هم نرسیده حتی ممیز هم نمیشود ملت ایران بواسطهٔ انقلابات تاریخ اخیر خود ظاهراً در یکی دو فقره از امور اجتماعی مانند تشخیص درستکار و بیغرض از نادرست و مغرض و تنفر از استبداد ممیز شده است آنهم فقط سکنهٔ بلاد عمده ولی در سایر امور اجتماعی ممیز نیست و حتی خیانت وطنی را هم اگر محرك آن گرفتن پول و ترقی در منصب نباشد تمیز نمیدهد و هنوز هم در میان رجال سیاسی باریش و پشم پایتخت خیانت و خدمت بودن بعضی کارهای معروف و تاریخی بیست سال اخیر که وقوع نظائر آنها در ممالك دیگر موجب امن وطن ابدی و قیام ملی میشد نظری است و اگر دخالت منافع نامشروع شخصی در آنها بثبوت نرسیده باشد فی حد ذاته خیر و شرش برای عامه مشکوك است

برای اینکه ملت ایران ممیز شود با سواد شدن پنجاه در صد از نفوس آن ضروریست و برای اینکه حقیقة بالغ شود علاوهٔ بر انتشار تعلیم عمومی اقلا وجود ده هزار نفر ایرانی تربیت شدهٔ مدارس عالیهٔ خارجه در مملکت لازمست و برای رسیدن بحد رشد داشتن صد هزار کتاب مطبوع که بیشتر از نصف آن از محصولات دو قرن اخیر باشد بعلاوهٔ وجود اصول آزادی اقل مایقنع و شرط لابد منه است . در روسیه کتاب بقدر کافی وجود داشت ولی سواد عمومی و آزادی افکار کافی مفقود بود و بدین جهة مملکت هیچوقت در راه راست نیفتاد در عثمانی بدبختانه کتاب خیلی کمست و جز قسمتی از رمان های عشقی و جنائی درجهٔ دوم چیزی از منبع فیض اروپا اخذ نشده آزادی افکار هم وجود نداشته اینست که یك دستهٔ معدودی که یك دو کتاب مخصوص از کتب هزاران متفکرین بزرگ دنیا بدستشان آمده و بمذاقشان

موافق شده بیخبر ازصد ها عقاید فلسفی واجتماعی دیگرهمان اولین غذا را هضم کرده ونقشهٔ مملکتداری خود را از روی کلیات عقاید گوستاو لوبن فرانسوی و امثال او ترتیب داده بتجربهٔ مجربات اوائل قرن هجدهم مسیحی مشغولند. اسپانی وایطالی ظاهراً هم کتاب بقدر کافی دارندوهم کتاب خوان لکن تعصب مذهب کاتولیك آزادی افکار را محدود ساخته ونتیجه اش در نقصان رشد اجتماعی وظهورات عجیبه کاشف ازعلت مزاج ملی مشهود است. هر نعمت مفقود محسناتش ظاهر میشود و فاقدین خود را حسرت کش میسازد ولی نعمت موجود که یا از ابتدا بوده یا مدتی معتد به از تاریخ بدست آوردن آن گذشته باشد کم کم مجهول القدر ومورد انکار و کفران میشود و مردم قدر آن را چنانکه لازمست ندانند مگر پس ازامتحان الهی یعنی بعد از آنکه چندی آن نعمت ازدست آنها برود و زمانی درحسرت آن بسر برند ودوباره با زحمات زیاد بدست بیاورند از قدیم هم گفته اند دو نعمت در زمان وجود خود مجهول اند که یکی صحت و دیگری امنیت است ودر موقع مرض و آشوب ونا امنی قدر آنها شناخته میشود. آزادی زبان وقلم وفکر و اجتماع وبحث و تحقیق و انتقاد نیز یکی از اعاظم آن نعمتهای خلقتست، ملل متمدن دنیا ابتدا قرنها برای تحصیل این سعادت که مایهٔ سعادتهای دیگر است کوشیده و جانفشانی کردند و نوری که از افق یونان و روم قدیم وفرانسهٔ قرن دوازدهم هجری تتق کشید کم کم تمام دنیارا گرفت وطلسم تعصب واستبداد را بتدریج شکست وحتی در ۲۱ سال قبل بمملکت ماهم رسیدو بدادن قربانیهای زیادتاتاری ازطرهٔ آن شاهد محبوب جهان بدست ماافتاد لکن این مرغ بهشتی رابابد

پرورانید و ناز کشید و شب و روز مراقب دانه و آبش شد که باندك غفلتی میپرد و تا قدر روزروشن‌وصل‌آن دلداررا ندانند رخت بربندد وشب تاریك هجرش خیمه بر افکنداینست که بعضی از ملل که در زمان جنک از روی اقتضای وقت طوعاً اختیار امور خود را بدست استبداد قهار و مطلق‌فرماندهان‌نظامی‌داده وچند سالی‌بحکومت‌نظامی وفرمان برداری ازارادهٔ‌مطلقهٔ صاحب‌منصبان لشکری‌خو گرفتند پس از جنگ دوباره نتوانستند اختیار ادارهٔ امور خود را بدست بگیرند و آزادی خودرا ازدست دادند ومشتی دیگر از قوم خودشان بزور آهن وآتش برآنها مسلط شده‌وتحکم نمودند وبجای سلطنت‌عقل‌ووزارت زبان وقلم حکومت جبروپیشکاری شمشیرو توپ برقرار شد .

بدون آزادی افکار وقلم وزبان واجتماع حصول رشد اجتماعی محالست و عقاید سیاسی و اجتماعی و دینی موجوده در میان طبقات ملت از حدیدهٔ تحقیق نمیگذرد و بواسطهٔ بحث و حتجاج و استدلال تنقیح وحلاجی نمیشود ولهذا آن ملت مدتی دراز دریك حالت و یك پایهٔ معین ازمدارج‌انسانیت وترقی میماند وآنان که زور درباز و وزر در کیسه دارند مغزخود را نیز قوی وپرمایه‌تصور کرده عقاید خود راحق علی‌الاطلاق و بحث‌ناپذیر دانسته برهانی قاطع تر از شمشیر فرض نخواهند کرد .

وبدینطریق حکومت جبری اقلیت بر اکثریت که از بلیات ومفاسدعظیم‌اجتماعیست‌پیداشده وجسم ملترانا سالم‌میکندومانندمادهٔ فاسد بدن‌معلول آنرا مستعدانفجار میسازدمخصوصاً درملاحظهٔ سطحی

ملل عالم نیز این حقیقت روشن بوضوح تام دیده میشود که هر کجا آزادی بیشتر است قوام و نضج رشدملی بیشتراست.درانگلیس وامریکا وفرانسه ملتقطعاًبارشد تر و کاملتر وپخته تر از آلمان وایطالی است با آنکه پایهٔ علم درآلمان از ممالك مزبور اگر بلند تر نباشد کمتر نیست واگر رشد سیاسی وملی آلمان باندازهٔ علم وقدرتصنعتیوفنی ونظامی واخلاقی او بود شاید تمام روی زمین را اقلا با نفوذ معنوی و اقتصادی خود تسخیر میکرد و هیچوقت مغلوب نمیشد پس میتوان مطلبرا بطور کلی اینطور بیان کرد که ممیزی ملت با تعلیمعمومیست وبلوغ او باداشتنمایهای از مردمان تحصیل کردهٔ عالی ومخصوصاً کتب کافیست ورشد کامل او بسته بصرف این دو عامل اساسی در راه سعادت اجتماعیست بواسطهٔ نشر آزاد عقاید وتبادلافکار و کمی سدها و موانع اجتماعی و سیاسی ، لکن چنانکه از دیباچهٔ مقاله ظاهر است مقصود اصلی در اینجا بیشتر بیان اهمیت دو سرمایهٔ اساسی اولیست یعنی تعلیم عمومی و بالخاصه افکار ومطالب کتبییعنی کتب وچوناهمیت اساسی وحیاتی تعلیم عمومیرا اینجانب در مقامات مختلف بیان کرده و عقیدهٔ بظاهر افراطی و مبالغه آمیز خود را در اهمیت فوق العاده و ضرورت باعلی درجهٔ آن مکرراً اظهار نمودهام لهذا پس از تکرار اینمطلب اساسی که بدون تعلیم عمومی تمام عوامل دیگر در رشد اجتماعی مطلوب کماثر است میخواهم اندکی درمسئلهٔ اهمیت کتاب توقف نمایم.

چون روی سخن درمقالات جرائد و مجلات غالباً بعامه استه

لهذا توضیح اهمیت عظیم کتاب در تعیین خط سیر و سر نوشت ملت
نباید بنظر زائد بیاید باین عذر که دانشمندان باهمیت تأثیر کتاب
ملتفتنداین جانب گمان دارم که عامهٔ ملت ما ازین حقیقت غافلند
وچنانکه لازمست باین نکته برنخورده اند سهلست میترسم جمعی
معتد به از خواص نیز کما ینبغی بکنه این فقره پی نبرده باشند علاوه
بر اینکه آثار صحت این ادعا در خارج مشهود است و کتاب خواندن
حتی درمیان تربیت شدگان ایران هم مرسوم ومعمول نیست وتمام اوقات
شبانروز آنان باندکی کار و بسیاری صحبت و معاشرت میگذرد ودرست
برعکس انگلیسان هستند که قسمت قلیلی از اوقات خود را بصحبت
وحرف و قسمت غالب را بقرائت کتب و بازیهای ورزشی میگذرانند
اصلا کمتر آثارالتفات بتأثیر کتب درجریان امور اجتماعی ومملکتی
در خطابه های ناطقین وتحریرات نویسندگان ما دیده میشود و شاید
غالب خواص نیز غافل ازین باشند که انقلاب مشروطیت در ایران
نتیجهٔ چند رسالهٔ میرزا ملکم خان وچند کتاب طالبوف وچند کتاب
عربی مصری و چند مقالهٔ جرائد فارسی خارج از ایران بود بعد از
مشروطیت انتشار کتب مهمه کمتر شده وبر عدهٔ جرائد و مجلات که
تأثیرشان بمیزان فاحش کمتر از کتبست افزود ولهذا روش بیست سال
گذشتهٔ ما بیشتر نتیجهٔ تجارب شخصی مدت عمر خودمان بوده و باین
جهة دریك وادی عجیبی افتادیم که سیرمارا بیشتر بچگانه توان نامید
چندی قبل بار اول بود که از یکی از متفکرین ایرانی حرفی شنیدم
که مورد تحیر واعجاب من گردید ، مشارالیه درضمن صحبت از کتاب
« ترقی وانحطاط رومیها » تألیف دانشمند فرانسوی مونتسکیو گفت

« افسوس اگر این کتاب ده سال قبل بزبان فارسی ترجمه ومنتشر میشد خیلی از حوادث نامطلوب درین مملکت واقع نمیشد وجریان امور در خط دیگری میافتاد » اینجانب که از شنیدن این حرف عمیق و باریك بغایت شیفتهٔ عقل و کمال و عمق فهم گوینده شده بودم وتعجب ازاین میکردم که کسی دراین مملکت باین درجه باین حقیقت بزرگ پی برده باشد یك رفیق دیگررا که حاضر مجلس بود دیدم که از غرابت اینحرف تعجب زیاد میکرد واین عقیدهٔ عجیب را شاذ ومبالغه آمیز می پنداشت اشخاصی که ازعقیدهٔ عجیب پان ترکیزم یا پان تورانیزم که از بیست سال باین طرف درعثمانی پیدا شده وبطور تند و مفرطی شیوع یافته ودر واقع بقول خودشان بشدت «حموی» بر انتشار خود کماً و کیفاً میافزود ویا بحقیقت یك مخلوطی ازحمی وجنون افراطی بود اطلاع دارند شاید آگاه نباشند از اینکه این عقیدهٔ عجیب و مضحك لزوم احیای شاهنشاهی جنگیز وتبرئه مغول ازهرگونه نقائص و مبالغه در عدد و کمالات ومفاخر تاریخی قوم ترك بحد هذیان که مبنی برانکار تمام روایات تاریخ وقلب حقایق مسلمه بود بیشتر ناشی از یك کتاب قصه مانندی بود که یك یهودی فرانسوی آنرا تالیف کرده و در اوائل انقلاب مشروطیت عثمانی بترکی ترجمه شده است اسم کتاب «مقدمه به تاریخ آسیا » و مؤلف آن لئون کاهون **Leon Cahun** نامی است این شخص که در تاریخ مغول مطالعاتی کرده چنان مبالغه در عظمت وعلو خیالات ومقاصد چنگیز ومغول های او درباب فتوحات ومملکت داری آنان کرده که واقعاً بیشتر بداستانهای رستم و عنتره وهرکول

وزیکفریدشبیه است (۱)

عامهٔ بدبخت عثمانی و خواص کم عمق و مفاخر جوی آنها نیز باعتماد اینکه آقای لئون کاهون‌ازبزرگان علما وفلاسفه ومحققین بنام اروپاست در هر موردی بحرف او استشهاد و استدلال ومبالغات او را هضم کردند وبدین طریق عقیدهٔ علو نژاد تورانی که «بشهادت‌همهٔ اروپائیها ومخصوصاً قاهون شهیر» جزو مسلمات علمی شده بود و ضمناً با احساسات خودپسندی‌حضرات موافق میآمد مانندامراض‌وبالی انتشار گرفت وبقفقازیه و ترکستان‌نیز سرایت کرد واضحست که‌اگر کتاب مهم وشاهکار دوسون (d'ohsson) فرانسوی درتاریخ مغول که درباب خود دردنیابی‌نظیراست‌و کتاب‌سر هنری‌هورث (Hovorth) انگلیسی که‌هردو معتبر ترین مآخذ تاریخ مغولست‌نیز بترکی‌ترجمه شده بود ملت عثمانی بدام فریب افسانه های کاهون نمیافتاد و لابد آنچه را که دوسون بابیطرفی محققانه لازمهٔ یك مورخ محیط نوشته میخواند آنجا که گوید «وحشیگریهای این قوم خونخوار بحدی غیر متعارفی وخارج ازحیطهٔ تصور هست که اگرشهادت اجماعی تمام تواریخ ملل عالم دربن‌باب نبود و همهٔ روایات تاریخی منابع مختلف باهم‌مطابقت‌نمیکرد وباور کردن‌ایندرجه‌ازوحشیگری‌غیرممکن بود» ودر واقع نیز بدون شك‌ازبدو خلقت‌انسان تا امروز هیچ قومی‌وحشی تر وخونخوار تر وسبع تر از مغولهای عصر چنکیز و اخلاف او در

---

۱ — اگرچه مولف‌مشارالیه این کتاب‌رایك‌بعنوان کتاب‌تاریخی‌وعلمی‌نوشته درواقع بواسطهٔ مبالغات حماسه آمیز آن درباب مغول بکتاب دیگر همان مولف‌که بشکل قصه «رمان» وباسم «بیرق آبی» باز درباب‌سرگذشتهای چنگیزیان‌تالیف کرده است‌شدید شده است .

تاریخ دنیا دیده نشده و فقط اعمال بعضی خویشاوندان نژادی آنها در قرون بعد بپایهٔ مظالم مغول نزدیك شده است. از آنچه بطور مثال ذکر شد دیده میشود که تأثیر کتب در تهیهٔ تخم یك عقیدهٔ عامهٔ راسخ و پرشوری که منشاء آثار تاریخی میشود تا چه پایه است و البته این تأثیر بمراتب شدیدتر و مخصوصاً وسعت دائره و شدت استیلای آن صد برابر بیشتر میشود وقتی که یك یا چند کتاب از یك مقوله درمیان قومی انتشار یابد که کتاب کم داشته باشند و افکارشان باینجهت کاملا محدود باشد یعنی کتبی که نمایندهٔ عقـائد دیگر و آراء مخـالفست وجود نداشته باشد در اینموارد زمینهٔ فکر آنقوم مانند زمین مواتیست که اولین تخمیکه در آن بیفتد آنجا ریشه دوانیده وشاخ وشعبه پیدا کند وباندك زمانی تمام آن زمین را استیلاکرده وقلمرو انحصاری خود میکند و حتی بتخمهای دیگر که بعد افشانده شود هم مجال ریشه کردن ونمو نمیدهد، در فرنگ هر شخص متوسطی چندین کتاب راجع بعقاید اجتماعیون (Socialists) و چندین کتاب راجع بآراء انفرادیون (Individualists) خوانده، هم کتب ثبوتیون (Positivists) را دیده وهم مؤلفات معتقدین ما وراء الطبیعه را (Métaphysique) مطالعه کرده، هم چیزی ازعقاید بدبینان مانند شوپنهاور ونیچه شنیده وهم از خوش بینان مانند روسو و ولتر هم ازعقاید فلسفی قائلین بوحدت وجود (Monisme) مانند هگل و اسپینوزا بهره برده وهم ازافکار مخالفین آن که تعددیون باشد، هم عقاید تکاملیون (Révolutionisz) راهم کتب افکار انقلابیون راهم کتب عقلیون (Rationalists) راازنظر گذرانده وهم کتب الهیون را مانند

تولستوئی و غیره ، هم نوشتجات کرا پوتکین عالم معروف آنارشیست را تصفح نموده هم تصنیفات پیروان موازین حقوقی مسلمهٔ عمومی را وهکذا از هر کدام از عقاید و مسلکها و طریقه های فلسفی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و علمی و ذوقی و مذهبی وغیره چندین کتاب و رساله و مقاله را مرور کرده است و باینطریق خیالات و افکارش در نتیجهٔ تصادم استدلالات و تحریك تفکر و تصرّف و اجتهاد شخصی قدری نضج گرفته و پخته تر و راسختر شده و آنچه را که پس از تفکر و تأمل در عقاید مختلفه موافق سلیقهٔ خود دیده قبول کرده و از روی فهم و غور بآن عقیده گرویده است لهذا تغییر عقاید مردم در آن ممالك کار آسانی نیست و باستدلالات بظاهر فریبنده و قوی زود نلغزند و با محك عقل و میزان منطق جدل و مغالطه و شعر و خطابه‌را از برهان وقیاس‌صحیح زود تمیز میدهند لکن در مشرق زمین چون کتاب‌وجود ندارد و وسعت‌معلومات کتبی‌اقوام‌مشرقی‌بغایت محدوداست و غنی ترین آنها مانند عربی زبانان بقدر صد یك فقیر ترین مالل اروپا درین باب سرمایهٔ ادبی‌یعنی کتاب ندارند لهذا اولین تخمی که ازگلستان معرفت مغرب زمین باین سامان بیفتد در عرض و طول مملکت بسرعت ریشه میدواند و یك دو کتاب از نویسندگان بزرك با قوت‌استدلال که مخصوص آنهاست ملتی را که آن کتب بزبان آنها ترجمه شده مسخر تواند ساخت و عقیدهٔ تازه در پهنای مملکت آنها مستولی میشود چنانکه اثر فعلی این فقره در گرجستان و استیلای عظیم سوسیالیسم در آنجا

دیده‌شده که در ضمن اولین ترجمه‌های کتب مهمه جریانات فکری بیش از همه کتب **سوسیالیسم** ترجمه شده بود حالت ممالك اسلامی شرق بدتر از کرجستان است ؛ سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی این مضمون را ببیانی خوب چنین گفته که در اروپا بقدری سر و صدا و ولوله زیاد است که اگر شما با تمام قوت خود فریاد کنید ابداً صدای شما شنیده نمیشود لکن در مشرق زمین بقدری سکوت مستولیست که اگر مگسی صدا کند طنین او از هند تا مراکش سر تاسر می‌پیچد در واقع هم چنین است . مثلا اگر شما کتابی از مخالفین خوردن گوشت (Végetariens) یا معتقدین بمعالجات طبیعی و روحی (Psychon-matsrists) مانند **مولفورد و دورومل** و غیره و یا رسالهٔ از رسائل پیروان علوم مسیحی (Saences) (Christian) که منکر مرض هستند و بخیال و تصرف در آن معالجه میکنند بزبان کردی ترجمه و چاپ کنید بعدازده بیست سال آثار عظیمی از آن عقاید در تمام قوم کرد مشاهده خواهید کرد و گوشت خوردن با معالجهٔ طبی امراض در کردستان منسوخ خواهد شد، اگر کتب **تولستوی** را بزبان پشتو ترجمه و طبع کنید پس از چندی صفت جنگجوئی در افغانها باندازهٔ معتد به ضعیف میشود و اگر اجازه بدهید عرض میکنم حال زبان فارسی هم چندان بهتر از حال زبان پشتو و کرد نیست بجرأت میتوان گفت که کتب مطبوعهٔ فارسی (باستثنای کتب مکتبی) به پنجهزار کتاب نمیرسد در صورتی که کتب مطبوعهٔ ارمنی قطعاً مضاعف این عدد است تا چه رسد بمطبوعات بلغار و سرب و اگر بنظر بیاوریم که ما هر

روز در منابر خطابه و ستون جرائد دم از همسری با ملل متمدن بزرگ میزنیم باید برای ما اسباب شرم و ننك باشد اگر بشنویم که عدهٔ کتب مطبوعهٔ در آلمان هر سال بیشتر از سی هزار کتابست ودر ایران (غیر از کتب مکتبی) شاید منتهاصد کتاب. واقعاً عار بزرگی است که در زبان فارسی حتی ترجمهٔ کتب معروف‌ترین نویسندگان دنیا را نداریم . نوشتجات شکسپیر ، ولتر ، روسو، لافنتن، شیللر ، گته ، هوراس ، ویرژیل هوگو ، پوشگین ، برناردن دسن پیر ، لامارتین ، وستویوسکی بایرن ، داروین ، تولستوی ، کارل مارکس . انگلس ، اوگوست کونت،دانونزیو ،گوستاولوبن ، سپنسر ، هگل ، کانت،شوپنهاور نیچه ، اسپینوزا ، منتیسکیو ،گیبون ، تاگور ، ارسطو ، پلوتارك ویو دور ، پلین ، فنلن ، بوفن و حتی گزنفن یونانی بزبان فارسی ترجمه‌و طبع نشده‌است‌و یقین‌است که با اینحال که‌غذای‌روحانی‌اکثریت با سوادان ایران که زبان خارجی کماینبغی نمیدانند سرگذشتهای شرلوك‌هولمز و آرسن لوپن و قصهٔ مجعول جاسوس آلمانی است وحتی در تاریخ قدیم خود ایران در تمام ایران یك کتابی جز وجیزهٔ آقای ذکاءالملك وبعضی متفرقات‌ضعیف ومشکوك‌مرحوم اعتمادالسلطنه‌موجود نیست وهنوز سرمایهٔ‌عمدهٔ ما درین باب کتاب سیر جون ما لکوم است و کوروش را کیخسرو مینامیم و کامبوجیا را لهراسب و کیومرث را با کاف عربی مینویسیم و زردشت را با حضرت ابراهیم مطابقه میکنیم ، مانی را نقاشی میدانیم و مزدك را با ضم میم تلفظ میکنیم ازبابت کسب اطلاع بر افکار متفکرین بزرك دنیای متمدن چه انتظاری و یا با این

سرمایهٔ عقلی و فکری از پیشوایان اصلاح درین مملکت چه توقعی بزرك توان داشت و طرح چه نقشهٔ علمی برای تشکیل ملت ایران در روی مبانی استوار و رسم خط سیری برای اصلاحات و ترقی و تمدن وتحصیل سعادت حقیقی و زندگی انسانی از ایشان امید توان کرد. پس سخن را باید باز همانجا ختم کرد که استقلال و ترقی و تمدن و سعادت ملت ایران و خلاصی او ازین مذلت جسمانی و روحانی و اقتصادی و عقلی و نفسی و ازین زندگی نباتی جز با رشد اجتماعی او حصول پذیر نیست و رشد اجتماعی ملتی ممکن نیست جز با وجود عدهٔ کافی کتب ازمحصول افکار همهٔ متفکرین و ارباب استعداد نوع بشر و آزادی افکار و اظهار آراء و پیش از همه انتشار تعلیم عمومی ۱۵ آبانماه ۱۳۰٦



تاریخ احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی (۱)

در علوم اجتماعیهٔ جدیده و فلسفهٔ عمرانی ثابت شده که تمام مادیات کونیه و معنویات متعلقهٔ بمادیات تابع قانون نشو و ناموس ترقی است و از این رو با براهین حسیه واضح شده که عوالم خلقت و کرات علویه و اجرام فضا همچنانکه خود کرهٔ زمین و همچنانکه موالید ثلثهٔ آن ازعوالم کانی و رستنی و جانی و همچنانکه هر یك از انواع مختلفهٔ این اجناس و هر فرد از افراد متعددهٔ آن انواع وهر کدام از خواص واعراض

(۱) این رساله بطرز کتابی مستقل در سال ۱۳۲۳ در مصر طبع و نشر شده بقلم آقای تقی‌زاده و اکنون اصل نسخه کتاب کمیابست .

و احوال آن افرادبقاعدهٔ مزبوره تولد و تشکل یافته و نمو کرده منازل طفولیت و شباب و شیخوخت و مرگراطی و مراحل و مدارج تکون و نمو و وقوف و انحطاط و انحلال را قطع مینمایند وبحسب تحقیقات و کشفیات فلسفهٔ اخیره معلوم شده که چنانکه عالم حیوانی و هر یك از انواع آن از خزنده و چرنده و پرنده و درنده و مخصوصاً نوع انسانی معروض تغیرات نشوئیه است همانطور جمیع احوال ابتدائیه و ذاتیه و ثانویهٔواجتماعیهٔ آن نیز باکمال‌وضوح‌مسخر این سنت طبیعی است ، مثلازبان‌و معارف و حکومت و رسوم و عادات و غیره که جمله از احوال اجتماعیه و عمرانیه اند بتمامه سالك این خطهٔ مرسومه‌اند و تحقیق قوانین نشو و ارتقاء این احوال اجتماعیه علمیست‌مسمی‌به (فلسفهٔ تاریخ) که در این عهد اخیر بسیار ترقیات اعجازیه و پیشرفت خارق‌العاده کرده و هر شعبهٔ آن باز علم مستقل مفصلی گشته مثل علم نشوءالسنه و علم تکون و سیر عادات و همچنین علم ظهور و مسیر حکومات و دول که مقصود از این‌مقدمه‌همین آخریست که در اثبات ترقی آن همین بس که کشف استقبال میکند و از ظهور و زوال دول تنبوء مینماید.

سرنوشت‌امم و تقدیر ازلی ایشانرا در جام جهان نمایش میخواند،

اکنون ما میخواهیم بتوسطقواعد اساسیهٔ این علم عالی نظری برحکومات شرق عموماً یا حکومت ایران خصوصاً بیفکنیم .

اولا ببینیم ایران حالا در چه‌حالتست و در کدام مرحله ازمراحل وجود در مهدطفولیت است‌یاسن نموّ درعنفوان‌جوانی‌است یاسن وقوف ،

در طریق انحطاط یا ایام پیری ، در حالت نزعست یا جسد مرده . اگر بمدیحه و هجو شعرای نظم و پیشهٔ گدائی و تملق گوئی موروثی یا مدح و قدح شعرای نثر جدید الظهور (که اسم اصطلاحی آنرا صریحاً نمیگوئیم) گوش در داده و آنرا مناط اعتبار بدانیم باید گفت که اکنون دولت ایران در اوج کمال و نهایت جلالست .

روی زمین مرتع دوابش و هفت گنبد فلك قباب خرگاهش ، ماه اسبش را نعل سیمین و آفتاب در دربارش بندهٔ کمین ، ملایك پاسبانش و کیوان دربان آستانش یا مردمانش بسمارك حزم اندود لکاسه عزم ، پالمرستون تدبیر و گلادستون تقریر بیکونسفلید رأی و سالسبوری سیاست و ناپلیون همت و میکادو فطرت وایتو کیاست و غاریبالدی فطنت و میرابو خطابت و غامبتا فکرت واندراسی فراست ، اصلاحات بزرك اجرا شده و ترقیات زیادی روی داده عنقریبست ژاپن با جگذارش و اروپا فرمان بردارش شود اما اگر این کوته نظری را بکنار گذاریم و بدیدهٔ بصیرت و دقت بنگریم خواهیم دید که اینها چیزهائیست که جز در مخیلهٔ ما وجود ندارد و طبیعت شعر موروثی بما القا میکند ، نمیدانم از شدت محبت این خاکست که وطن پرستان ما از شدت انتظار و کثرت حسن ظن چشمشان میکروسکوپ شده که جزئی را کلی میبینند و قطره را دریا و دانهٔ ریگرا صحرا مپیندارند یا از محدودی افکار وضیق مدرکست که باصطلاح فرنك (شوونیسم) گویند یعنی خودکامی و طرف گیری که چون طفل کسیرا از پدر خود بزرگتر ندانند یا معاذالله تهمت فرنگان صحیح است که مارا

همواره باغراق مزاجی یاد کنند وطینت مارا از لعن مفرط ومدح بی اندازه سرشته میدانندو برما اسناد تملق طبیعی و چاپلوسی که‌ازمولدات طول زمان ادارهٔ استبدادیست میدهند و گویند که درهر عصری و عهدی ادباء ایشان آن عهد رابهترین اعصارو رؤساء آن زمان را از نوادرروزگار دانسته وبه لم یأت الزمان بمثله ستوده اند ، هر ظالمیرا انوشیروان و هر جاهلی را علامهٔ دوران ، هر بخیلی را حاتم و هر جبانی را رستم گفته اند ، هر کسرا که‌مدح کرده‌اند دراندك مدتی وی را از اولیاء کرده و بپایهٔ الوهیت رسانیده مستجمع جمیع صفات کمالات و مناقبش ساخته ابرو باران و فراوانی و ارزانی و شیرینی قند و شکر را چون (یزدان) بوی نسبت داده اند و بهرکسی بجهة یك خلافی بد گفته ونکوهیده‌انددر کمتر زمانی لعنها ترتیب داده وطعنها نوشته وغلو کرده‌اند بحدیکه جمیع رذائل عالم را در او جمع نموده اند ، تلخی حنظل و صاعقه و ملخ و سیل و حریق و زلزله و بلایا و مصائب طبیعی حتی مرك را نیز چون (اهریمن) ازوی دانسته اند و دانشمندان اروپرا اعتقاد بر اینست که این فقره از تأثیرات موروثی مذهب ثنویه و یزدان و اهریمن پرستیست (یا این یکی از نتائج و مولدات آن دیگریست) که در هر عصری یکی را مصدر لعن و طعن ودیگری رامنبع فضائل ومناقب میکنند ، این را هیکل انسانیت وآنرا مجسمهٔ لعنت خوانند ، باری این بزرگترین عیبی است که فلاسفهٔ فرنك مارا بدان یادمیکنندو درحقیقت هم اغراق طبعی ازصفاتیست که ملترا ازجادهٔ حقیقت

دور میکند.ولی چون بعلم صحیح که نتیجهٔ تجارب حسیه است رجوع کنیم می‌بینیم که تخم این دولت بزرگ در زمان قدیم در عهد زوال دولت آشور و بکنده شدن ریشهٔ آن درخت تناور قدیم بهمت آریاس (۱) مدی کاشته شده و در زمان دوژوسش (۲) از زمین سربر آورد و درعهد سلطنت مد (۳) نو نهالی بود که رفته رفته سر بر افلاک میکشید و ریشه بر خاک می تنید تا در عصر کیاکسار (٤) شاخ و برگش بر آسیای صغیر سایه افکند و رگ و ریشه اش از فرات و دجله آب خورد و عروق و جذورش از **هالیکار تاس** (قزیل ایرماق) سیراب شد وقت آن شد که یکباره نمو خارق العاده نماید وشاخهای برومند بیندازد ، این بود که باغبان ماهر سیروس (کیخسرو) نام در دو هزار و پانصد سال پیش ازین آن نونهال را با نهالی دیگر از جنس خود یعنی از فصیلهٔ آریه که پادشاهی پارس باشد پیوند نمود .

از تأثیر این تلقیح وحسن آمیزش واتحاد تمام این دونهال در دمان کشی درخت تناور بسیاربزرگ و بار آوری شد که شاخها بر تمام آسیای غربی ووسطی وافریقای شمالی انداخت ودرسایهٔ آن تمام گیاهان و درختان کوچك بحکم تنازع بقاء محو و نابود شدند، مدت دویست و سی سال این درخت سربلند شاخ و برگ آورد وباشکوفه های معطر خود روی زمین را

---

(۱) درمیتولوژی ایرانی یعنی اساطیر خرافی میتوان بافریدونش تطبیق کرد .

(۲) ممکن است با کیقباد افسانه های قدیم تطبیق شود .

(۳) مورخین ایرانی باسم پیشدادیان ذکر میکنند

(٤) در داستان باستان بنام کیکارس یاد شده

بر کرد ، گلهای رنگارنگ گشود ومیوه‌های شیرین بلرآورد . در اواخر ایندوره باغبانان در سرکشی و مواظبت آن غفلت کردند و بخواب رفتند محصول ایندرخت راهبهٔ خداوندی و تیول طبیعی خود پنداشته وچنان فهمیدند که این موهبت از روز ازل برای خاطر کامرانی وخوشگذرانی آنها و صرف جیب خلق‌شده اهتمامی لازم ندارد و توجهی نمیخواهد ، ازتعدی مرغ ومور اندیشه نکردند ، و ازکرمهای ریشه خوار نترسیدند ، توکل اعمی را علاج جمیع آنهادانستند، برای دزدان شبزن مترس واستخوان کلهٔ خررا بس‌شمردند یعنی همان هیبت قدیم و هیکل وهم آنرا کافی انگاشتند در مستی و غرور منهمك شدند ودر وادی تیه وگمراهی آواره بآب عدالتش آبیاری نکردند و باصلاح خاکش همت نگماشتند ، ببزرگی ظاهری شاخهای آن اعتماد کردند واز سیلهای بنیان کن جلوگیری وپیش بندی ننمودند ، غافل ازآنکه‌جوفشرا کرم استبداد خورده وپوسیده گشته بیکباد تندی شکسته وبسیل بزرگی ازریشه کنده گردد. این بود که‌درانجام بمضمون **ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا مابانفسهم** وبحکم **واذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرنا تدمیرا** ،

باد صرصر و مخالفی اسکندر نام از شبه جزیرهٔ یونان و مسکن اغریقیان و اقوام هلن که ایرانیان آنانرا بنام

(اقوام سرکش مغرب (۱)) یاد میکردند بشدت برگلشن ایران وزید و باغ و بوستانرا پریشان کرد آبادیها را ویران نمود شاخهای برومندو جسیم آندرخت رادرهم شکست وبرگهای‌سبز آنراپراکنده ساخت آن گلستانرا خارستان وآن بهار را خزان کرد، بعد آتشی در رستنگاه آن افروخته شد واز دمیدن و وزیدن آن باد زبانه کشیده و چنان گلزاری سوخته‌گشت شاخها مرده‌وبرگها افسرده و گلها پژمرده شد، کاخ‌وکاشانه وخانه ولانه وکوی وبرزن ویران ومرز وبوم بی سر و سامان گردید .

(یا بعبارةً اخری‌این دوملت‌که نطفه‌اش در زمان‌آرباس‌تکون‌یافت در عهد سلطنت مد در حالت جنین دربطن مادر گذرانیده ودرعصر سیروس متولد شد، دراوان داریوش‌بمنتهای ترقی وعنفوان جوانی‌رسید دروقت خشایارشا اول جوانی شیر افکن بود وقریب صدسال درزمان توقف ماند و از عهد اردشیر سیم (اکوس) رو بپیری وانحطاط گذاشت ودر عصر دارای سیم (داریوش کدمان)بمرد وقریب هشتادسال این‌زمان‌فترت

---

(۱) بخطبه‌ای که خشایارشای اول‌چهارمین شهنشاه ایران درمجلس‌شوری خوانده ونطقی‌که درآن انجمن هنگام جنگ‌یونان‌کرد رجوع کنید و خلاصه‌اش اینکه درآن نطق میگوید (ماتمام روی زمین را بحیطهٔ تصرف و جمیع ملل را بربقهٔ اطاعت آوردیم ملل شرق وغرب در زیر حکم ما هستند مگر مشتی اینقوم سرکش آغریقی کهدر اقصای مغرب مسکنی دارند باید لشکری بفرستیم که ایشان را نیز رام ومسخرکرده وآن اقلیم‌راهم بقبضهٔ تملك بیاوریم که‌آفتاب درمملکت ماغروب نکند) که‌حقیقةً این‌سخن درآن عصر حرف بزرگی است ....

امتداد یافت وباید دانست که این درخت در زمان سبز و تر بودنش شاخه‌ها باطراف عالم انداخته بود که بر حسب قانون علم نباتات آن اغصان این شجر عظیم الجثه وجسیم حوی (بانیان) در جاهای مختلف سر بزمین آورده و داخل خاك شده وریشه بسته وساقهای ثانوی ودرختهای جداگانه بعمل آورده بودند واگرچه این فروع مدتی تابع آن تنهٔ اصلی و با آن زنده بودند ولی بعد ازریشه بستن وپس از آنکه آن درخت اصلی ضعیف و سالخورده شد اینها مستقل شدند وبالنتیجه شکستن وخشکیدن آن اصل بدینها تأثیری نبخشید واین فروع صغیره که از آن اصل قدیم منشعب بودند در آنجا و اینجا سبز گشته و تاقریب پانصد سال پس از گذشتن آن عاصفه ووزیدن آن بادسموم آنخاکرا پر کرده بودند که در اصطلاح سیاسی تاریخی ملوك الطوائف گفته میشود و (اشکانیان) نامداشتند واگرچه گاهی بعضی از آنهانمو بقاعده هم کرده وبالنسبه در میان آنها مهم‌تر وبزرگترشده ومحصول زیاد واثمار کلی آورده وگلهای قشنگی هم‌میداد باز ببزرگی واهمیت وشأن وشرافت آن اصل قدیم اصلاً نمیرسید تاپس از ششصد سال ازخشکیدن ایندرخت تناوراصیل باز بحسب قوتیکه خداوند درریشهٔ جسیم ونیرومند آن گذاشته بود وخون حیات دررگ وریشه‌اش بحرکت ودوران آمده از همان بیخ وتنهٔ اولی سر برآورده وساقه بر افراشت و زمین راشکافت و باز در اندك زمانی سر برآسمان کشید و بنهایت بار آوری رسید که اگر چه مسلماً درختیکه پس از سالخوردگی و خشکیدن و بریده شدن نهالی را که از نو میرویاند چون جوانی اولیش نخواهد شد ولی باز از قوتی که در آن

ریشهٔ نجیب بود بالنسبهٔ بسیار بلند وتناور و بار آور و سبز گردید و تا چهار صد سال باغ و راغ و گلستان و بوستان آسیای غربی را گرفت و (ساسانیان) نامیده میشد لیکن چه سود که باز همان کاسه و آش و یخنی ولواش شد یعنی باز از سیرت سابقین و داستان پیشینیان عبرت و پند نگرفته واز آبیاری بآب عدالتش محروم کرده وبآب شور سرشک مظلومین و ستمدیدگان واشک چشم دل آزردگان وبیچارگان یاخون حق گویان سیرابش نمودند و باز در مواظبت واهتمام آن کوتاهی کردند وآن نور لامع را خاموش ساختند، درحفظ آن آتش مقدس نکوشیدند، باغبانان که اجیر آبیاری و مزدور پرستاریش بودند و پاسبان و مستخدم نگاهداری آن محصول آن رابعیش ونوش وهوی وهوس خودشان صرف کرده ودرملذات پنجروزه وهوی پرستی این جهان سپنج منهمک گشتند شاخهای تازه وسبزوتر آنرابرای سوزاندن درحوائج خودشان بریدند وفروع نوخواسته اشرا به تیشهٔ بیرحمی وارهٔ جفا از تنش جدا کردند، دشمنان راحقیر شمردند عربرا شتر سوار و سوسمار خوار گفتند و روم را بیخرد انگاشتند، بملل سائره استخفاف کردند، باطن زردشت را کافل جمیع سعادات وعائق تمام بلیات دانستند وفرشته ها را انصار غیبی خود گرفتند، جبابرهٔ خودرا پرستش نموده و در حضرتش کرنش کردند، تملق را ازحد گذرانیدند وایشان را پسران آفتاب خواندند و در پیشگاه عظمت و بارگاه جلالشان جبهه سای زمین بندگی گشتند آنان نیز باکمال دل آسودگی براورنگ عظمت خودنشسته مشغول کامرانی وخوشگذرانی شدند، شب وروز بامغازلهٔ شیرین ومعاشقهٔ

شکروسماع باربد و نکیسا و تماشای خنیا گران ورامشگران بسر بردند

شبانروزی بترك خواب گفتند　　چو مروارید با یاقوت سفتند

تا نایرهٔ غضب خداوندی بجوش آمد ودست منتقم قهار حقیقی از آستین عدالت بیرون آمدچنان سیلی بربناگوش ظالمان نواخت وتپانچه برصورتشان زد که اثرش هنوز در رخسار وطن پیداست ، صاعقهٔ غضبش نازل شد وتمام خرمن غرتشانرا باخشك وتر بسوخت چون از اقاصیص اسلاف عبرت اخذنکردند واز آثار انقراض واضمحلال دول وملل چون یهود و کلده و آشورپند برنداشتند این بود که عزیزذو انتقام دادمظلومین را از ستمکاران ستاند یعنی سیلی بنیان کن وخانه برانداز از شبه جزیرهٔ عربستان و زمین هاماوران بر خواست وماهیت تمام فرودآمد و بدین خاك سرازیر شدآن درخت تناوررا ازبیخ وبن بر کند وازریشه برانداخت وآن کشور را غرق نمود هیچ ریشهٔمتأصلی در جلو آن سیل خارا افکن مقاومت نیاورد وهیچ شاخهٔ بلندی که از کبر وخود بینی و عظمت و خود ستائی سربرافلاك کشیده‌بود وازبلندی خودرا خواهر پروین و برادر تنین میدانست سراز این آب بیرون نداشت و بالا تر از سطح آن گردن نیفراشت وبر هیچ سر درختی که خودرا عزیز ونازنین ومحصول شیرین میپنداشت ابقا نکرد یعنی آنانکه ازشدت عجب و غرور یا تأثیر سم تملق تخت خودرا ازجبل جودی بلندتر ومصون‌تر میدانستند نیزبحکم **لاعاصم الیوم من امر الله** ربودهٔ این موج شدند وآب ازسرشان گذشت وافسر و دیهیمشان راربود نتیجهٔ ظلم‌هویدا گشت وفحوای **البغی مصرعه** وخیم

پیداشد مضمون انذار **فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** جای گرفت آن حدیقهٔ فیحاء و روضهٔ غناء آن باغ آراسته و آن گلشن پیراسته ویران وپریشان گردید، سروهای آزاد ورعنا خمیده شدند گلهای شکفتهٔ آن گلشن وبلبلان خوش الحان آن چمن پرشکسته وآشیانه سوخته پاشیده وپراکنده گشته وطوطیان شکرشکن همنشین زاغ وزغن گردیدند و آنانکه تحمل نیاوردند که نخجیر بازان و اسیر ترکتازان شوند دل از یار و دیار خانمان بر کنده روی ببیابان نهادند وضربت **علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب من الله** وبکیفر اعمال پیشینیان وسزای غفلت ومظالم سلف از آه دلدوز وجگر سوزدرون دردمندان وستمدیدگان بباز خواست داور دادار دادرس رسیدند واگرچه آن وقت پس از غرق **مداین** ونکبت **جلولا** ازخواب چشم گشوده واز سیل سوسمار خواران بهوش آمدند و از ملخی که بر مزرعه وخرمنشان ازملخ خواران افتاد و تنشان خاریده گشت وخواستند اصلاحی کنند یانیات مقدسه اجرا نمایند وخیالات عالیه بخرج بدهند ولی دست رد برسینه شان گذاشته شد که **آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین** چون خواب نوشین ازچشمشان پرید وغرش سیل بگوششان رسید دست وپاچه وسراسیمه گشتند زیدرا راندند وعمررا خواندند دست بدامن مصلحین و حق گویان ومنذرین و پیش بینان زدند چون دیدند نه کار از کار گذشته وسدّ **مارب** راموش استبداد سوراخ کرده بنا کردند باستمدادات غیبی و ادعیهٔ خالصانه و نذورات باماکن مقدسه وآتشکده‌ها (مژدگانی که گربه زاهد شد) لیکن آن سیل مهیب امان نداد و درخت سالخورده را

از بیخ برانداخت خود آتشکده هارا هم خاموش کرد و شد آنچه شد چنین است آئین چرخ درشت گهی پشت بر زین گهی زین بـه پشت، تلك سنته الله فی خلقه جلیلاً فجیلاً و لن تجد لسنته الله تبدیلاً مدتی مدید آن سیل عرم در ایران بماند و آن زمین را غرق نمود ندای یاارض ابلعی نیامد و قضی الامر بظهور نپیوست خاك ایران آن آبرا نکشید وعنصر اجنبی را دفع ننمود هضمش بطیئی شد یعنی قانون تأثیر وسط واستحالهٔ ناقص در کامل ومتأخر در مترقی پس از امتزاج و استهلاك عنصر مخالف در هیئت عضویهٔ کلیه و قالب ماهیت جاری نگشت مگر ببطائت زیاد زیرا بنا بقاعدهٔ فلسفی بسیار زمان بایستی تا طبیعت بتهیهٔ ملت غالب که در درجات پست حضارت بودند و بسیر دادن ایشان در درجات متوسطه و رساندن آنان بپایهٔ مغلوبین مشغول بشود تا از نو سیر چرخ تـرقی از آنجائیکه بود متحداً براه بیفتد بلکه درعرض این زمان بعکس عوامل مؤثرهٔ دیگر از قبیل غلبه وتضییق واستبداد درزبان وعادات و دین و اخلاق محکومین تأثیر بخشیدند ولی معلومست که درخت سربلند را هم چنانکه سر بر افلاك رسیده پای نیز همانطور دراعماق خاك فرورفته وهمانطور که دراوج هوا شاخها داده وبهرسوی شعب وفروع انداخته دردل زمین هم رگ وریشه های متشعب بهر سمت تنیده و قعر ارض را از افنان معکوسه پـر نموده دستهای این قامت نباتی درجو باطراف درازگشته وپاهایش درناف این کوی خاکی تا کمر نشسته فی الحقیقه شکلی وهمی که بر لب جویبار هـا از درختی دیده می شود در عالم حقیقت نیز موجود است (یعنی دو درخت متلاصق

ومتعاکس متقابلة الاقدام) وچون بسبب آفتی که بر نیمهٔ بدن فوقانی آن برسد ازنمو باز ماند باز نتوان گفت که بکلی بیجان گشته و از حیات عاری شده اگر چه ظاهراً مرده وسر برخاك تیره کشیده ولی چون خراتین اگر ازکمرش دونیم گردد باز پاهایش درحرکت ونیمه تنش درکار است منتهی آنکه بعلت ناسازگاری خاك وعدم تکامل اجزاء لازمهٔ کیمیاویهٔ آن یابسبب کثرت نباتات طفیلیه وخاروخاشاك نمیتواند سرازخاك بیرون آورد، مدتی از کراهت از بیگانگان سر بدان مأوای مصون کشیده و از بیم زاغ و زغن بآشیان خود خزیده ودر قلعهٔ خاك ریزخود عزلت گزیده مشغول نمو باطنی میشود تاپس از زمانی که سیل از قوت افتاد وسرچشمهٔ خرابی خراب شد وخاك بحال آمدوجو خالی گشت گلستان ازخار تهی ومجلس ازبیگانگان فارغ گردید بشکفدوچهره بنمایدو پردهٔ خاکی ازرخ بردارداین بود که شاهدمقصود مادراین گفتاربعنی آن درخت طوبای بهشتیکه درزمان بارآوری وفصل اردیبهشتی میوه های رنگین و گوناگون میداد و آن سدرة المنتهای عصر افتخار که بسبب جهالت باغبانان وغفلت پاسبانان واز دست تطاول دشمنان دستخوش فنا گردیده بود و از افتادن بدست بی اهتمامی مشتی خذله وبازیچه شدن در دست گروهی خونهٔ خودپرست وتن پرور بزوال آمدکه دست بگلهای رنگارنك آن یازیدند وبرچیدند وشاخهای لطیف ونرم وتر آنرا به تیشهٔ جفا بریدند و کردند آنچه کردند که در انجام شدآنچه ذکر شد پس از دویست وپنجاه سال ازآنکه ازبنیاد بر افتاد و بواسطهٔ آن سیل بلا از بیخ کنده شد باز شعب ریشه‌ها وجذور آن درآنطرف واین طرف درسینهٔ خاك

بنای پرورش یافتن ونمو گذاشته و از جوف زمین سرها بیرون آوردند در هر گوشه‌ای از آن باغ ساقی باریك روئید و بلند شد و در هر کنجی نهالی قدر است کرد ولی زودزود طلوع وافول میکردند وسبزوتر شده وخشک میگردیدند ودیگریها سربرمیآوردند وچون گلهای خزانی زود افسرده وپژمرده می‌شدند، نخست نهالی ازسیستان سرزد و قد بر افراشت ودر اندك‌مدتی بخشکید و(صفاریان) نام داشت ودر همان زمان‌دیگری از خراسان شمالی‌پدید آمد و روزگاری درختی بزرگ شد ورخت سبز پوشید آنگاه باز پیرگشته ونابود شد ودورهٔحیاتش بپایان آمد وبسامان رسید و(سامانیان) نامیده میشد وبازدرهمان دوره نهالی‌دیگر از خراسان شرقی وزابلستان بنام (غزنویان) بر رست وبلند شد و ایندرخت بالنسبه جسیم ودارای شاخهای ممتده‌گشت وزمانی شاخهایش ازدیوار باغ گذشته و فراتر رفته وبر قسمتی از هند سایه افکند بعد کم کم بازروی بانحطاط گذاشت وبفنا پیوست ، باری این درختان‌کوچك درین مدت بدینقرارآن باغ را پر کرده بودند ولی معلومست‌که بعد ازآن‌صدمهٔ کلی که‌باندرخت اصیل برخورد ومدتی لای ولجن آن سیل تا اعماق ریشه هاهم کار کرد دیگر این ظهورات ثانوی وجلوه های موقتی که جسته جسته در آن سوی واین سوی بحصول میآمد آنقدر اهمیتی نداشت و چنانکه ذکر شدفی‌المثل مانند خراتینی بود که نیمش بریده شده و نصف دیگرش در جنبش ودست و پا زدن است وعلامات حیات‌را اظهار میدارد که دوام و ثباتی ندارد وهر یك از آن نهالهاکه اندکی بلند وتناورشد چون‌بنیهٔقوی

نداشت روی ببر گریزی میگذاشتند زیرا آن طوفان نه‌چنان ایرانرا ویران
وباغ وراغرا پریشان کرد که دیگر باره چون هنگام نخست خرم وشاداب
گردد و از آنطرف هم از تأثیرات سیل و طوفان یکی این است
که روی زمین رازیروزبر میکند ومصداق و جعلنا عالیها سافلها مسیازد
کوه را پست و گودی را تپهٔ بلندی گرداند، این سنگ خارا را
از اینجا کنده و بدانجا میبرد وآن تنهٔ درخت را از جای برون آورده
و در بقعهٔ دیگر میاندازد، این بود که همان سیل مهیب شاخهای دیگر
از دیگر باغها و از دیگر فصیله ها بدین خاك انداخته و رانده بود که
کم کم درین خاك ریشه بستند و جایشانرا خوش یافته بـا طبیعت تراب
آمیزش کردند و بزرگ شدند و برخی ازآنها ازخاروخاشاك بـی ثمر و
گیاه های بری و درختان وحشی و بی بر جنگلی بودند که پس از آن
که درین خاك منبت و خصب و وادی ذیذرع ریشه بستند لطافت پیـدا
کردند و بقانون تأثیر وسط و خـاك و تربیت بری اهلی شد و بدوی
حضری گشت وتجنس نمود وازدرختان این باغ شمرده شدند ولی اینان
چون منشعب از آن درخت منقرض و مرده نبوده وتازه وجوان بودند
و بنیهٔ قوی داشتند این بود که بیشتر از شعب بر خاسته از آن ریشهٔ قدیم
نمو وترقی کردند ورونقی زیاد کسب نمودند وبپایهٔ بلند رسیدندچنانکه
یکی از آن درختان که اصلاً تخم ترکستانی بوده و در چهار صد سال
پس از آن سیل بنای نمو گذاشته بود (سلجوقیان) بسیار تناور و
بلندگردید که‌تمام آن باغ را بگرفت بلکه بشوکت وجلال و عز واقبال و

پهناوری و بلندی آن درخت کهن رسید و مدتی درعین سبزی وطراوت و خرمی و نظارت بوده و از خاور تا باختر سایه افکنده بودبعد بازرو به تنزل و زوال گذاشت و باز نهالی دیگر پدیدآمد وشهرت یافت ومدتی بزیست تاباجل معلوم وقضاء محتوم خودرسید وهکذاهرعهدی از آن زمان باغ ایران از درختان بزرگ وکوچك مختلف الجنس پر و متراکم بود وکمتر وقتی یکی از آنها به غلبهٔ مطلق فایز گشته و در تمام باغ شاه درخت وسایه‌افکن میشد ، همواره درین مدت این باغ خزاندیده و این بوستان پریشان گشته میدان ترکتازترك وتازی وعرصهٔ تاخت وتاز وزد و خورد بومی وبیگانه بوده و اگرچه چنانکه ذکر شد پس از دو قرن و نیم خاك ایران تا اندازه ای این عنصر اجنبی را حل و دفع کرد و ایرانیان بهوای استقلال وخودسری افتادند وتلخی خزان اسارت ومحکومیت‌اندت بهاراستقلال وحاکمیت رابدیشان‌فهمانید وبروی‌ملت‌غالب وحاکم‌برخاستند وخارهارا ازگلستان‌خویش بر کندند ولی از انحاط اخلاقی که دراواخر عصر ساسانیان بر ایشان عارض شده و فقدان حمیت و ضعف عزّت نفس که از استمرار و شدت استبداد بدانها طاری گشته بود نتوانستند بکلی خود را معناً و مادةً از دست اجانب خلاص کنند و چون جشن مشهور (مغ کشان) (۱) بالمرّه حشرات مضره را از مزرعهٔ وطن پاك نمایندابن

(۱) جشن سالیانه و عید مشهور و بزرگی بود که ایرانیان بیاد آنروزیکه برمغان‌برشوریدند وبرخاسته همهٔ آنانرا در همه جای مملکت کشتند و ایرانرا از آنان پاك کردند هرساله جشن میگرفتند زیرا بعداز **کمبیز**دومین شاهنشاه ایران مغی بود **گماتا** نام‌که خودرابدروغ **بردیا** یا **اسمرویس** برادران پادشاه خوانده وبرتخت ایران‌نشست ومغانرا درملك ترقی داد وداستانش‌طولانی است خلاصه‌آنکه عاقبت ویرا شناختند که از سلاله ونژاد شاهی نیست اوراکشته ومغهارا قتل عام نمودند واین‌عید را درتواریخ فرنگی بنام ما **کافونی** ذکر میکنند .

بود که اغلب رونقی نداشته و کاری سست داشتند وغالباً مادة مطیع خلافت بغداد ومعناً اسیر عادات ولسان و آداب تازیان بودند وزبان گرانبها و نامه های پهلویرا از دست دادند (یا آسان گرفتند) با وجود این بازایرانیان بنا بر آن شهامت موروثی که داشتند تنها ملتی بودند که تا یك اندازه‌در مقابل آن طوفان خود داری کردند وقومیت و زبان خود را نگاه داشتند وگرنه هر زمینیرا که آن سیل گرفته بود بایر وعقیم گشت یا بکلی تغییر طبیعت نمود باری اگرچه هر یك ازین دول صغیره و عائلات سلطنتی را نیز نشوء مخصوص و دورهٔ ترقی و تنزلی هست همچنانکه هیئت کلیه را ولی چون ما از دوره مطلق و ترقی وانحطاط مشرق وانقلابات کلی بحث میکنیم بتفصیل وشرح اسباب صعود و نزول هریك از آنها نمی پردازیم ، همین قدر گوئیم که ایرانیان باز درین دورهٔ انقلابات وکشمکش در علوم و صنایع سر آمد ملل مشرق گشتند ودر هنگام فرصت ترقیات زیاد کردند ودرختان این باغ فواکه شیرین ومیوه های بسیار خوش مزه دادند ولی در آخر باز گرگان جیفه خوار برلاشهٔ آن افتادند وزبردستان دست تعدی برزیر دستان گشودند ومعنی کل راع مسئول عن رعیته را بخاطر نیاوردند که چرانندگان را از چرندگان باز پرسی است ، باغبانان هیزم شکن و شبانان گرگ شدند و فراموش کردند که گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست ، دونان و فرومایگان یعنی بد کرداران وخونخوران وبدسـ الان وپست سرشتانرا سر کار آوردند وبگناه وجنایت خودشان شریك کردند یعنی دراستعمال ارادهٔ مطلقه وتصرف درمال وجان

وعرض خداوندان حقیقی خاك تعمیم روا داشتند ، و مقربان خود را نیز در استمتاع از محصول ایدی وزحمات برزگران وپیشه وران ونهب وسلب وتاراج ویغمای حاصل رنج سوداگران وبازارگانان باخویش انبازومرخص فرمودند ومال مردمرا با مردم خوردند ، باز رشته ظلم وبیداد را گرفتند و ستم و آزاررا و پیشه ساختند دربلهوسی و تن پروری و شهوات پرستی منهمك گردیدند ، بام الخبائث دست زدند هر محمودیرا ایاسی لازم شد و هردرباریرا ابور نواسی ، معنی قول حکیم را نسنجیدند که گفت ، قلمزن نگهدار وشمشیر زن نه مطرب که مردی نیاید ز زن ، نه مردیست دشمن در اسباب جنگ ، تو مدهوش ساقی وآواز چنگ ، از امور جمهور بمیگساری وباده خواری پرداختند ونقد استقلال را درآن باختند . تاریخ بما مینمایاند که هروقت مستی اولی الامر باعث خرابیهای بزرگ گشته ، ریاست مکه وسدانت کعبه بیك خیك شرابی فروخته شد واز خزاعه بقریش گذشت وجلال الدین خوارزم شاه باآن دلاوری وجنگاوری و رشادت و مردانگی که عرصه را بر مغول تنگ کرده بود و درانجام چون بمستی افتاد کارش تباه شد بلی انما الدنیا طعام و شراب و ... رای فلسفی سرپرستان شد واز تأثیر تربیت ایشان بمقتضای الناس علی سلوك ملوکهم اخلاق عمومی نیز مختل گردید . ادباء چاپلوس وامراء خود ستای ، شعرای هرزه را رأی وگدای شدند ادبیات منحصر در تفنن وترصیف وترصیع وتجنیس و قلب وتصحیف القاب جابره گشت وعلوم ومعارف مخصوص بمنقول ازبدیع وبیان وتشبیهات غلیظ ووحشیانه واطناب واغراق وغلوّ ومبالغه دراوصاف

مستبدین شد و کتب نصفش بتسجیع وقافیه پردازی در مناقب ظالمین رفت صفات الوهیت را بر ایشان بستند وجل شانه را جلیل الشأن ومنعم را ولی النعم **ولایسئل عما یفعل** را غیر مسئول کردند و در تلفیق و تنمیق کنایات واستعارات صرف اوقات نمودند وچیزی نا گفته و دری ناسفته در عالم الفاظ و معانی نگذاشتند هرچه درعالم خلقت بود نیز ازخدم وحشم ودربان وپاسبان ومتعلقات وی برشمردند ، هریك ازسیارات را در دربارش منصبی دادند وآسمان وزمین را ازفرمانبرداران او خواندند ورعد وبرق را فراشان غضبش گرفتند ، خلاصه بازار حقیقت کاسد وعالم فاسد گردید وبفساد وی عالم نیز فاسد شد وکرمان جوف خوار خود آندرخت کهن سال یعنی ابناء خائن آنملت زیاد شدند وبا اغراض خائنانه رخنه بر بنیاد هستی آن انداختند وبهدم وتخریب شالودهٔ وجود آن پرداختند ، درفراهم آوردن اسباب زوال آن کوشیدند ودر تعجیل اجل انقراض آن غیرتی بسزا نمودند واز چیزیکه از دستشان بر میآمد دریغ نکردند ، دشمن را بخانهٔ خویش راه دادند و یوسف وطنرا ببهائی بخس فروختند و بیگانگانرا بر یگانگان چیره ساختند ، اگرچه گاهگاهی بندرت برخی مردمان دانا و آگاه وعلمای حقیقت بین و حکمای خیر خواه هم پیدا میشد ولی درین دستگاههای مرکزی خلل یك جزء صغیر کافی تعویق کار و خرابی آنست و بقانون منطقی نتیجه تابع اخسّ اجزاء است باری چون باغبانان باز بتنبیه سیل وطوفان وتأدیب باد صرصر عبرت واز خونخواری و مردم آزاری کناره نگرفتند واز تعدی برودایع خداوندی وتجاوز برزیردستان

دست بر نداشنند وحکم عامرا مختص پنداشتند قانون صارم طبیعت راهم پیشکش وانعام وتهدید واظهارحلولات ونخوت قابل مسامحه وعفوانگاشتند وبفحوای **فاذا ارکبوا فی الفلك وعوالله مخلصین له الدین فلما الی البر اذاهم به یشرکون** آلوده سر ببالش ناز گذاشتند دفع شر بشر یا افسد بفاسدواجب وضرور گشت این بارهفت سیارهٔ نحس جور واستبداد در مثلثهٔ آتشی جمع آمد وآتش قهرقهار زبانه کشید وشراره پاش گشت و این بدن مریض را فصادی لازم شد که آن خون فاسد را اخراج کند، آتشی سوزان وشعله ای افروزان از مغولستان زبانه کشید و بر باغ ایران افتاد حریقی هولناك بوقوع پیوست وخشك وتر آتش گرفت، سدّ یأجوج ومأجوج بارخست ومعنی **من کل صرب ینسلون** هویدا گشت آن واقعه از تأثیر بآواه و زفیر دردمندان سیل برخاست و این بار از سیل سرشك ستمزدگان آتش پدید آمد در اندك مدتی امام آن باغرا بسوخت و تودهٔ خاکستر گردانید مردمانرا قتل عام وعمارات را سرنگون وقراه وبلاد را ویران کرد ومضمون **وقودها الناس والحجاره** بظهور پیرست چهارده ملیون (۲۸ کرور) نفوس گرانبهای بشری را درآن گیر ودار روانهٔ مأوای عدم ساخت آن دوحهٔ معطر را ویران کرد وآن بساط را بهم زد آن مصداق **نارحامیه وسقرها ویه** چیزی جز اعجاز نخل خاویه نگذاشت و بیابان قفر وقاع حل گردانید وقاع صفصف نمود آن هستان بادهٔ غرور نیز از خمار سرخوشی بخواب نوشین ابدی منتقل شدند وآنان که این مزرعه راعقار موروثی وملك طلق وآن رمه راگلهٔ شیرده وحلال گوشت خودمیدانستند

مفلس شدند بساط عیششان زیر وزبر گشت و چون محفل مستان کوزه وکاسه وساغر وپیاله پریشان وقدح وپیمانه وصراحی و ایاغ ریخته و خم وسبو شکسته گشت بزمهای سورمجالس سوك گردیدند ، سزا دهندهٔ جملهٔ شرّ و خیر ظالمانرا بر ظالمان بگماشت و سگ مازندرانی بر شغال پیشهٔمازندران مسلط نمود ، مکافات افتادگانرا که حقوقشان پایمال‌تفرعن اشراف وحکام میشد از ایشان بگرفت و جزای اعمالشانرا دادند تهدید و وعید الهی صادق آمد و **کذالك نجزی الظالمین** مجری شد. این حریق عظیم ونیران جحیم نه تنها باغ وطن‌مارا چنین بلقع وبایر کرد و گلهای‌علوم ومعارف و میوه های تمدن آنرا بتگرگ عدوان ریخت بلکه تمام مشرق زمین را گرفت وازین تل هیزم بدان هیمهٔ خشک گذشت و تا هرجا که از شتهٔ بیداد خرکز وخشک بود ممتد گردید وتا بجائی که گیاهش بآب دادگری سیراب نبود سرایت میکرد وجمله خاك آسیا را از خاور تا باختر و از نسار (شمال) تابتو (جنوب) بدورهٔ تنزل و تأخر انداخت دودش شعلهٔ منور تمدن آسیا را خاموش گردانید و چشمه های علوم وینابیع معارف را بخشکانید ، از یکطرف هم شراره اش از دیوار چین گذشت وبفراترین خاور (شرق اقصی) رسید وآن کشور را نیز برگرفت و آن تمدن دست نخورده قدیم را هم ضایع کرد ولی کانون این آذر وکورهٔ این اخگر که **چنگیز** نام بود دروطن ما حمله آورد ونخستین بارسدّ ازسمت ما رخنه دار شد وایرانیـــان فهمیدند که **ان وراء الاکمته ماوراء ها** و صدمهٔ وی ازهمه بیشتر بمرز وبوم و وطن نازنین وبدبخت ما رسید و گر

نه این سانحه مبدء تاریخ انحطاط شرقست که هنوز از هول و فزع آن در بیهوشی و از خستگی و فرسودگیش در خواب گرانست. از همان ماه و روز گلهای تمدن آسیاآفت زده شد و گلبن ها بسوخت، لشکر خونخوار و سپاه جرار این چنك تیز یعنی اعوان آن بلای سهم آگین وجانشکر که خود را آلت قهر قهار مینامید بر هر دار و دیاری که قدم نهادند بخون آشامی تسکین عطش نمودند، برخورد و کلان و پیر و برنا و مرد وزن رحمت نیاوردند بریدند ودریدند وشکستند و بستند و سوختند و کینهٔ دیرینه توختند (و این واقعه در اوائل قرن هفتم هجری اتفاق افتاد) مدتی دراز و روزگاری دیر باز آن باغ خراب با اطلال دارسه ورسوم عافیه و آثار خالیه و معالم بالیه عبرت هر بیننده وشنونده بود، اگر از جملهٔ وعلی ابصارهم غشاوة نمی بود که انجام جور و فرجام ظلم را مینمود و باعث لعنت مردم بر خائنین و مستبدین بود،

آن قصر که بهرام درو جام گرفت آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که گور میگرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

کاخهای سرو قدان کنام ددان گشت ومکمن دلیران وشیر گیران؛ وعرین شیران نشیمنگاه روباه صفتان گردید، آشیان عقاب مأوای بوم و غراب شد، هنرمندان بمردند وبی هنران جای ایشان گرفتند. قریب سیصد سال آن گلستان روح پرور از ظواهر حیات مجرد شد و قبرستان وحشت گشت، نه نسیمی وزید نه آبی رسید، نه خاری رست نه گلی، نه نهالی بلندشد نه سنبلی، نه زاغی بصدا در آمد نه بلبلي، نور معارف خاموش شد و دیك

هنر و دانش از جوش افتـاد، کالای صنایع بی خریدار وبازار ادبیات بیکار گردید، کواکب درخشان فضائل و عرفان در احتراق وبدر تابان فلسفه و حکمت درتحت الشعاع و محاق افتاد؛ کتب مجموعه در کتابخانه ها را بدجله شستند وآن نهر را نیز چون نهر هائی که از خون بیگناهان روان کرده بودند نیلگون نمودند گویا بمقتضای فلسفهٔ عامیانه است که آتش را طالب آب و بالعکس دانند که در سیل اعراب آن قوم نامه خانهای ایرانی را آتش زده و گرمابه هـا بدان نامه های دانش تافتنـد و در حریـق مغول این گروه کتب را برود هـا ریختند، آن ازهار گلزار ترقی راکه نتائج زحمات و حاصل تجارب چندین هزار سالهٔ بشری بود دست جهالت مشتی ابنای ناخلف آدم بباد فنا دادوشیرازهٔ آنها راگسیخت اوراقشرا که برگهای گلهای مدنیت بود پاشیده و پراکنده و پایمال نمود و اگر تاریخ حقیقی ومبدء اصلی تنزل شرق و ترقی ممالك غرب را بخواهیم ازهمان دوره است چه که چراغهای تربیت ومشاعل معرفت درشرق منطفی گشتند و خاوریان در تاریکی جهالت ماندند، دود بداوت آن قوم وحشی آسمان مشرق را فراگرفت و علوم عقلیه و حکمیه از میان رفت و درین اثنا ممالك مغرب که از هجمات اجانب مصون بودند بهدایت مشاعـل فلسفهٔ حسیه و حکمت مؤسس بر تجارب راه ترقی گرفتند و برابرهٔ فرنگ به طریق تمدن افتادند کم کم کار دانش و هنر در آنملك بالا گرفت و روز بروز پیش رفت، اختراعی اختراع دیگر آورد وفنی فن آخـر را مستلزم شد و حال آنکه اقلیم مشرق که مهد تمدن و دانش و منبع عیون معارف

بود عموماً و وطن ما ایران که مرکز معارف آسیا بود خصوصاً بواسطهٔ اشتغال بمصائب خودشان و تاخت وتاز آن ملل وحشیه و هیجانات دوریهٔ آن کوه آتش فشان که متصل آبادیها را ویران و خاك را زیر و زبر می نمود این مدت مدید را در دورهٔ توقف و تأخر ماند و آنرا خبر از جائی نشد وسکنهٔ آن از ممالك مجاوره بی‌اطلاع شدند و از اوضاع اصقاع شاسعه آگاه نگشتند زیرا چنانکه قبل نیز ذکر شد یکی از قواعد اساسیهٔ نشوء تمدن این‌است که چون ملل متأخره وپست بیك قوم متمدنی روی آورده و غلبه کند ودر ترکیب جسم هیئت اجتماعیهٔ او داخل گردد آن ملت متمدنرا از ترقی و صعود در معارج تمدن بازمیگذاردودر حالت توقف نگاه میدارد بلکه اغلب رجعت قهقرائی میدهد تا عناصر جدید آن بتوانند بپایهٔ تمدن و قوای مغلوبین برسند وتماماً متشابه القوی گشته باز سیر ترقی را ازسر گیرند (فی المثل چنانکه یاك کاسهٔ آب سرد صفر درجه را بکاسهٔ دیگر از آب گرم جوش که روی آتش است ریخته و بآن مخلوط کنند که در آن صورت آب گرم نصف حرارت (کالوری) خودرا کم میکند و همان کالوری صرف گرم کردن آب سرد میشود و جمله‌به پنجاه درجه‌حرارت رسیده وبرگشته‌دوباره مشغول‌طی‌درجات فوق میگردد تا بحد جوش برسد) این بود که مشرق زمین بعد از این‌بلای ناگهظهور حادثهٔفجیعه‌بخویشتن‌مشغول گشت‌وازهمگنان وهماوردان‌میدان مسابقت غفلت نمود وقتی‌که پس از چند قرن دیده بازکرد و از خواب گران چشم گشود وبراطراف نظر افکند حریف غربی را در مضمار سبقت

سوار اسب تیزرو تند دو آهنین یعنی راه آهن دید و خود را روی الاغ لنگ، توسن دشت پیمای رقیب پیکری دارد کوه آسا که بخار نفسش درهوا بلند ومرفوع است وشیهه اش از فرسنگی مسموع شهیق و زفیرش چون غریو دیو است ونعرهٔ شیر، هزار مرد را در پشت بر میدارد واز دل کوههای مهیب و وسط بیابانهای مخوف میگذراند گامهای وسیع برمیدارد وراههای دور ودراز میپیماید صحرا های بیکران و بیغوله های تاریکرا در می نوردد، درساعتی راه یکروزهٔ شرقی را قطع و در روزی منازل یکماههٔ ویرا طی مینماید وچون در دریا نظر افکند ملاح غربی و ناخدای فرنگی را سوارقلعهٔ آهنین یافت که نهنگ آسا دریانوردی مینماید وخویش را درکروی موروثی هزار ساله سکان سفاین روی زمین را در دست کشتیبان اروپائی دید وهمچنین در هرماده ازمواد علوم معاش و هر رشته از کارهای دانش رفیق را بمراحل عظیمه از خود پیشقدم و در هر فصلی از فصول هنر وهربابی از ابواب صنعت ویرا اوستاد یافت که اگر تفصیل همه را برشماریم مثنوی هفتاد من کاغذ و دل از یاد این فرق‌عظیم خونین شود، درین صورت چون ازین طول زمان کانون عزم و همت وغیرت و حمیت و شعلهٔ رقابت و علو طبع وی هم خاموش شده بود واز آنان نبود که در دنیا محال نداند وهر چیز را با عزم واقدام مجدانه ممکن پندارد وصعبهارا سهل انگارد دیگرمسابقه را با این وضع مستحیل‌دانست وخراعرج را عاجز ازجولان درمیدان آن‌سمندخوشخرام دید پاها را دراز کرد ودهن را بآسمان باز کار را قضا وقدر حواله فرمود و به **لن یدرك**

الطالع شاء و الضلیع حکم نمودنشست باز مشغول‌چرت‌و پینکی‌شیرین خود شد وبزیاد مانده وفضلات ایشان ازلوازم معیشت قانع گشت ومتملقین وچاپلوسان نیز بخوش زبانی وهرزه درائی تسلی‌ها درست کردند که چه غم زبی کلهی آسمان کلاه من است، ضرری ندارد ما راحت باشیم وآسوده نشینیم همهٔ ما یحتاج حیات را در اقالیم دیگر درست کرده وحاضرش را بیاورند این از شرافت ما است خرکار میکند اسب میخورد (ای بابا مردی هم مردی جانت سلامت باشد) باری سخن دراز رفت و از سلسلهٔ تاریخ خارج شد ولی چون جان مطلب در همین جا بود و مبدء تأخر امروزی از همانوقت وعلل اصلیه واسباب معدهٔ اوضاع کنونی را در آن دوره باید تفحص نمود این بود که قدری تطویل دادیم ودرنقل حکایت به تفصیل‌رفتیم زیرا که‌چگونه که اطبای‌حاذق‌برای تشخیص‌صحیح‌امراض‌بسر گذشت‌و سوابق‌احوال‌مرضی گوش داده ودرمبدءعلت غورمیکنند همچنان پزشکان‌دردهای‌ملکی واطبای‌عمرانی نیزبرای تحقیق علل واسقام‌اجتماعیه اغلب داستان دیرین آنرا میشنوند و در تعیین مبدء تنزل و انحطاط یك هیئت‌اجتماعیه تاریخرا پیشنهاد تحقیقات علمی خود مینمایند وسرگذشت بی‌کم وبیش‌آنرا از دهان راستگوی (فنگراف) تواریخ استماع مینمایند که جملهٔ‌وقایع ایام و سوانح شهور واعوام را کلمه بکلمه وحرف بحرف در صندوق سینهٔ خود حفظ نموده ودرهرآن به تکرار ونقل آن درهمه جا وهر انجمن با کمال وضوح حاضراست و کوك نمودن ماشین آن همین است که محفظهٔ کتابشرا پیش نظر باز نمایند‌و بواسطهٔ همین فنگرافقرون

خالیه را درمحکمهٔ تمیز استنطاق میکنند، باری چون بسلسلهٔ منقطعهٔ خویش رجوع کنیم ورشتهٔ تاریخرا تعقیب نمائیم می‌بینیم که درعرض آن سیصد سال بعدازآن سانحهٔ کبری ومصیبت عظمی آن‌آتش‌فشان درایران سر گرم آتشباری ماند وهر چند گاهی که اندکی سکونت میپذیرفت و از جوش وخروش می‌افتادودرساحت این‌ملك کم کم میخواست گل‌وگیاهی‌سرزند وپدید آید بازیکباره بنای هیجان وغرش وشراره پاشی میگذاشت ودهانهٔ دوزخیش را باز کرده وحمیم وغساق برفرق مردم می بیخت **وحجارة من سجیل** می بارید چنانکه دریك آتش افشانی‌بعدازچهل سال‌از تاریخ‌ظهور این (ولگان) خلافت اسلامیه را درخبرکان گذاشت و منقرض نمود و بغداد را که مرکز تمدن اسلامی بود خراب کرد خلاصه شوکت اسلام ودارالسلام را محوونابودگردانید وشعله ای باسم **هلاکو** نفوس بیحدیرا هلاك ساخت ودر یاك آتش فشانی دیگر که از جای دیگر دهن باز وبه خرابی آغازکرد و تنورهٔ دیگر باسم تیمور ازترکستان گشوده وسرازیر شد وخرمن هستی را آتش زد، هر چه بقیهٔ از آثار عمران مانده بود برانداخت و اهالی بلاد معموره را از شمشیرگذرانید و باتیغ تیز چون برگ خزان بریخت برهر شاخ ونهالی‌هم که رسته بودخاکستر بیخت و از بیخ در آورد ازکله ها منار برافراشت وازکشته‌ها پشته‌ها انباشت همانا برعکس آنچه متملقین عرش میگفتند که **شاد للعدل مناراً** باید در بارهٔ وی گفت که **شاد للقتل مناراً** ، این بودکه دراین دورهٔ مصائب فضل وهنر در مملکت ما رواجی نداشت وحکمت وفلسفه نیز که اساس‌ترقی

ومنشاء حیات ملل وقوت وقدرت ومکنت ورفعتست از میان بکلی رفت و بجایش علوم قشریه ولفظیه یعنی منقول تعمم یافت واهمیت پیدا کرد تمام مواهب عقلیهٔ مردم صرف لفاظی وعبارت پردازی وضمه وفتحه شد و افکار عالیه بواسطهٔ جهالت متنفذین مدفون اسماء وافعال گشت جمیع قوای ذهنیه و تتبعات وابحاث در توسعهٔ مباحث الفاظ بهدر رفت وعلمی جز معارف ادبیه که در نموّ مدارك عقلیه وترقی مشاعر وپیشرفت وقوت ملل تأثیری ندارد باقی نماند بر متون شروح نوشتند و بر شروح حاشیه ها بستند از معانی غافل نشستند به شرح وتفسیر وحل وتعبیر وجوه قرائت عبارات و جمل همت گماشتند وبلا مبالغه در اعراب بسم الله هزار وجه ذکر و اختراع کردند وسالهای گرانبهای زندگانی و اوقات پر قیمت خود را در نحو و صرف واعلال ومعانی بیان وبدیع وعروض وشعر وقافیه وروی و مباحث الفاظ ولغت وغیره وغیره استهلاك کردند وکتب علمی عقلی را که واسطهٔ ارتقاء وغلبه وتسلط ونفوذ است نجس دانستند و چوق مغولان تطهیرش راباآب انهار واجب شمردند علم وصنعت مهجور شد ورواق جهل معمور روح تفوق وسبقت و سر تقدم که استفاده اززحمات فرزانگانست برفت و این همه نبود مگراز نتایج این قانون قویم و سنت مستقیم وقاعدهٔ بلاتخلف که آداب وعلم ودین وزبان وعادات وشوکت وعزّت ورفاه و سعادت جمله بسته باستقلالست وبی آن نعمت هیچ شعبه ازخصائص اجتماعیه برای ملت باقی نماند، این آیهٔ ذهبیه و این قضیهٔ کلیه استثنائی ندارد و تأثیر غلبه را در هر چیز بهیچ وجهی نمیتوان منکر شد اگرچه در آن موارد که تمدن

مغلوبین از غالبین بیشتر باشد تأثیر مرکز غالبین را مجبور به تجنس و قلب ماهیت میکند و کورهٔ گرم آن عناصر اجنبیه را ذوب و حل کرده و باهیئت اجتماعیه آمیخته می‌نماید چنانکه مرکز کشورما تازیرا پارسی و مغول را ایرانی کرد ومغولها ناچار رسوم وآداب مدنی ومذهب وزبان ما را قبول نمودند ولی باز چنانکه معلوم شد از رسوم وعادات وزبان و کیش آنان ملت ایران کمتر متأثر وبهره دار نشدند ودرین آمیزش رنگ طبیعی ایشان را بسیار تغییر دادند و در هر خصوصی اثری باقی گذاشتند پس معاذالله از آنکه ملت غالب در تمدن و انسانیت وعلم و صنعت بالا تر از ملت مغلوب باشد، باری چون آن نار موصدة وسعیر موقدة جمله خشک و تر این خاکرا بسوزانید وچیزی سوختنی نگذاشت و هیمهٔ افروختنی که باعث دوام اشتعال آن باشد نرسید و آبادی ها تمام شد بموجب النار تأکل نفسها ان لم تجد ماتأکله کم کم رو بضعف و خاموشی گذاشت وکارش بآخر رسید وانقسام پیدا شد واز اتصال‌واتحاد افتاد وبجمرات متفرق گردید قوت خود راغائب کرد وآن‌جذوات هم اندك اندك منطفی شدند وچون ایدی سبا پراکنده گشتند و مدت عقاب برای تکفیر سیئآت سلف منقضی شد و زمانی قلیل هم این‌اراضی چون نوم طبیعی زمستان برای رفع خستگی‌بخواب رفت ودر سبات‌گذرانید یعنی جزء ملوك الطوائف وقایع قابل‌ذکری در نطع آن بظهور نیامد تا در اوائل مائه دهم هجری و تحویل‌و انقلاب قرنی باز آهسته آهسته نوبهاری در ایران آغاز نمود ونسیم زندگانی دمید جسته جسته تخمهائی

که در سینهٔ این خاك پرورده شده بود از آن سر بدر آوردند و رفته رفته نهالی رست و قد راست کرد اهالی فلکزده گل و سبزه ای درباغ وچمن خود تماشا کردند وروی آسایش وراحتی دیدند ، آنچه از جورو جفا در استیلای مغول کشیده بودند فراموش کردند اعصار قدیمهٔ عزتشان را بخاطر آوردند وازآن دورهٔ سعادت وخوشبختی وشیرین کامی وخوشوقتی وآن عهد خرمی وفرخی که در اوان استقلال داشتند یاد کردند، جنبشی نمودند و کوششی بخرج دادند مرز وبوم را ازخار پاك ساختند آن نونهال جوان بخت (که صفوی خوانده میشد) در اندك وقتی ازتأثیر آب عدل وداد ترقی زیاد کرد وبرعرض وطول اصلی باغ سایه افکن گشت وبرهای شیرین آورد ، روز بروز اعتلا نمود و کارش بالا گرفت در اوان جوانیش چون درختان کهن سال شاخ وبرگ برآسیای غربی پهن کرد لکن باز به قانون وسیر دولی که اساسشان برقاعدهٔ مشورت و حکومت منتظمه مشید ومتین نیست وبفحوای **سنة الله التی قد خلت من قبل** بدست تخریب باغبانان واغراض خائنین رو بانحطاط گذاشت وشاخها کج شدند وننگ ورسوائی بار آوردند زمام کار بدست مشتی ابلهان و بیخردان و گروهی خائنان و منفعت پرستان افتاد که کردند آنچه کردند وپس ازدویست سال آسودگی نسبی باز بنای نهب وسلب عباد وجور وبیداد نهادند وببیقانونی ویغماگری وتعدی برجان ومال ابنای وطن وخداوندان کشور یعنی سکنه ورعایا آغاز نمودند وبار دیگر وطن را معرض مصائب و نتائج اعمال خویش کردند و نتیجهٔ اهمال وتکاهل وغفلت ومظالم آنان آن شد که مشتی افغان تیشه بر

ریشهٔ آن درخت زدند و از پای در آوردند باز استقلال از دست رفت و وطن در دست دشمن ماند محشری عظیم برپا شد ورستا خیز برخاست باز قتل عام و تاخت و تاز بکار افتاد، ارّهٔ خونریزی برشاخهای آن گذاشتند و پیکر نازنین آنرا صدچاك و پاره پاره نمودند، وتقریباً یك ملیون نفوس محترمه چون موران زیر پای آن جلادان پایمال و تلف شدند وباز خانهٔ ما لانهٔ مار و کژدم گشت واز دست دژخیمان افغان ناله و افغان بآسمان رسید و روزگار ایندرخت عزیز هم که اولین دورهٔ استقلال و آسایش پس از سیل اعرابش میتوان خواند بدینگونه سپری شد و بانقراض رسید وخدنگ آه دلدوز بیچارگان بآماج خورد وشهریار جهان که آفریدگان خود را بدین سرپرستان بودیعت سپرده و ایشانرا صاحب تاج و تخت کرده بود چون بامانتش خیانت کردند غضبش‌را برایشان نازل کرد وسزای ظلم وجزای جور را داد **فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون** وباید دانست که اگرچنانچه درفلسفهٔ تاریخ غور کنیم واز اسباب موجبهٔ برصعود وانحطاط وانقراض بحث نمائیم در همین تاریخ سلطنت صفوی نقاط خفیهٔ بسیار و مطالب بیشماریست که بآشکاری علل تنزل وفنا وزوال آنرا مینماید که خرابی کار ازکجا بوده وکرم ریشه خوار این درخت وامراض باطنی آن که باعث پوسیدن آن شدند ازچه بود یعنی در هر یك از دول صغیره و کبیره وهر کدام از عائلات سلطنتی هم بتفصیل دوره های ظهور و ترقی و

وقوف وانحطاط با اسباب هريك ازين دوره ها موجوداست وبمطورتاخرى درهريك ازين درختها عنفوان نونهلى و جوانى و پيرى و امراض موجبهٔ برهلاك آن بوده ولى چون مقصود اصلى تحقيق احوال كنونى است از ديگر اعصار سابقه بسرعت ميگذريم وبراى تحقيق منشاء وتفحص جرائيم وتخمهاى امراض كنونى نظرى افكنده وتعقيب ميكنيم . زمانى آن ملخ در مزرعهٔ وطن ما ماند و تخم گذاشت و از خرابى چيزى فرو گذار نكرد تا عاقبت طبيبى حاذق كه نادرهٔ دوران بود پديد آمد و با همت و عزم و تدبير صائب اينخاكرا با زحمات زياد مصفى كرد واز بيگانگان بپرداخت دراندك زمانى اين زمين را اصلاح نمود ووسعت داد وباوج اعتلا وشكوه وفربى‌نهايت رسانيد واين تن خسته و ضعيف را كه از خونريزى فصادان بفقر الدم مبتلاشده بود باجوهر فولاد معالجه نمودكه خود روزگارحيات آن‌خارقهٔزمان دوره ايست مخصوص براى ايران ودولتى است جداكانه از تكون تا زوال كه در تفصيل اعمالش كتابها ساخته و پرداخته اند ولى چون ما باول وآخرش دريكلمحه نظرميافكنيم ميگوئيم ، خوش درخشيد ولى دولت مستعجل بود ، چه فايده كه عاقبت كار چون اول خراب و يعود كما بدأ صادق شد طبيب زندگى بخش مسيحادم خود عليل گشت وملت عزيز ذليل ، ريشه كن ظلم و بيداد خود با تيشهٔ استبداد ريشهٔ مظلومين بكندوشبان گرگ‌ران‌خودگرگ گله گشت ، گوسفندرا ازچنگ گرگان رهانيد وخويش كارد برحلقش ماليد . سيئآت حكم مطلق وارادهٔ بيحدودآشكارشد ونتائج بى‌اساسى هويدا گرديد وتمام علت اصلى ومنشاء

فساد امور جهانداری مشرق زمین همین است که سیاست یك مملکتی با ارادهٔ جزئیهٔ شخصی اداره میشود و ترقی و تنزل کشوری بسته بافکار فردیست سیاست را بامعده مناسبت موجود است یك غذای ثقیلی باعث ظهور جنك عظیم یا قتل عمیم گردد و یك خواب راحتی موجب صلح بی مناسبتی مخل برشرف و استقلال بتعبیر یك رؤیا شهری را خراب میکنند و بدحالی یك اخترشناسی تخت را خالی حیات ملیونها نفوس بشری چون دانه ایست درمیان دولاب چون سنك آسیای وی که وجود آن همهٔ ارواح بسته به سکون آنهاست و بیك جزئی حرکت آنها از دفتر هستی طی و محو میشوند اموال و محصول زحمات مردم که بکد یمین و عرق جبین میاندوزند از رشتهٔ موئی آویخته و آن رشته نیز بهیچی گسیخته میگردد ور نه درین مملکت هم ملوك عاقل و با تدبیر ظهور کرده وجد وجهد خود را دراصلاح امور بذل نموده ولی بدبختانه چون اساس حکومت را روی قانون اساسی وتشکیلات علمی نگذاشتند تمام خوشبختی منحصر بعهد او شد و جمله افکار عالیه و ترقیات مملکت با خودش مدفون گشت و چون کاملی برای ادامهٔ عدل و اصلاح بنا ننهادند آنچه را که پدران آباد و بنا نمودند پسران نا خلف ویران و تلف ساختند و هر چند اسلاف در تعمیر زحمت کشیده ورنج بردند اخلاف در اتلاف کوشیدند، هرچه نیاگان و گذشتگان ازبیت المال ملت به بنا صرف کردند هماقدر هم فرزندان بفعله خرج نمودند وبنیادیرا که آنان ساختند اینان برانداختند و تقدیرا که ایشان اندوختند اینان باختند وبلهو و لعب پرداختند این بود که هر چراغیرا که مؤسس

دولتی بارنج بیشمار بر افروخت وفانوسی بر دور آن نگذاشت با چراغ حیاتش در یکجا خاموش گشت وهر تخمیرا که کاشت و باغی بیاراست و دیواری بر پیرامن آن نیفراشت تاخودش زنده بود واز مرغ و مور محافظت میکرد سرسبز بود وچون خویش بدرود جهان میگفت آن باغ نیزپریشان میگردید لهذا دولت افشاری وزندی که بعداز صفوی در ساحت این ملك ظهور کردند بزودی با وفات مؤسسین خود منقرض شدند و باز هرج ومرج زیاد درعرصهٔ ایران پیدا گشت تادراوائل قرن سیزدهم هجری دولتی جدید در ایران متولد شد که بعدازاغتشاشات زیاد باز سروسامانی برای کار این کشورداد واقسام مملکت را زیر یك لواء جمع کرد و باز این دولت صاحب اسم ورسمی دردفتر دول گشت، وسعت ممالك را بحدودطبیعی رسانید که هنوز نیز اساسش برقرار و سلسله اش پایدار است و اگر چه این جوان رعنا دراندك وقتی نیرومند گشته و با بازوی روئین و پنجهٔ آهنین زمام توسن چموش ملك را گرفته وشملش را جمع نمود و انقلاب وهرج ومرج را سامان دادکشور را ازسرکشان مصفی کرد وبنای سلطنت را روی شالوده ای گذاشت ولی بدبختانه تولد این جوان جوانبخت در زمان بدی وروزگار ناموافقی شد یعنی با امراض مزمنهٔ ارثیه و اخلاط فاسده بابدنی علیل که از بی مبالاتی اسلاف وعدم رعایت گذشتگان قواعد حفظ صحت را کم کم امراض عاصیهٔ صعب العلاج در بدن ایشان مزمن گشته وبوراثت منتقل شده بود بعرصهٔ وجود قدم نهاد، درعصریکه ازتأثیر نزاعهای داخلی و اشتغالات ملکی و تربیت مغرضین ملت در جهل مطبقی

میزیست واز اوضاع عالم و احوال امم خبری نداشت علم وصنعت از میان رفته وجز مضاربهٔ زید وعمر چیزی نمانده افکار وعقول مصروف اختلافات مذهبیه و نفاق ملی گشته، ضمایر مردم آلت سیاست متنفذین شده و هر بیخردی گروهیرا دست آموز نموده ومعنی **کل منهم آخذ بغصن اینما مال مال معه** صادق گردیده واز علوم معاش ومعارف دنیا بکلی غافل شده اند و مصداق **اولئك كالانعام بل هم اضل** آمده اند، رؤسای روحانی نیز که عقول مردم بیچاره در قبضهٔ تسخیرشان است و جمله اعمال و افعال خلایق مرهون کلمهٔ ایشان، دربان قلوبند وحکام وجدان ملت را ازراه ترقی وصراط مستقیم باز گذاشته لفظ عام علم را تخصیص نموده و **او بالصبیین** را فراموش ساخته اند در این حال معلومست که افلاطون نیز اصلاح این بدن علیل نتواند و **ارسطو** نیز عاجز ماند دم مسیحا خواهد یا عزم نادرشاه همت پطر کبیر یا غیرت خارق العادهٔ میکادو که این فساد ها را بصلاح مبدل سازد ازآنطرف هم چیزیکه کار را از همه بیشتر مشکل نموده و مزید برعلت شده این بود که درین مدت که مشرق زمین باغتشاشات داخلی مشغول شده واز راه مانده بود دنیا بسبب کشفیات حدیثه وترقیات علوم و اصطناع آلات مدهشه ترقی فوق العاده کرده وشکلی دیگر گرفته ومرکز تمدن وپایهٔ عمران قدری بل خیلی بالا تر رفته وقصب السبق مجد وسیادت وعزت فرسنگها دور تر مرکوز شده که با هر اسبی بدان نتوان رسید اختراعات علمیهٔ جدیده کمان وتیر دلدوز را به توپ کروپ و مکسیم و مترالیوز وتفک هوائی را به تفنگ آتشی والاغ و اسب را براه آهن و

کرجی را بکشتی بخاری تبدیل کرده وفکر تیز آدمی کارها را از دست عاجز انسانی گرفته وبآلات جسیمهٔ آهنین و چرخهای دیو پیکر سپرده بخار و الکتریك (کهربائی) که مخلوق هوش بشرند در عالم کون حاکم مسلط شده اند واوضاع جهانی بکلی دگرگون گشته ورنگی دیگر گرفته عرصهٔ گیتی ونطع وجود میدان تنافس و کشمکش و تازش وبلازش وحرکت وولولهٔ غریبی شده دخول درین میدان اسلحهٔ جدیدهٔ علوم میخواهد و معارف تازهٔ دنیا وگرنه مرد پیلتن چون مور زیر پای سواران پایمال گردد و در میانه محو می شود (کارهر بز نیست خرمن کوفتن گاونر میباید ومرد کهن) پای میخواهد که بدود و چهاردست که کلاه خود را در سرنگاه دارد و بدبختانه بسبب خواب نوشین با مداد رحیل مشرق زمین که پس از استیلای مغول درسبات عمیق واغماء وبهت افتاده بود مواقع عمدهٔ این عرصه را مغربیان مشغول کردند وزمام این سمند را براهنمائی سوّاس وهدایت فلاسفهٔ ایشان بدست گرفتند ومعنی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه را پیشرو خود ساختند واز غفلت خاوریان استفادهٔ کامل نمودند و معلوم است که چون دو دشمن بی سلاح که به شدت مشغول جنگند بیك محلی که درآنجا سلاح است روی آورند و بدوند درین مسابقه هریك از ایشان که اول بدان جای رسید وبدان سلاح قابض شد کار عقب مانده تباه است وتمام ناچار یا باید سپر اندازد یا زود سلاحی پیدا بکند ودست وپائی نماید یا فی المثل دو تشنه در یکصحرا که از دوریك جرعهٔ آبی بینند وروبسوی آن بتازند که معلوم است السابقون السابقون همین است وضع ملل در میدان

مسابقهٔ حیات وعزت وتنافس در غلبه و برتری و عرصهٔ تنازع بقاء که **الحکم لمن غلب** صادق است و **الغالب قاهر** ظاهر هر که‌را سلاح علم‌است براعزل‌و دست‌خالی بتازد واوراازپای براندازدوهر کدام بآب جاودانی معارف زودتر رسید از ظلمات جهالت ره بدر برد و دیگری در طلسم تعصب اعمی بماند این بود که وطن ما نیز وقتیکه در این قرن اخیر پس از تأسیس سلطنت قاجاریه که پس از حادثهٔ مغول دومین دورهٔ آسایش و استقلال درست ایرانست اندکی از کشمکش خلاص شد و کمی بحال آمد ازهجوم نوبه های غشی فرصتی یافت وافاقهٔ حاصل شد دیده براینجهان باز کرد و برفقای قدیم وهم بزمان یارقبا وحریفان وهم رزمان خود نگاه کرد دید عجب عالمی است رفیقان در بزم عیش ویرا مست‌کرده و انداخته و خود هشیار مانده وبدر رفته اند وآنگاه خبریافته که آفتاب بر کتفش تافته در میدان سباق ایشان مجلی ومصلی شده اند واین ازلطیم وسکیت هم پس تر افتاده حریفان چون شاه و وزیر سوار فیل‌واسب‌گشته وقلعه را متصرف گردیده اند واین‌پیاده مانده ومات شده هم‌مکتبان که دردبستان همصنف وهمدرس وی بودند بلکه او از ایشان بیشتر ساعی وتیزهوش و پیش‌قدم بود جزو عم عشق را ختم کرده اند و وی چون مجنون عامری در سورهٔ **واللیل** مانده آنان دفتر دانائیرا تمام کرده وشهادت نامهٔ اوستادی گرفته‌اند وهفتاد شهر معارف وهفت اقلیم دانش را گشته ونوردیده اند واین هنوزدر خم یك کوچه مانده درینصورت معلوم است که با اینهمه مشکلات موروثی وامراض مزمنه وقتیکه این‌دولت جدید قدم‌بعرصهٔ شهود گذاشت

وتأسیس یافت و این ملت نجیب را لم شعث نمود اسقام متأصلهٔ این ملك
که همه از متولدات (مکروب) جهالت اند رفع نگردید و مریض‌ما
بهمان حالت ماند بلکه هر روز قوت رقیبان برضعف اومیافزود وترقی‌دنیا
از امید وجسارت وی میکاست باز درهمان سبات افتاد و دیده برهم نهاد
وروز بروز مرض رو باشتداد گذاشت هرساعتی فاصلهٔ وی از همراهان
فرسنگها زیاد میشود ومسافتی ازقافله دورمی‌افتد زیراآنان روبسر منزل
مقصودبا راه آهن میتازند و این در بستر کسالت افتاده و پرستاران وی
نیزدرعلاج وچاره جوئی اونکوشیدند ودرمداوات وی با ادویهٔ برءالساعهٔ
علوم همت نکردند مرض مشخص ودوا معین چیزی جز اقدام و بیغرضی
نمیخواست که بدرمان درد مبادرت نمایند که آنرا هم در اینهمه مدت
بواسطهٔ اغراض شخصیه‌واستفاده‌ای که‌ازمرض‌وی داشتند وخودرامباشرین
املاك واموال وی ساخته بودند نکردند نفع شخصی را بر عزت وخیر
عموم مقدم گرفتند واین بیمار درتب وتاب واضطراب بماند وکم کم بعضی
از اعضایش بکلی ازکار افتاده وآفتزده گشت ملت در ورطهٔ ذلت و فقر و
مسکنت افتاد وکشور در پریشانی وسفالت سخنان دلسوزان و نصایح و
راهنمائی ایشان بخرج پرستاران نرفت ومقبول نیافتاد گاهی آثار تلواسه
وقلقی درآن مشهود میگشت‌وهجوم نوبه‌ای ظاهر وزمانی دربهت مطلق
وجمود میگذرانید ودشمنان بشادی در آن مینگریستند و دوستان دانا
بزاری میگریستند تادراوایل ثلث اخیرقرن‌ماضی بهمت یکی ازپرستاران
بیغرض انقلاب فوق العاده‌ای‌در احوال این دردمند بظهور آمد و آهسته

جنبشی نمود وچشم کشود اندکی بخویش آمد و آلامش تسکین گرفت ونزدیك شدکه این محبوب عزیز بپای بر خیزد و در دل دوستان امیدی برانگیزد نهضتی بحصول آید ونقاهتی هویدا گردد رفته رفته میخواست که باادویهٔ علوم وپرهیز نظام وقانون قوتی بگیرد ودرجزو احیاء واصحاء داخل شود با همکنان براه بیافتد و بهما و ردان برسد آب رفته بجوی آید وسمند ترقی به تکاپوی که بناگاه از تأثیر باد های مخالف یکمرتبه آنچراغ خاموش شد وازکثرت خوارهاآن یگانه گل هم افسرده گشت بازیکمرتبه این کودك تازه پای گرفته از بالای نردبان افتاد وکارهابسبك اولی برگشت مرض خطیرگشت وعلاج ناپذیر زیرا خود کامان ببالین پرستاری نشستند وراه چاره را بستند بکامرانی خویش پرداختند ونهب وسلب را بکار انداختند آتش جور وبیداد افروختند وازظلم وستم دینار ودرم اندوختند بجاه و جلال بیمعنی دل خوش ساختند وبشمارهٔ اسب واستر و قطار نوکر وقطر شکم بهمدیگر بالیدند و بنای افاده گذاشتند القاب طویله برخود بستند وافعل التفضیل جمیع افعال شدند کبر وخود بینیشان ازجبابره گذشت وتابع از متبوع پیشتر افتاد هنگام رفتار با غاشیهٔ زرین ازپیش وصدای کفش ازعقب با زبان حال میگفتند ای زمین برقامت رعنا نگر زیرپای گیستی بالانگر **افوق العرش یوضع لی مهاد ام الجوزاء تحت یدی وساد** خون زیردستانرا مکیدن گرفتند ورعیت را چاپیدن هریك که سرکار آمد باصلاح کار و علاج آن بیمار وتعمیر دیار همت نگماشت بلکه بر پر کردن کیسهٔ خود سعی کرد و گنجینه را

از مال برزگران و بازارگانان واندوختهٔ سوداگران وپیله وران انباشت بصره را خراب وبغداد را آباد ساخت ملك را بمیان گذاشتند و هر یك حصه‌ای بر داشتند هرجائی‌را بکسی باجاره دادند و او را فعال ما یرید کرده وبر مال و جان اهالی مسلط ساختند دیگر شرح این قصه توضیح واضح است وتحصیل‌حاصل آنجاکه عیان است‌چه حاجت ببیان. خلاصه تعدیات ومظالم ازحد گذشت و انذارات طبیعی ظاهرگشت بلی چیزیکه مقصود ازاین همه‌مقدمهٔ‌طولانی بوداین‌است که‌پس از آن‌هنگام گاه‌گاهی‌باز این مریض ما دربعضی‌ادوار دیده‌باز کرده و آثارحیاتی‌اظهارنموده‌و کمترین زمانی‌اندك افاقتی‌دروی‌ظهور کرده‌ویکی ازپرستاران‌خواسته‌درجزو بیست ونهم مختصر اهتمامی در بارهٔ وی بنماید یا تظاهر کرده و خواسته خود را چنان بنماید وآبی‌برسینهٔ مریض پاشیده‌و بدینجهت وی نیزنظری بازنموده لهذادوستان‌کم خبرت نیزازهرجائی‌هلهلهٔ شادی برآورده‌اند و ولولهٔ‌سرور بلند کرده اند طبل خرمی کوفته اند که دیگر کار بکام و می درجام شد اصلاحات تمام وامور بروفق مرام وازتعصب وتخرب (شوویِنسم) چیزی هم بر اصل بیافزودند وجزئی را کلی قلم دادند متملقین نیز شرحهابستند وداستانها سرودند چامه‌ها ساختند وچکامه ها بافتند عوض تشبیهات قدیمه اصطلاحات‌جدیده بکاربردند و بجای افلاطون وارسطو وسقراط وبوذرجمهر (بزرگمهر) غالیله ونیوتون و داروین و بسمارك را گذاشتند که الحق پطرکبیربگردش نمیرسد وناپلیون ازتدبیراتش‌انگشت بردهان ماند(بیت) ازسیاستش درتحت الشعاع افتاده ونام (تیرس) از دنیا محو شد و هکذا

غافل از آنکه این همه نمایشهای ظاهری سرابی است که **یحسبه الظمآن ماء**
وذره‌ای اصلاحات نشده و گامی این بیمار رو بسوی صحت برنداشته ظلم کشور
را سرتا سر از کران تا کران گرفته ومصداق **ظهر الفساد فی البر والبحر**
آمده حدود مرعی نیست واحکام موقوف بمیل حکام بلازار رشوت رایج و
مردم درسختی وتنگی وکارها پریشان و درهم چون موی زنگی در این
صورت معلوم است که با این طفره ودست نگاهداری وبا آن بطائت وسیر
سلحفاة کار درست نمیشود وسیل از تپه میگذرد مریض شفا نیابد و علیل
تندرست نگردد دستی لازم است چون اهرم **ارشمیدس** و عزمی چون
عزم **میکادو وموتسوهیتو** که ملت را از خاکستر گرم برداشته وببستر نرم نهد
وبر مسند عزت نشاندو درجرگهٔ ملل حیه داخل کند شب وروز باشتاب
هرچه تمامتر بکار پردازد ودست وپائی بنماید وتاوقت فوت نشده وفرصت
ازدست نرفته تك وپوئی کند و خود را بقافله برساند باسبی تیز رو تر از
اسب ایشان سوار شود و بدون استراحت لا ینقطع براند تا این فاصلهٔ
هولناك را قطع و ورطهٔ عظیم را طی نموده وجستنی کند تا تلافی بطالت
ایام گذشته را بعمل آورد و با اقران دست بدست بدهد و دوش به
دوش برود وگرنه بالیت ولعل ومماطله وتعلل کار ازکار میگذرد ونتیجهٔ
صغری وکبرای پیش ومقدمات گذشته حاصل میگردد وکیفر صغائر وکبائر
مرتکبه بوقوع پیوندد وبا این استخاره وتأخیر وساعت نیك دیدن و فال
گشودن واین بطالت ودرنگ وپای لنگ بگرد کاروان نتوان رسید چنانکه
یکی از مرضای بیمارستان مشرق زمین که با ملهم بستر وهمدم چرت بود

در همان زمان که مریض ما اندکی بحال آمد او نیز بمقام معالجهٔ خویش بر آمد اما باهمتی فوق العاده و روزبروزدوای برء الساعهٔ علوم را استعمال نمود تا بکلی بهبودی یافت وجوان دلیر شیر افکنی شد که اکنون بدست قضا پشت دست میزنند او بمطلبها رسید و ما هنوز آواره ایم غرض آنکه اگر چندروزی خود پرستی را کنارنگذاشته وبا اقدامی مجدانه در اصلاح امور کوشیده نشود وبعلاج حقیقی وقطعی وچارهٔ یگانه که بعقیدهٔ ما دو چیز است و بس : تأسیس حکومت منتظمه وعادلهٔ با عین اصول ادارهٔ فرنگی و وضع قانون و اجرای عدل و داد برای دولت و تعمیم معارف و تشیید مدارس در میان ملت رجوع نکنند دیگر فرصت زایل می‌شود و وقت دست وپا کردن نماند نتایج ظلم آشکار گردد و در توبه بسته پشیمانی سودی ندهد ونوشدار وی پس از مرگ فایده نبخشد ومریض عزیز و نازنین ومحبوب تر از جان شیرین ما نیز خدای نخواسته عمرشرا بدیگران میدهد ومعاذالله نفس آخرین ودم واپسین‌خود رامیکشد کار ازدست میرود وتیر ازشصت یعنی‌ازعواقب‌و خیمهٔ ظلم این بارقهرقهار ازآب‌و آتش‌و باد گذشته ازخاك ظهورمینماید ومصداق **اذا زلزلت الارض زلزالها** بحصول آید رجفهٔ شدید بوقوع‌پیوندد و زمینرا **دكاً دكاً** سازد خسف ارض بظهور رسدو عالی را سافل گرداند عزت و سعادت و حیات ملی‌یعنی‌روح استقلال زایل گردد وقیاسی با بلایای نازلهٔ پیش‌قبول نمیکند واینَدفعه خاك از دست میرود مرز و بوم از دست بومیان خارج شود و موت ابدی حاصل گردد واز همه بدتر آنکه چون سفر آخرت بازگشتی ندارد و **لا يقوم لها قائمة** درحق آن صادق آید و بر خلاف افکار بعضی

متفلسفین عصر ما که کورهٔ تنور ایرانرا نسبت خاصیت خدا دادی وقوت ماوراءالطبیعه میدهند که هر چه را که در آن افتد حل و مزج میکند واستحاله وقلب مینماید وفرقی بین انواع ملل غالبه نمیگذارند ملت نیز محو ومستهلك میشود وقلب جنسیت میگردد وبصبغهٔ آنان مسبوق میشود چنانکه (غولوا) هابه (فرانگ) و (کلت) هابه (سکسون) تحول یافته و منقلب شدند و عجب اینست که بعضی از آقایان که چون فلاسفهٔ قدیم عقل تنها وفکر مجرد از تجربه را کافی درك همه چیز دانند و کهنه پلاسی گسترده وپارچه گلیمی بزمین انداخته روی آن نشسته دست بر پیشانی وکلاه برزانو گذاشته درتحقیق حقایق واصول اشیاء غور و تدقیق ودرحل رموز عالم طبیعت وحدود فضای لا یتناهی وعرض و طول افلاك اعمال ذهن کرده ودرماوراء فلك اطلس صرف فکر نموده واستنتاج میکردند که لاخلاء ولاملاء یاچون بعضی سفهای متأخرین که حکمت را منتزع ازامثال دانسته وازانعکاس صورت درآئینهٔ عالم اشباح واظلال ومثال اختراع نموده اند یعنی همه جا عقل ناقص را بی استعانت تجارب بکار انداخته واز علت گرفته بمعلول آمده اند هکذا بعضی از فلسفه بافان عصر ما نیز که همواره رجارا برخوف مقدم دارند وباتسلیت خود را تعلل داده و بینایان را کور میکنند حکمتی تازه درآورده اند و قانونی جدید درست کرده‌اند که طبیعت مملکت ما تأثیر خارق العاده‌ای داردوملل غالبه‌را همیشه هضم واستهلاك میکند چنانکه فلان را چنین و بهمان را چنان کرد یونانی را ایرانی و عرب را عجم ومغولرا کالعدم نمود غافل از آنکه **حفظت شیئاً و**

غـابت عنك اشیاء سوراخ دعارا گم کرده‌ای نصف مطلب رادریافته ونصف دیگر شرا دورانداخته‌ای و مصداق یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض شده‌ای قانون صحیح استحالهٔ ملل درهمدیگر که منتزع ومقتبس از فلسفهٔ تاریخ هفت‌هزارسالهٔ دنیاست این است که چون دونژادودوملت بوسیله‌ای ازغلبه‌وغیره بهم مخلوط شده وبیامیزند ودر مقابل یکدیگر برآیند و در میدان تنازع بقاءرو برو شوند ومغالبه ومنافسه کنند ناچار وبلاشك مترقی تر ومتمدن ترین آنها غالب وپایدار وعقب تر و پست ترین مضمحل و مغلوب خواهد شد ودر اولی مستهلك گشته وقلب ماهیت خواهد نمود خواه غالب باشد وخواه مغلوب علاوه برآنکه غلبه را هم خواص وتأثیرات مخصوصه‌ای هست وعلت اینکه مغول وتازی بعنصر ایرانی تحول یافتند همین بود که آنان قومی بودند وحشی وایرانیان از ملل متمدنهٔ عصر خویش وگرنه مگر نبینی که مشتی یونان که آنوقت متمدن‌ترین ملل عهد خود بودندچون اندك زمانی (هشتادسال) بر کشور مادست یافتند با آن‌قلت عدد ایشان ووسعت‌مملکت ما وکمی مدت استیلاء باز در هرماده‌ای ازمواد اجتماعیه از زبان ورسوم و آداب تغییرات مهمه دادند و قریب پانصد سال زبان یونانی زبان رسمی ودولتی ایران شد وسکه ها در میخکده ها و دارالضرب های ایران بخط وزبان یونانی زده شده و کتب بآن لسان تألیف میگشت زبان زندی بکلی از میان‌رفت وحضرات پادشاهان مـا (فیل‌هلن) یعنی یونان دوست‌شدند و این لقب افتخاریرا برای خودشان داده وبردرمهایشان نوشته ونقش کردند وهمچنین تامدتی‌مدید صنعت ومعماری‌درین‌اقلیم بطراز یونانی‌واصول‌ایشان

بود که اگر از اینگونه شواهد تاریخی برشماریم از صدد موضوع بیرون می افتیم علاوه براین حالا دیگر وضع دنیا بکلی تغییر کرده واصول اداره وتملك دیگر گون گشته گذشت آن زمانی که اقوام وحشیه وایلات بیابان گرد با زور وحشیانه بردول متمدنه دست یابند وممالك آباد را زیر و زبر وتاراج کنند دیوان تورانی سکیت آسایش ملك ایران را بهم زنند واسباب اغتشاش و فتنه وفساد گردند هیاطله حواشی کشور را هرج ومرج ساخته و تاخت و تاز نمایند و بربلاد معموره ایلغار کرده و بیغما برند اعراب بدوی بر کشور پهلوی ایران وروم مستولی شده دعوی گیتی خدائی کنند مغولان چادرنشین بربغداد که مرکز تمدن اسلامی بود دست اندازند وبرابرهٔ مغرب بر مملکت رومان چیره شوند هرکرا پنجه قوی باشد و بازو پرزور قدح معلی ویرا باشد وسکه بنام وی زده گردد نی نی آندوره گذشت وآنورق برگشت آن بساطها برچیده وآن فرشها در نور دیده شد اکنون واسطهٔ فعالهٔ دنیا علم است ودانش ورونق کار جهان با هنر است ومعارف هرکه را علم وقانون است در قوت ومکنت چون فرعون وقارونست چرخ گیتی باروغن حکمت کار میکند وکرهٔ زمین گوی چوگان سبق خوانان دبستانهای دانش گشته علوم تازهٔ دنیا بازار شعبده وطلسمات را شکسته ورونق اکسیر وکیمیا را برده حقیقت در عصرما از اوهام وفرضیات قدماء گذشته وبرافسانه هافایق آمده ملل صغیره وطوایف حقیرهٔ عالم درسایهٔ هنر ودانش برملل جسیمه وامم عظیمه سیادت یافته وجزیه گذاشته و ربقهٔ عبودیت بر رقاب ایشان افکنده حالا بعلمی که اصول استعمار گویند (کولونیزاسیون) در اقاصی دنیا ممالك عظیمه راکه بوسعت ۵۰ مرتبه از خاکشان بیش است ودرنفوس

ده برابر زیادتر تصاحب میکنند وبفنی دیگر که اصول اقتصاد سیاسی خوانند (اکونومی پلیتیك) ایشان را بسهولت هرچه تمام تر اداره میکنند و اولا خیرات وبرکات ایشان استفاده مینمایند ثروت طبیعی خاك شان را جلب واستهلاك وخزاین مدفونه درآن اراضی زرخیز را استخراج کرده وبچنگ می آورند چون کاوشان میدوشند وچون زالو خون بدنشانرا می مکند اینك قوم انکلیس که مکان جزیرهٔ کوچکی هستند از جزائر دریای اطلس کبیر که ازقطعات کرهٔ زمین خارج ومردود طبیعت است وبوسعت هفت یك کشور کنونی ایرانست حالا هفت یك کرهٔ ارض وتمام صد برابر خاك اصلی خودشانرا بحیطهٔ تصرف درآورده‌اند وبا سی هزار نفر انکلیسی سیصد ملیون (شش صد کرور) هندیرا اسیر ساخته واداره میکنند که بهرده هزار نفر یکنفر از ایشان میرسد که از چوپانی بالا تر است چه که شبانی ده هزار گوسفند را نمی تواند بچراند و بدوشد واینك قوم هولاندی با آن ضیق مکان وقلت عدد که ده کرور بیش نیستند هفتاد ونه برابر خاك خودشان را استملاك نموده وشصت وشش کرور نفوس را دستگیر ساخته اند و در اقیانوس هندی درفاصلهٔ شه هزار فرسنگ ازخاکشان ممالك بسیار وسکان نبی شمار را زیرنگین وفرمان آورده‌اند وبعلمی دیگر که علم توسیع استعمار وسیاست فتح گویند بدون جنگ و خونریزی اقالیم وسیعه را استملاك مینمایند ودول غیرمهمله را از دفتر وجود محو وطی میکنند اکنون تمام فتح وظفر در عالم بسته بهمین کیفیت اصول اداره است و بس چنانکه دولت فخیمهٔ روس که با ادارهٔ مستبده واصول قدیمه مانده زبون ودست خوش

دولت جوان ژاپن گشت که اصول اداره‌اش‌را روی قانون عدالت و مشورت گذاشته‌بود و دولت چین که حاکم ثلث بشر است تعدی یك دولت کوچکی از دول متمدنه را نمی‌تواند از خود دفع بکند و مغلوب همسایهٔ کوچك خود که خاکش سی مرتبه از آن وی بزرگتر ونفوسش ده بار بیشتر است می‌شود گذشت آنزمانی که ملیونها مغول و تاتار را بایکدیوار هفتذرعی قرنها پیش گیری میکردند و آنان از آندیوار نمی‌توانستند بگذرند حالا چند فوج فرانسه وانگلیس برای حفظ مصالح تجارتی از چندین هزار فرسنگ راه روی دریا در چندین روز آمده وپکن پایتخت این دولت چهار صد ملیون نفوس دار را فتح میکنند حالا دیگر عرصهٔ وسیع دنیا برای دول متمدنه چون فرصت برای غفلت زدگان تنگ شده و روی زمین کفایت طمع استعمار ایشانرا نمیکند برای استعمار واستملاك کرهٔ قمر دیگ سودا میپزند ودر قطب جنوب وشمال اراضی جدیده تفحص میکنند جمله بجوع البقر واستسقاء مبتلا هستند که بلع صدها ملیون نفوس بشری ایشان را سیر نمیکند وآشامیدن شاهرود های زمین چون نیل وکانژ و آمازون و میسیسیپی آنان‌را سیراب نمیسازد باز نعرهٔ هل من مزید میزنند وبقیهٔ دنیا را میخواهند فروبرند وفرا گیرند امروز مسئلهٔ شرقیه که حالش موضوع است وتقسیم شرق ادنی وتعیین حدود منطقهٔ نفوذ وتحدید افریکا وحفظ منافع ومصالح درشرق اقصی وقضیهٔ باب مفتوح بری واضح و آشکار میکند که دیگر طامهٔ کبرا و قیامت عظمی نزدیك و یوم تبدل الارض غیر الارض قریب است

وان الساعة آتیة لاریب فیها بی شکست یعنی میخواهند رقابت را
کنار گذارند و بتجهیز این اموات که مدتی است در روی خاك مانده که
واجب کفائی است اقدام کنند و بخاك سپرند و قرن بیستم را ملربخ ختم
عمل سازند و کرهٔ ارض را در خم چوگان اروپائیان اندازند و غافلان
بیخبر که این حضرات با همدیگر باصطلاحات سیاسی و زبانی که جز
از آگاهان از این علوم کسی نمیفهمد (چون قناصل ایران در خارجه)
در بارهٔ تقسیم ترکهٔ این مرضای بیچاره که هنوز چشمشان نگران است
صحبت میدارند وچون مستوفیان منتظرند که بمجرد چشم بهم گذاشتن
املاکشان را بعنوان غایب ومتوفی وچون .... ازبابت مجهول المالك
ببرند گرگ دول دمادم از این گله میبرد وین گله را ببین که چه آسوده
میچرد و ما چنان خفته‌ایم که گوئی مرده‌ایم هنوز از جائی خبر نداریم
و بر خود میبالیم بر کاخ فلك کمند می‌اندازیم و دیو سفید را در طلسم
و بند چرخ سپهر را گردونهٔ خویش میسازیم و با عقد ثریا می نازیم
کرسی عرش را زیر پایمان میگذاریم و خود را مؤید به تأییدات غیبیه
میشماریم ومضمون **لیس للانسان الا ماسعی و لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت**
را فراموش میکنیم سوار اسب کبود را در وقت ملمات رافع بلیات دانیم
باسپند انداختن و آیة الکرسی بدفاع و با ختم نخود و جوشن صغیر و
کبیر بفتح میپردازیم و چون جمیع امور ما با مشاورهٔ کواکب و ملاحظهٔ
سعد و نحس و استقبال و اجتماع و نظرات ستارگان و تعیین مواقع
سکزیلدوز وبست و سهم الحوادث و رجال الغیب و تدقیق در حدود و

وجوه و درجات است از هیچ طرفی اندیشه گزند و بیم آسیبی نداریم و ابد مدت تشریف داریم چنانکه ساده دلیرا گفتند که بحسب استخراج یکی از منجمین فرنگی در فلان ماه و فلان تاریخ دنیا خراب خواهد شد و کرهٔ زمین بذو ذنبی صادم خواهد کرد گفت من این سخن باور میکنم ولی اهمیتی نمیدهم و بیم و هراسی ندارم گفتندش چرا پاسخ داد برای آنکه من در ممالك (محروسهٔ) ایران ساکنم ؟ ؟ ؟ واقعاً مثل ما نیز امروز بدان ابله ماند که از واولهٔ دنیا وغلغلهٔ عالم بیخبر وپنبه‌در گوشیم و با کمال آسودگی مشغول لهو و لعب خود هستیم وچون رندان خراباتی وقلندران شیدائی جهان را بچیزی نمیشمریم و کائنات را به پشیزی نمیخریم بخاك درمیکده قانعیم و بدلق و پوستین راضی هر چه دائرهٔ حریت ما تنگ گردد و از اطراف زور آورند قناعت داریم و بدان دلخوشیم که (سه مرتبه پاسبانرا بغفلت انداخته و پای از دائره بیرون نهاده‌ایم) و فلان کس ما در فلان موقع چنین کرده بود بر اعصار سابقه می‌نازیم و اسلاف خودرا مستجمع جمیع کمالات سازیم که جمله علوم از ما رفته و جمیع اختراعات را از ایران آموخته اند و کشور ما در قدیم برتر و بالاتر از حالیهٔ فرنگ بود تلگراف و ذره بین و فنگراف ودوربین و غیره همه را شیخ بهائی میدانست و میرفندرسکی پیدا کرده ، جلدکی نوشته و تمتم هندی کشف نموده از جاماسب مانده و هرمس الهرامسه گذاشته چنانکه کسی بخود من گفت در جائی که صحبت از تلفن و تاریخ کشف آن در میان بود و از اینکه تاریخ اختراع آنرا مبدء تاریخی

نموده اند آن شخص سر بر آورد وبسخنان ما خندان گفت عجب حالتی که
شما این سخن را میگوئید و بومی را بیگانه پنداشته و آنچه را که خود
داریم از دیگران میجوئید؛ گفتم چگونه گفت مگر نمیدانی که این
اختراعات را تمام از ایران برده اند وتلفن همان است که اطفال ما باریسمان
و قوطی کبریت درست کرده و از دور حرف میزنند که فرنگیها این را
برده وبجای (طفلان) یعنی بازیچهٔ اطفال اسمش را تحریف کرده (طلفون)
گذاشته اند !!! و همچنین از یکی از افاضل شنیدم در مجلسی که
سخن از پریشانی حدود و تقدم اجانب و شکایت از اغماض مأمورین سر
حدات رفته بود که گفت شما بغلط هستید و از امور دولت نمی فهمید
الان از ماقویتر دولتی در دنیا نیست و این مطالب مبنی بر مصلحت وسیاست
است که چنانکه علف در دست میگیرند که گوسفند پیش بیاید و دانه
می اندازند که مرغ بدام افتد همین طور اغماض حکومت برای این است
که پیشتر و نزدیک تر بیایند و یکمرتبه بر گردنشان بزنند هان نه پنداری
که از جد بهزل گذشتم و سخن به بیهده میگویم نه بلکه این امثال بدان
آوردم تا طبیعت (شوینسم) و پایهٔ مشاعر ما خفتگان و غفلت زدگان آشکار
گردد که ما چقدر در مستی افتاده ایم که مرده را زنده می انگاریم و
سر آب را آب چون حاشیه نشینان و چاپلوسانی که ولولهٔ یا الله کشیدن
مردمرا در بازار از نایابی نان در اندرون برای حاکم و مرزبان هلهلهٔ
صلوات بخرج میدهند که از کثرت نان و وفور و فراوانی آن در دکاکین مردم
صلواة میفرستند، واقعاً خیلی عجب است که اینقدر در کریوهٔ نادانی
افتاده و در تنگنای جهالت مانده ایم ذره ای از خرابی کار و تباهی ٦٢ و

و کم شدن سررشته نمی فهمیم ، بلکه اجل بر در است و مارا خبر در بدر ، همسایگان سوار عمار لمیکنند و بطالتم می نشینند و ما عقب مانده ایم و بخنده میکنیم و خود را فریب میدهیم که در عنفوان جوانی هستیم و هنوز نگار ایرانی ، ایران چشم چراغ زمین و زمانست و اصفهان نصف جهان !!!

دشمنان مسلح در کمینند و کرمان ریشه خوار در زمین و ما در خواب مستی بیخبر از ملك هستی ، با نفخهٔ صور هم سر از بالش ناز بر نمیداریم و نصایح مشفقانرا یاوه میپنداریم درین صورت که کار بسیار داریم و فرصت اندك اگر دست و پائی نکنیم باب توبه بسته خواهد شد و عصای راه شکسته یکباره سر بخاك خواهیم کشید و در کتب تاریخ ذکر خواهیم شد

چاره‌ای برای زندگانی و عزت و رفاه و سعادت و قوت و حکمت و جلال و شوکت و غنا و ثروت و رواج تجارت و وفور زراعت و ترقی صنعت و محافظت ایمان و صون دین و رونق عمران و حیات جاودانی و رفع نادانی و کسب ظفر و فوز و تحصیل نام و شهرت و دست بالای دست دیگران شدن جز این نیست و تدبیری غیر از این نه که باشتاب هر چه تمامتر و عزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را عین همان اصول اجرا نموده و بکار اندازیم و بتجربهٔ مجرب بپردازیم از زحمات هفت هزار سالهٔ گذشتگان استفاده نمائیم که گلهای سعادت در مرز مانیز بشکفد و کارهای بندگان خدا با عدل و داد فیصله گردد و چند روزی اغراض شخصی را بکنار گذاریم تا بسعادت ابدی برسیم و گر نه قانون مطلق و قاعدهٔ عامه که امروز چون بدیهیات منطقی و علوم متعارفهٔ

هندسی درعلم فلسفه مقرر و در میان ملل عالمه مسلم استدر بارهٔ ما نیز مجری‌می‌شود وآن قانون بلا تخلف و سنت الهی که هیچ فردی از احکام آن خود را نمیتواند معفو بکند این است که هاتف غیبی میــان زمین و آسمان بصدای بلند فریاد میزنند که :**هر دولت و ملتی که تمدن وقت ر قبول نکند محو و منقرض و مضمحل خواهد شد ، و در عالم ملل متمدنه مستهلك خواهد گشت** . این قضیهٔ کلیه استثنائی ندارد و احترامی نمیگذارد و بدتر آنکه ایندفعه استقلال زائل را امید باز گشت نیست و بمضمون **من مات فات** مرده را باز گشت نباشد، باز آمدنت نیست چه رفتی رفتی .

امروزدرمبحث‌تنازع‌عاملین‌درعرصهٔ‌حیات‌وبقاءخلافاً **للبصریین والکوفیین** رأی بر اینست که عامل رفع بر عامل نصب وجر و کسر مقدم است و بالاخره فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم که بعزت حق و سر عدل سوگند که بی قبول اصول جدیده و علوم عصریه کار تباه است و پایانش انقراض و دمار و السلام من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه ....خواه ....

انتهی

فهرست اسماء الرجال و المذاهب و الفرق و القبائل

فهرست اسماالرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماءالرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماءالرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

فهرست شهرها و اماکن

الف

ب

اسامی کتب